تصویر ابو عبد الرحمن الكردي



مولف:
ناصر الدین البانی



نماز پیامبر

مترجم:
شهباز محسنی / زیبا نریمان

منتدى إقرأ الثقافي
www.iqra.ahlamontada.com

لتحميل انواع الكتب راجع: (مُنتَدى إقرَأ الثَقافِي)

براي دانلود كتابهاى مختلف مراجعه: (منتدى اقرا الثقافى)

بۆدابەزاندنى جۆرەها كتێب:سەردانى: (مُنتَدى إقرَأ الثَقافِي)

www. Iqra.ahlamontada.com



www.iqra.ahlamontada.com

للكتب (كوردى ,عربي ,فارسي)

نماز پیامبر

تألیف:

ناصرالدین ألبانی

ترجمهٔ: شهباز محسنی

و

زیبا نریمان



Albani, Muhammad Nasir al-Din

البانی، محمد ناصر الدین،
نماز پیامبر/ ناصرالدین البانی؛ ترجمه شهناز محسنی، زیبا نریمان. ـ تهران: نشر احسان، ۱۳۸۶.
۱۸۸ ص.

ISBN 978-964-356-083-6

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: ص ۱۵۰ ـ ۱۶۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.
۱. نماز -- احادیث. ۲. محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت ـ ۱۱ق. الف. محسنی، شهناز، ۱۳۴۸ ـ ، مترجم. ب. نریمان، زیبا، ۱۳۵۰ ـ مترجم. ج. عنوان.
۲ب۸ن/۱۴۱/۵ BP   ۲۹۷/۲۱۸
۱۳۸۶
کتابخانه ملی ایران   ۱۷۶۶۳-۸۱م

نماز پیامبر

- مؤلف: ناصرالدین ألبانی
- مترجمان: شهباز محسنی، زیبا نریمان
- ناشر: نشر احسان
- تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
- نوبت چاپ: اول ـ ۸۶
- چاپ: چاپخانه مهارت
- قیمت: ۲۰۰۰ تومان

فروشگاه: تهران ـ خیابان انقلاب ـ روبروی دانشگاه ـ مجتمع فروزنده ـ شمارهٔ ۴۰۶ ـ تلفن: ۶۹۵۴۴۰۴
صندوق پستی: تهران ۳۸۵ ـ ۱۱۴۹۵

ISBN: 978-964-356-083-6
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۶-۰۸۳-۶



تقدیم به دوستان گرامی؛

کمال‌الدین افتخاری

و

روناک انصاریان

فهرست مطالب

سخن مترجمان

به سفارش و تشویق دوستی همدل و همزبان، حدوداً ده سال پیش کتاب حاضر به فارسی برگردانده شد. **الدّال علی الخیر کفاله.** عواملی چند درکار بود که کار نشر آن را به تأخیر انداخت. مجوز انتشار کتاب راگرفتیم و ناشر در شرف انتشار آن بود که ترجمه‌ای دیگر از آن عرضه شد که خداوند جزای خیر مترجم و عوامل چاپ آن را دهد امّا ترجمهٔ حاضر افزوده‌ها، اصلاحات و بازبینی‌های نسبتاً زیاد مؤلف و نیز مقدمه‌ای تازه‌تر به همراه تهیهٔ فهرست موضوعی برای کتاب را داراست.

نخستین نکته‌ای که برای خواننده کنجکاو جلب نظر می‌کند دسترسی نویسنده است به متون و منابعی که تعداد زیادی از آنها بصورت خطی در کتابخانههای مختلف نگه‌داری می‌شوند و هنوز به کسوت طبع درنیامده‌اند. این، از سویی عظمت و گستره بسیار وسیع دانش‌های دینی را در مسابقه فرهنگ زرین اسلامی نشان می‌دهد که دانشمند مسلمان با وقف هنر و دانش خود برای دین خدا چه زحمات طاقت‌فرسایی در عرصه‌های گونه گون آنهم با آن همه وقت و عمق انجام داده‌اند و از سویی دیگر حاکی از دقت و عمق کم‌نظیر مؤلف و تخصص مرحوم ناصرالدین ألبانی در شناسایی احادیث صحیح و ضعیف از هم و جرحه و تعدیل آنها بنابر اصولی که در این فن شریف یعنی علم‌الحدیث وجود دارد.

علم حدیث یا حدیث‌شناسی دانشی بس مهم بوده و هست. قول و فعل رسول‌الله ﷺ مکمل و مفسر وحی ربانی است. قرآن، این گرامی‌ترین هدیه و ارمغان خداوند به انسان و امت آخر زمان، صحیح و سالم و بدور از تحریف آنگونه که به دست پیامبر رسیده بود به ما

نیز رسیده است: ﴿انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون﴾[1] اما حدیث نبوی در طول تاریخ گرفتار مشکلاتی آمده و از همین رو بود که پیامبر حکیم اسلام طریقهٔ تشخیص حدیث صحیح و ناصحیح را از هم، تطبیق آن با قرآن معرفی کرده بودند. گویی برای آن حباب امری پیش‌بینی شده بود.

در سده‌های نخست اسلامی اهتمام بسیار زیاد و شگفت‌انگیزی به استماع حدیث و یادگیری آن و ایجاد حلقه‌های درس و بحث و محض می‌شد و در بستر این تلاش‌ها و مجاهدت‌ها دانشمندان بزرگی با تخصص در علم حدیث و با عرضهٔ کتاب‌ها و آثار مهم و گرانقدری چون صحاح سته برآمدند. اهمیت این دانش تا بدانجاست که حتی زهاد و عرفایی بزرگ چون سفیان ثوری، حکم ترمذی، حسن بصری و دیگران از محدثان بزرگ بوده‌اند که بی‌شک حاصل چنین رویکردی برکات زیادی به همراه داشته است.

روشن است که زبان اصلی متون دین اسلام عربی است و بسیاری از منابع مهم در طول تاریخ به این زبان نگاشته شده‌اند. امام اسلامی دین هم جهانیان است. روح دین، عرب و غیر عرب نمی‌شناسد. زبان وسیلهٔ تفهیم و تفاهم و ارتباط و پیوند است و از آنجاکه خیل عظیمی از مردم به لحاظ ندانستن عربی از دسترسی مستقیم به معارف دین اسلام بی‌بهره‌اند و با عنایت به نیاز فراوانی که هست متون و آثار مهم اسلامی باید به زبانهای مختلف در سطح دنیا برگردانده شود تا معارف اسلامی در دسترس همگان قرار گیرد و این وظیفه کسانی راکه در این باب توانی دارند سنگین می‌کند.

بسی جای تأسف است که گاهی به افرادی آنهم با سنّ و سال بالا برمی‌خوریم که حتی معنای ایاك نعبد و ایاك نستعین را نمی‌دانند و این در حالی است که یک عمر و دست کم شبانه‌روز هفده بار آن را طوطی‌وار بر زبان تکرار می‌کنند. ظرافت‌های بلاغی و ریزه کاری‌های زبان شناسانهٔ آیات مقدس قرآن ـ که نمودار اعجاز جاودان لفظی و هنری آن است مسأله‌ای است دیگر که بماند ـ. مشکلی که بدان اشاره شد حتی در بین اقشار تحصیل کرده و دارای مدارک و درجات دانشگاهی هم زیاد دیده می‌شود. امروز نخبگان دردشناس و دلسوزان دین و جامعه برای آشتی دادن مردم باگوهر دین و حقیقت عالم و ترویج عقیده و

---

۱. حجر / ۹.

رفتار صحیح اسلامی و محمدی ﷺ و نجات دادن اقشار جامعه از تهدید بزرگ اباحه گری ـ که نتیجه فعالیت‌ها و برنامه‌ریزی‌های ممتدّ دین‌ستیزان دنیاپرست و هواداران طاغوت است ـ وظیفه‌ای بس سنگین و خستگی‌ناپذیر دارند.

اساسی‌ترین مناسک و شعایر عملی در دین اسلام نماز است. اما برای آنکه نماز به تعبیر قرآن بازدارندهٔ آدمی از زشتی باشد آن را پیامبروار باید اقامه کرد چراکه خداوند محمدبن عبدالله ﷺ را الگوی مطمئن و کامل مسلمانان معرفی کرده است؛ لقد کان لکم فی رسول‌الله اسوة حسنة[1] و ؟؟؟ حضرت گفته‌اند: صلّوا کما رأیتمون أصلّی. تلاش نویسنده استخراج نزدیک‌ترین هیأت و شکل و شیوهٔ نماز به نماز پیامبر اسلام از دل منابع مهم و متقن حدیث، فقه و سیره است. با این همه اینها فقط بیانگر شکل و فرم ظاهری نمازند. دانشمندان دیگری چون ابوحامد غزالی (متوفای ۵۰۵ هجری) با تألیف آثار پرمغزی چون احیاء علوم‌الدین به عربی و کیمیای سعادت به زبان فارسی در تبیین روح دین و معارف و حقایق و معنویات اسلام و ترویج اخلاق سعی جمیل کرده‌اند. کتاب کم‌حجم ولی پرمغز «حضور قلب در نماز» از غزالی ـ که پیشتر توفیق ترجمه و انتشار آن را داشتیم ـ می‌تواند بخوبی مکمل این مبحث باشد. از این‌رو کتاب ناصرالدین البانی بیان مسائل صوری نماز را برعهده می‌گیرد و کتاب غزالی باطن و روحی آن را. خدای پاک و منزه را بر عنایتی که در عملی ساختن قصد و یتیمان فرمود از صمیم دل و جان شاکریم. امیدواریم هرکس این کتاب را بخواند و فائده‌ای از آن فراچنگ آورد. مؤلف، مترجمان و عوامل چاپ را به دعا فراموش نکند و از خدای بزرگ آنان را عفو و آمرزش خواهد تا اگر اشتباهی در گفتار و روش کار پدید آمده یا ریایی به نیت آمیخته شده خداوند با فضل و کرم خود و به برکت دعای آنان قلم عفو بر آنها بکشد و از ثواب این کتاب بی‌بهره نگذارد.

در پایان جا دارد از راهنمایی‌های خوب آقایان داود ناروئی و دکتر عبدالله رسول‌نژاد در اصلاح کاستی‌های ترجمه حاضر سپاسگزاری کنیم.

امیدواریم خدای بزرگ و مهربان ابواب رحم و لطف و کرمش را بر ما مسلمانان گشوده دارد و توفیق‌مان دهد که از زمرهٔ نمازگزاران راستین باشیم و کام جان خود را با شهد ذکر و یاد

---

۱. احزاب / ۲۱.

شیرینش گوارا سازیم و سراپردهٔ دل را با آب نماز محمّدی ﷺ از آن یش و زنگ غفلت تطهیر کنیم.

و آخر دعوانا أن الحمدلله رب العالمین

شهباز محسنی ـ زیبا نریمان

تابستان ۱۳۸۳ ـ مشهد توس

مقدمهٔ چاپ جدید

الحمدلله والصلاة والسلام علی رسول‌الله ﷺ و آله و صحبه و من اهتدی بهدیه و صلی بصلاته الی یوم الدین، یوم لا ینفع مال و لا بنون إلّا من أتی الله بقلب سلیم.

اما بعد، کتاب حاضر، طبع جدیدی است از صفة صلاة النبی ﷺ که بعد از آنکه در طی حدوداً ده سال ده بار به چاپ رسید اخیراً فرصت تجدید نظری در آن یافتم. کتاب در سال ۱۴۰۱ هجری به چاپ رسیده بود. ناشر آن (المکتب الاسلامی) در چاپ‌های بعد در مواردی آن را افست کرد و در مواردی هم از نو آن را چاپ کرد. البته با اشتباهات چاپی فراوان که تذکر آنها در اینجا زیاد مهم نیست، جز یک اشتباه آنهم به خاطر اهمیتی که دارد و آن افزوده‌ای است که در چاپ‌های پیشین بود و این دلیل ضعف و ندانم‌کاری افرادی است که در انتشارات مزبور به‌کار ویرایش مشغولند. شرایط امروز با ده سال قبل که با وی قراری بسته بودم فرق کرده است.

و امّا فائده و افزودهٔ مزبور، سخن زیر من است در پایان تنبیه در ذیل قنوت در وتر: ثم استدرك فقلت . . . الی الآخر.

در همهٔ چاپ‌هایی که ذکر شد این مطلب در بالای تذکر مزبور آمده بود نه در ذیل آن. همچنین عبارت «ثم استدرکت فقلت . . .» از پاراگراف افتاده است که سبب تباهی معنی و فائده شده است. اشتباهاتی اینچنین و موارد دیگری که ذکر می‌شود سبب شد که من در انتشار کتابهایم پس از هجرتم از دمشق به عمان (اردن) جز در موارد کمی با المکتب الاسلامی همکاری نکنم و وقتی دیدم وضع خیلی بد شده بطور کلی همکاری‌ام را قطع کردم. از بدترین

اشتباات ناشر، حذف «و لا حول ولا قوة الاّ بك» از ادعیهٔ استفتاح است و عجیب آنکه این جمله در چاپ‌های قبلی تا چاپ پنجم وجود داشت ولی در چاپ‌های بعدی حذف شده و این دلیل است بر آنچه امروزه کم‌توجهی و بی‌دقتی در مقابله و تصحیح و ویرایش خوانده می‌شود که بر اهل فن پوشیده نیست. این گونه مسائل چیزی نیست جز نتیجه غلبه حرص تجاری بر ناشر یا در اختیار نداشتن کسی که او را در این زمینه کمک کند و در این مورد حق با اوست! هرچند که سبب رفع مسؤولیت از وی در دست بردن به بعضی از کتابها و تحقیقاتم - که در غیابم تجدید چاپ کرده - نمی‌شود. وی به گونه‌ای در آنها تصرف کرده که گویی تألیف و تحقیق از خود اوست. هرکس مقاله‌ای بین آنها و چاپ‌های سابق‌شان بکند پی خواهد برد.

قصد آن ندارم که خوانندگان را با آوردن نمونه‌هایی از آن درد سر دهم و از مطالب اصلی کتاب دور کنم. بحث من در خصوص چاپ چهاردهم از این کتاب است و چه‌بسا پس از آن هم به چاپ یا چاپ‌های دیگری - بنا به اینکه باید در کار خیر عجله کرد! - دست یازد. دوست قدیمی ما هجرتم را به عمان و عدم اشرافم بر تصحیح آثار را فرصت شمرد و مطابق حرص تجاری خود بدون علم و اذن من تعلیقاتی در آن گنجاند و با این کار خود کذب و دروغ را مباح شمرد! چه قبول کنی چه نه از آنجا که گفته‌اند هدف وسیله را توجیه می‌کند وی مرتکب این کارها شده است که در اینجا نمونه‌هایی از آن را می آوریم:

۱- زهیر شاویش (در صفحه ۱۲ چاپ چهاردهم) بر لحن من تعلیقی دربارهٔ حدیثی که آن را از صحیح ابوداود (۴۵۱ و ۱۲۷۶) تخریج کرده بودم زده است و گفته: «[این کتاب اثری است در تدوین و تقریب سنت که استاد ما روی آن کار کرده و صحیح سنن ابن ماجه در دو مجلد، چهارمین اثر از این سلسله سنن چهارگانه است که درآمده . . . یکی از آنها مرا فریب داد و به من چنین خبر داد که مجلد اول صحیح ابوداود در عمان به چاپ رسید ولی بعداً عدم صحت آن روشن شد.] ناشر».

در این باره گفتنی است هیچ کس وی را فریب نداده. این سخن وی خلاف واقع است. خود این مرد می‌داند و نیز هرکس که بر اسلوب من در این سلسله کتب مطلع است که هر تخریجی در آن از من نیست. کار من صرفاً بیان مرتبهٔ حدیث است آنهم فقط از جهت صحت یا ضعف آن. پس چرا سخن مرا چنین تحریف کرده آنهم بطرزی که حرفش را ناقص

بجا می‌گذارد. من آن را از ده سال قبل شروع کرده‌ام و هنوز به پایان نبرده‌ام زیرا جدا جدا روی آن کار می‌کنم.

آیا این تعلیق ناشر بهترین دلیل نیست بر آنکه وی خود و سپس دیگران را می‌فریبد و آنگاه همین کار خود را به دیگری نسبت می‌دهد؟!که نمونه‌اش بسیار زیاد است. همچنانکه در چاپ سال ۱۴۰۰ هجری در مورد کتاب الخلال و ؟؟؟ قرضاوی هم مرتکب شده بود و در ذیل آن به دروغ نوشته بود:

تخریج المحدث شیخ محمدناصرالدین الألبانی! در حالی که در این چاپ و سایر چاپ‌های دیگر آن سخنی ازمن در آن نیامده و من دخالتی در آن نداشته‌ام. بیش از ده سال قبل در کتابخانه‌ای در حازمیه بیروت به او برخوردم و وقتی از وی علت این امر را پرسیدم گفت: اشتباه یکی از کارمندان بوده است!

فأسّرها یوسف فی نفسه.[1] (یوسف ناراحتی را در دل خود پنهان کرد).

خواننده دانا محتاج نیست به آنکه در باب این کارها زیادی شرح و هم چراکه عاقلان را اشارتی کافی است.

۲ـ این مرد بر روی جلد چاپ چهاردهم صفة‌الصلاة نوشته است: «حق چاپ محفوظ است». حق آن است که از این عبارت چنین برداشت شود که این حق برای مؤلف باشد که خود ناشر هم خوب می‌داند لیکن دانستن چیزی و علم بدان به مفهوم ایمان داشتن به آن نیست. باید دید که آیا دوست قدیمی ما هم به آن ایمان دارد یا نه؟ این چیزی است که گذشت روزگار پس از این چاپ جدید از آن پرده برخواهد داشت. من حق انتشار آن را به ناشری غیر از وی داده‌ام. مراد آنکه ناشر از چاپ دهم به بعد آن را اینگونه مبهم نوشته است حال آنکه تا چاپ پنجم می‌نوشت حق چاپ برای ناشر محفوظ است. اما حق آن بود که می‌نوشت این حق برای مؤلف است.

نمونهٔ چنین دستکاری‌ها در کتابهایم فراوان است. من مدارکی با مهر و امضای خود وی دارم که بر مبنای آنها حق چاپ کتاب از آن من است نه او. و حتی هم دلیل این کار را از وی خواستم جواب داد که این کار راکردم تا سارقان کتب جرأت سرقت کتابی را نیابند که عنوان

۱. یوسف / ۷۷.

«محفوظ برای ناشر» را ندارد. چنانکه این مطلب را در مقدمه‌ام بر چاپ هشتم «صحیح الکلم الطیب» که مکتبة المعدو منتشر کرده بیان کرده‌ام.

در آن زمان به خاطر اعتمادی که به وی داشتم هرگز به ذهنم خطور نمی‌کرد که روزی خواهد آمد که ناشر چنین عبارت زائد و باطلی را گواه و شاهد خود قرار دهد. در کتابم «آداب‌الزفاف» که امتیازش را از وی پس گرفت و به دامادم داده‌ام که چاپ خوب و آراسته‌ای از آن درآورده بود و من مقدمه‌ای جدید در ۷۲ صفحه برایش نوشته بودم اما رفیق ما بدون هیچ زحمتی بر آن تاخت آورده و افست کرد و در قالبی بازاری و با تغییر شکل ظاهر آن به چاپ رساند. این تجاوز آشکار به حقوق مؤلف است. مقدمه‌ام را هم حذف کرده بود. در حالی که نکات جدید و مهمی در آن بود که با بعضی مطالب کتاب در ارتباط بود و نیز بعضی مطالب در خصوص انتقاداتی که از من شده بود و با این کار خوانندگان را متضرر کرد که نیاز مبرم به دانستن آن داشتند و به خاطر حذف این مقدمه اشکالات عجیبی در صفحات ارجاعی به دیگر صفحات پدید آورده که سبب سردرگمی خواننده می‌شود و این برخلاف انتظار علمی است. اگر وی می‌خواست خالصانه خدمتی کند می‌بایست صفحات کتاب را مروری می‌کرد و دست کم با ارجاعات آن تطبیقی می‌داد.

مکتبة المعارف هم در چاپ کتاب صحیح الکلم الطیب همین کار را مرتکب شدند. کتاب را قاپیدند و پس از حذف مقدمه‌اش چاپ کردند و مقدمه‌ای خودساخته بر آن افزودند مملو از دروغ که امیدوارم در فرصتی مطالب آن را بیان کنم.

۳ـ بازی کردن زیاد با تاریخ چاپ‌های کتاب و مقدمه‌های مؤلف و سپس انتساب همهٔ آنها به مؤلف! پر واضح است که چنین تحریفاتی از کسی که پروای خدا داشته باشد و در عمل مخلص باشد سر نمی‌زند.

متوجه شدم که مقدمهٔ طبع پنجم (۱۳۸۹ هجری) را در همهٔ چاپ‌های بعد از آن با نامهای مختلف قرار داده است. الان دو چاپ کم‌حجم که افست همان طبع پنجم است و سه چاپ دیگر با حجم زیاد نزد من موجود است که همهٔ آنها را از روی مقدمهٔ چاپ پنجم منتشر کردن اما قید «پنجم» را از آنها حذف کرده و به جای آن در یکی از دو طبع کم‌حجم (یعنی طبع هشتم) و دیگر (طبع نهم) چاپ کردن است. در اینجا وی کار خود را کتمان کرده زیرا بر آن

دو، عنوانی نگذاشته اما چون در این تبدیل‌ها کار را به افراط کشانده مقدمهٔ چاپ هشتم از کارش پرده برمی‌دارد و خواننده پس از چند سطر متوجه تناقضی می‌شود چراکه عین نص اوست که: «قبل هذه الطبعة الخامسة بنحو سنه . . . !» خود وی این تناقض را در چاپ نهم تذکر داده و از جمله، لفظ «پنجم» را حذف کرده و عبارت چنین از آب درآمده: «و قبل هذه الطبعة بنحو سنة . . .».

اما غافل از آنکه در جای دیگری گیر افتاده و آن وقتی است که ملاحظه تاریخ چاپ رسالهٔ شیخ تویجری را در سیاق کلامش می‌کنیم یعنی سال ۱۳۸۷ هجری و تاریخ چاپ هشتم که ۱۳۹۴ هجری است. تفاوت هفت سال است و اگر تأخر تاریخ چاپ نهم را هم ملاحظه کنیم تفاوت بیشتر می‌شود. والله المستعان.

۴ـ او در چاپ کتاب به میل خود تصرف و حذف و اضافه می‌کند و این کار پس از هجرتم از دمشق به عمان زیاد شد به طوری که بسیاری از خوانندگان باهوش و دقیق بدان پی می‌بردند و وقتی از من در این باره می‌پرسیدند براساس آن بود که میدان برای او خالی مانده و رقیب و نگهبانی هم ندارد! در این خصوص کارهای بدش را آنقدر زیاد انجام داد که اندازه‌اش را فقط خدا می‌داند. از جمله آنکه از مقدمه این کتاب تاریخ تألیف آن یعنی ۱۳۷۰/۶/۱۳ هجری را برداشت و بدون علم و آگاهی حواشی زیادی بر آن نگاشت که همه‌اش بنا به مصالح مادی و هواهای شخصی و تبلیغات انتشاراتش بود. دروغ و تدلیس از کسی که خداترس باشد صادر نمی‌شود، که پیشتر در خصوص آنچه در «صحیح ابوداود» گفته بود توضیح دادم.

همچنین از جمله اقدامات و آزارهای فرستادن اظهارنامه‌ای حاوی تهدید از طریق دادگستری عمان برایم به تاریخ ۱۴۰۹/۹/۲۱ (برابر ۱۹۸۹/۴/۲۸ م) بود و بعد اظهارنامهٔ دوم به تاریخ ۱۹۸۹/۵/۱۳ که در آنها به خاطر واگذاری امتیاز صفة‌الصلاة و مختصر صحیح مسلم ؟؟؟ تهدید به شکایت کرده بود و ضمناً ادعاهای باطلی هم کرده بود که ذکرشان در اینجا شایسته نیست. امیدوارم ادامهٔ جاه‌فروشی‌ها و اتهاماتش ما را مجبور به پرده‌برداری از آنها برای مردم نکند. اما چیزی که ناگزیر به ذکرش در اینجا هستیم ادعای اوست در خصوص حق انحصاری چاپ و توزیع کتاب نخست بحارالمکتب الاسلامی که ادعای گزافی است و

وی نمی‌تواند انکارش کند به دلایل فراوانی که خود وی می‌داند که اگر ناگزیر باشم برملا می‌سازم و نیز کتاب دوم. وی جز امتیاز چاپ‌های قبلی هیچ حقی ندارد. که اینک این اجازه را از او پس گرفته‌ام و در جوابیه‌ام هم برایش نوشته‌ام. لذا هر کتابی را که از من به چاپ برساند غیر قانونی و نامشروع است که خوانندگان عزیز تفصیل آن را در مختصر صحیح مسلح ؟؟؟ و مقدمهٔ چاپ جدید آن ـ که إن‌شاءالله بزودی منتشر خواهد شد ـ خواهند دید.

اخیراً جلد چهارم سلسله کتابهایی تحت عنوان صحیح سنن ابی‌داود باختصار السند را با همان شکل و شمایل قبلی درآورده که من کاری جز ذکر مرتبه حدیث و بعضی منابع و ارجاعات در آن نداشته‌ام که البته این چهارمی از سایر این مجموعه متفاوت است. زیرا بخش اعظم احادیث آن را که شامل تقریباً دوسوم کتاب می‌شود به هیچ یک از آن منابع ارجاع نداده‌ام و این به خاطر اکتفا به کتاب اولم یعنی صحیح ابی داود بوده کما اینکه در مقدمه کتاب چهارم (ص ۵) عین همین سخنم را می‌بینی. اکنون باید پرسید که فریبکار کیست؟ تمام تعلیقاتی را که ناشر بر این کتاب افزوده بود بررسی کردم که وقت زیادی هم از من گرفت و از خدای متعال می‌خواهم عوض آن خیر به من عطا کند و از کارهای زشت وی در تصرفاتش در مقدمه کتاب که اشاره شد بی‌توجهی به امانت علمی است به طوری که در حدود ده صفحه از آن را حذف کرده و به چاپ نرسانده. چراکه در آن پیشنهادها و نصایحی برای بهبود نشر کتاب‌های ؟؟؟ پس از چاپ کتاب اولم (صحیح سنن ابن ماجه) داشتم و در آن مواردی از اشتباهات علمی و تصرفات مخلّ او تعلیقات وی که در تضاد با سنت صحیح بودم آورده بودم که همهٔ آنها راکتمان کرد و با عدم نشرشان از خوانندگان پنهان داشت و بخشی از مقدمه را هم که چاپ کرده بود دستکاری و کم و زیاد کرده بود. نمی‌دانم خوانندگان چه قضاوتی درباره وی و کارهایش خواهند کرد؟ وقتی از وی درباره پرسیده بودند گفته بود من فقط این مقدار از مقدمه را دریافت کرده‌ام!

و از دیگر تعدیات وی به دانش تخریج حدیث که وی اهلیش را ندارد تعلیق وی بر دو حدیث «الدال علی الخیر کفاعلة» و «من لا یشکر الناس لا یشکر الله» است که من در پایان مقدمهٔ مذکور آورده بودم و می‌نویسد که این حدیث در «مسلم» و «صحیح ابی داود» است و ....

با اغماض نظر از دخالت وی در علمی که حق او نیست نسبت دادن آن حدیث هم به مسلم خطای محض است و در همهٔ منابعی که وی در تعلیقاتش آوردن هیچ ذکری از آن نشده و عجیب آنکه وی حدیث نخست را تخریج نکرده است. و از همین نوع کارها آنکه وی از سر جهل بر حدیثی در «صحیح الجامع» (به شمارهٔ ۱۰۰۴ چاپ جدید بروی) افزوده است که نغزترین سخن عرب این شعر لبید است که [أن کل شيء ما خلا الله باطل] و در آخر آن [و کل نعیم لا محالة زائل] را الحاق کرده اما بیچاره بر مصراع اول تعلیق زن با این تصور که مصراع نخست مهم‌تر است! و می‌گوید: «مابین دو قوس افزوده‌ای است از ما و بیت در دیوان لبید ابن ربیعه عامری است. ص ۱۳۲». می‌گویم: این افزودهٔ وی باطل است هیچ اساس و اصلی دربارهٔ آن در هیچ یک از طرق احادیث ثابت در صحیحین و ترمذی و ابن ماجه و احمد و بیهقی و دیگران نیست.

بیچاره بر رسول‌الله ﷺ و نیز به تَبَع بر تخریج‌کنندگان حدیث دروغ بسته است. وقتی وی به حدیث پیامبر چیزی می‌افزاید که از نظر تخریج‌کنندگان از وی نیست. این کار وی درواقع دروغ بستن است. فرقی نمی‌کند که آنان از کسانی باشند که سیوطی آن را به آنان نسبت می‌دهد یا دیگران در ادامه وی بر خود سیوطی که مؤلف الجامع الصغیرات و بر مرتب‌کنندهٔ آن (شیخ بنهانی) و نیز در پایان بر من ـ که بر کسی پوشیده نیست ـ دروغ می‌بندد.

از این نوع تعدیات وی بر کتابهایم آنقدر زیاد است که در شمار نمی‌آید. لذا آنچه آمد کفایت می‌کند و از خوانندگان گرامی به خاطر گریزی که به این مطالب زدم عذر می‌خواهم. درد دلی بود که می‌بایست می‌کردم. نمی‌دانم آیا ناصح مشفقی پیدا نمی‌شود که این مرد را نصیحت کند تا از ظلم‌هایی که کرده به درگاه خدا توبه کند؟ به این دلیل و به دلایل دیگر ـ که جای ذکرشان نیست ـ بارها او را انذار داده‌ام که دست از سر کتابهایم بردارد و دیگر مبادرت به تجدید چاپشان نکند ولی به رغم این وی به ظلم و تعدیاتش ادامه داده‌اند. آیا ناصحی یافت نمی‌شود که نصیحتش کند تا به این کارها پایان دهد؟ یا اینکه وی مصداق این گفته شاعران که:

لا ترجع الأنفس عن غيّها ما لم يكن لها منها رادع

در این کتاب در بخش مربوط به نهادن است چنین آمده:

تذکر: نهادن دو دست بر سینه درست ثابت است و خلاف آن یا ضعیف است یا فاقد

دلیل معتبر. این مسأله خوشایند یکی از سارقان ادبی و متعصبین حنفی نیامده است؛ اگرچه کارش خلاف سنت است. وی در تعلیق بر «العواصم و القواصم» ابن وزیر یمانی بخش نخست نکتهٔ مزبور را آورده و سپس نوشته است (۸/۳): «در این باب امام ابن قیم در بدائع الفوائد (۹۱/۳) نوشته است که در خصوص جای قرار دادن دست اختلاف هست . . . سپس ابن قیم از امام احمد یاد می‌کند که وی دست را بالای ناف یا روی آن و یا در زیر ناف می‌گذاشت. اینها همه نزد او جایز بود».

این کار وی فتنه‌ای است که وی علیه سنت صحیح به راه انداخته. وی تخییر امام احمد رحمه‌الله را در موضع قرار دادن دست دلیل گرفته بر آنکه گذاشتن آن بر سینه در سنت ثابت نیست. اگر وی دوستدار سنت می‌بود و نسبت بدان غیرت و حمیت می‌داشت همان گونه که نسبت به مذاهبش دارد و اگر انصاف می‌داشت آنچه را از لحن من انکار کرده در خصوص احادیثی که در اثبات این سنت بر آن تکیه و به تخریج‌کنندگان آن در آنجا اشاره کرده‌ام نقد می‌کرد اما وی می‌داند که اگر چنین کند رسوا می‌شود و تعصبش علیه سنت آشکار خواهد شد! چگونه چنین نیست در حالی که وی یکی از آنها را تقویت می‌کند اما در جای دیگر بر گمراه کردن خواننده از اثبات آن اغماض می‌کند. وی از روایت ترمذی و احمد، حدیث قبصیه بن هُلب را از پدرش ذکر می‌کند (۱/۱۰/۳) که می‌گوید: «پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم دست چپ را با دست راست می‌گرفت» و بعد می‌گوید: ترمذی گفته است که این حدیث حسن است. این چیزی است که وی می‌گوید و احمد در روایتی می‌افزاید: در این مورد احادیث دیگری هم هست از جمله دو حدیث که وی آورده یکی از آنها حدیث مرسل طاوس است که فی اشاره است: رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم دست راست را بر چپ می‌نهاد و در حالی که در نماز بود آن را بر سینه می‌فشرد. و به سلیمان‌بن موسی (مشقی ارجاع می‌داد) که گفته است (۹/۳) این حدیث را ضعیف دانسته و او سهل‌انگار بود و قبل از مرگ اختلال حواس پیداکرده بود و این حدیث مرسل هم هست.

می‌گویم: حنفیه حدیث مرسل را حجت می‌دانند همچنان که حدیث موصول همین حکم را از نظر دیگران دارد یا از طرق دیگر کما اینکه در اینجا چنین است و اینکه گفته است او سهل‌انگار است. عبارت حافظ در «التقریب» است. لیکن وی آنچه راکه دلالت بر فضیلت

سلیمان دارد از آن حذف کرده حال آنکه آن بهتر از چیزی است که ذکر کرده است. عین عبارت او این است: او انسانی بسیار راستگو و فقیه است. در حدیث گاهی سهل‌انگار است و کمی قبل از مرگ دچار فراموشی شده بود.

من می‌گویم: احادیث امثال وی در بدترین احتمالات هم حسن هستند و در شواهد و متابعات صحیح‌اند و ابن عدی پس از ذکر دیدگاه‌های ائمه در این باره و اختصاص دادن بحثی به احادیث مفرد او گفته است: او راوی فقیهی است که راویان ثقه از وی حدیث روایت کرده‌اند و او یکی از عالمان شام است و احادیثی روایت کرده که غیر از او کسی روایت نکرده و از دیدگاه من فردی است معتبر و راستگو و حدیث دیگر راکه او تخریج کرده (۸/۳) او از روایت طبرانی (۳۳/۳۰) و حاکم (۵۳۷/۲) و بیهقی (۹/۲ و ۳۱/۳۰۲) از طریق حمادابن سلمه از عاصم جحدوی از عقبة ابن ظبیان از علی ﷺ تخریج کرده که:

دربارهٔ «فصل لربك و انحر» گفته است که مراد گذاشتن دست راست بر چپ در نماز است و در ادامه گفته است: عاصم جحدی که پسر حجاج و پدر محشر مقری است غیر از ابن حبان هیچ کس او را معتبر ندانسته و همچنین است عقبة ابن ظبیان. و ابن ترکمانی (۳۰/۲) گفته است: در سند و متن این حدیث اشکال است و من می‌گویم: این حدیث هرچند مشارالیه در باب آن صحبت کرده که توضیحش می آید - می‌تواند دلیلی بر احادیث مربوط به نهادن دست راست بر سینه باشد. اگر آن مرد این حدیث را باور است کامل ذکر می‌کرد و بعید هم نیست علت اینکه وی آن را به صورت کامل ذکر نکرده این باشد که گمان پیشین خود را تقویت کند که گفته: این حدیث جای تأمل دارد. این امر برای دو خواننده‌ای که موارد ذیل را ملاحظه کند روشن می‌شود:

۱ـ روایتی که او ذکر کرده از حاکم است که او به علت اختصار آن را انتخاب کرده و از لفظ روایت طبری و بیهقی خودداری کرده زیرا احادیث آنها کاملتر و در آن حدیث عبارت «علی صدره» هم آمده است که طبری و بیهقی آن را از چهار طریق از محادبن سلمه تخریج کرده‌اند. یکی از آن طرق بخاری است در «تاریخ کبیر» (۴۳۷/۲/۳) که از موسی ابن اسماعیل و از حماد منقول است. و همچنین از طریق موسی که فقط حاکم آن را روایت کرده آنهم بدون مطلب زیادی.

حال باید پرسید انتخاب روایتی که فقط یک نفر آن را نقل کرده آیا جایز است؟ و در مورد روایتی که گروهی ذکر کرده‌اند در حالی که روایت آن گروه دارای اضافه‌ای نیز بر این روایت غریب می‌باشد جز هوا و تعصب مذهبی چیز دیگری عامل آن نبود.

۲ـ او پنداشته که ابن حبان جز عاصم جحدری کسی را موثق ندانسته. اما من می‌گویم این گفته‌اش نیز اعتباری ندارد و گمان نمی‌کنم که دیدگاه ابن ابی حاتم در خصوص عاصم بر وی پوشیده مانده باشد (۳۴۹/۳). حمادابن سلمه و یزیدابن زیاد ابن ابی‌جعد از وی روایت کرده‌اند. آن را پدرم از الحاق ابن منصور از یحیی ابن معین نقل کرده که گفته است عاصم جحدری ثقه است. دو نفر دیگر نیز از وی روایت کرده‌اندکه یکی از آنها موثق است که در کتابم «تیسیر انتفاع الخلّال ثبقاة ابن حبان ذکر کرده‌ام که توفیق اتمام آن را از خداوند خواستارم.

۳ـ مشارالیه قول ابن ترکمانی را که گفت در متن حدیث اشکال هست تأیید کرده است. من می‌گویم: این نیز قابل قبول نیست چرا که شرط حدیث اشکال‌دار این است که وجوه اشکال در آن از لحاظ قوّت مساوی باشند. به گونه‌ای که ترجیح وجهی از آنها بر دیگر وجوه ناممکن باشد. که در این جا چنین نیست چون گروهی بر روایتی که متن بیشتر دارد اتفاق دارند همان طور که گذشت. بنابراین روایت حاکم که همان عبارت اضافی را ندارد مرجّح است کما اینکه از ظاهر امر برمی آید امّا وجوه اشکال در سند حدیث مسلّم است و نیازی به اطالهٔ کلام نیست ولی چنین امری مانع استشهاد به این حدیث نیست به طوری که ما چنین کرده‌ایم. زیرا این حدیث چندان هم ضعیف نیست که از آن بتوان دست کشید کما اینکه از ظاهرش برمی آید و خداوند داناتر است.

و در آنجا حدیث چهارمی هم از وائل ابن حجر وجود دارد که مشارالیه آن حدیث را هم ضعیف دانسته و گفته است که این حدیث از شواذ است اما این امر را نادیده گرفته که این حدیث نیز به معنی حدیث قبله است که از وائل بصورت مرفوع به شرح ذیل نقل شده:

«پیامبر دست راستش را بر پشت کف دست چپ و مچ و ساعد می‌نهاد» و او به صحت سند آن اذعان دارد (۷/۳) و اگر او روزی تلاش می‌کرد این عبارت را به روش عملی تحقیق کند بدین‌گونه که دست راستش را بدون هیچ تکلیفی بر پشت کف چپ و مچ و ساعد می‌نهاد می‌دید که او آنها را بر سینه می‌گذاشت و می‌دانست که این حدیث مخالف دیدگاه وی و کسانی است که همفکر اویند از حنفیه که دستها را زیر ناف و نزدیک به عورت می‌گیرند.

همچنین در مفهوم حدیث وائل این حدیث سهل‌بن سعد است که می‌گوید: مردم دستور می‌دهند که فرد در نماز دست راست را بر ساعد دست چپ بگذارند. بخاری و دیگران آن را روایت کرده‌اند و من به این نکته در جایی در کتاب اشاره کرده‌ام امّا مشارالیه اهمیتی برای فقه‌الحدیث قائل نیست چون از آن بر مذهب می‌ترسد و بدین خاطر است که مردم او را می‌بینند که به پیروی از سنت در نماز اهمیتی نمی‌دهد. علاوه بر موارد دیگر تلاش او فقط تخریج حدیث است و بس. خدای متعال ما را و او را هدایت کند.

* * *

به رساله‌ای کم‌حجم از شیخ عبدالله غمادی دست یافتم که آن را «القول المقنع فی الرد علی الألبانی المبتدع» نامیده است. صفحاتش از بیست‌وچهار صفحه کوچک جیبی تجاوز نمی‌کند و در آن برخی نکات را که من بحق ردشان کرده بودم مردود دانسته. وی خطاهایی حدیثی در تعلیقاتش بر رسالهٔ علامه غربن عبدالسلام (بداته السؤل فی تفضیل الرسول) مرتکب شده که من بعداً آن را تحقیق کردم و تعلیقات مفیدی هم بر آن نوشته‌ام و در برخی جاها عدم اطلاع و جهل غماری را نسبت به این دانش نشان داده‌ام و نیز تصور وی را در تخریج احادیث و بیان مراتب آنها از حدیث صحت و ضعف بیان کرده‌ام و پیروی وی را از ترمذی در تحسین احادیث به خاطر ناتوانی وی از تحقیق آنها و تجوید برخی احادیث ضعیف.

اما وی رساله‌اش را به سبب مقابله با من و انتقام باطل از من نوشته است که سزاوار بود رسالهٔ مزبور «القول المقذع» نام می‌گرفت چون موارد فراوانی دشنام و ناسزا و تهمت و افترا وجود دارد که بعضاً در مقدمهٔ جلد سوم الأحادیث الضعیفه (صص ۴۴-۸) بیان کرده‌ام. یکی از این موارد انکار جواز ذکر «صحابه» است همراه نام پیامبر در صلوات بر او و در خطبه‌ها و آغاز کتابها که در این دیدگاه وی با شیعیان همراهی کرده و تیر مستحب دانستن لفظ «سیدنا» در صلوات ابراهیمی که برخلاف تعلیم نبوی است که در این کتاب (ص ۱۶۴) آمده است وی به جای اینکه این تعلیم کامل را که عرصه را بر رأی او تنگ می‌کند پذیرا شود آن را به عنوان حجتی برای تقویت رأیش در انکار آنچه بدان اشاره کرده‌ام گرفته است.

از جمله مسائلی که وی متعرض آن شده به افکارم برخاسته ـ آنهم با دانش کم و ضعف و استنباط غلطش ـ مطلبی است که در این کتاب به نقل از ابن مسعود در باب تشهد می‌آید:

فلمّا قبض (یعنی النبی ﷺ) قلنا السلام علی النبی (وقتی پیامبر رحلت کرد ما می‌گفتیم السلام علی النبی) و این امری توقیفی بوده است. غماری پنج صفحه از کتابچه‌اش را ۱۳ تا ۹۸ سیاه کرده تا به گمان خود ثابت کند که این اجتهاد از خود ابن مسعود و پیروان او بوده است! از آنجاکه در این مقدمه مجال آن نیست که به یک یک مسائل او جواب داده شود بطور موجز به برخی مسائل وی برای استحضار پیروان حق و درون‌ها از آنچه که همهٔ مردم و سلف صالح ما بر آن دست یافته‌اند می‌پردازیم.

واضح است که او عنایتی ندارد به این اصل که صحابه به خاطر علم و تقوا و خوف از خدا و ایمان به «و ما ینطق عن الهوی إن و وحیٌ یوحی» هرگز السلام علیک ایها النبی را به السلام علی النبی تغییر نمی‌دهند و یا اینکه نمی‌توانند در سلام کردن بر مردگان «والسلام علیکم أهل الدیار . . .» راکه پیامبر خود تعلیم داده بود به «السلام علی أهل القبور» تغییر دهند. در این صورت چگونه می‌توان فکر کرد که اصحاب نبی ﷺ مرتکب چنین دستکاریهایی شده باشند آن هم عبدالله‌بن مسعود که در بین صحابه به شدّت و جدیت در مبارزه با بدعت ـ به هر شکل آن ـ مشهور بوده و داستان مخالفتش با کسانی که در مسجد حلقه می‌بستند و در وسط هر حلقه مردی بود که به پیرامونیان خود می‌گفت: چنین تسبیح کنید و چنان تکبیر بگویید . . . در حالی که در جلو هریک سنگریزه‌هایی بود که تعداد تسبیح و تکبیرها را با آن می‌شمردند ـ مشهورتر از آن است که بازگو شود (مرجوع شود به ؟؟؟ بر شیخ حبشی) همچنین ابن مسعود گفته است: «اتبعوا و لا تبتعو فقد کفیتم علیکم بالأمر العتیق». و مانند این توصیه‌ها که از وی نقل شده که در جای خود آمده‌اند. و به‌ویژه آنکه ثابت است که وقتی وی یارانش را تعلیم می‌داد به خاطر عدم دقت در تلفظ الف و واو تشهد از آنان رنجید کما اینکه ابن ابی‌شیبه (۲۹۴/۱) و طحاوی (۱۵۷/۱) با سند صحیح از وی روایت کرده‌اند. و صحابه‌ای که خود آموزش دیدهٔ پیامبر ﷺ بود پس از رحلت وی در سلام فرستادن بر وی در تشهد می‌گفتند: السلام علی النبی که عبدالرزاق با سند صحیح خود از عکاابن ابی رباح روایت کرده هم چنانکه حافظ ابن حجر نیز گفته است و در این کتاب خواهد آمد.

و از آنجاکه چنین نصبی انبساط غماری و پیروان وی را درهم می‌پیچد وی طبق عادتش به ستیزه برخاسته و حدیث را ضعیف می‌شمارد و می‌گوید: «روایت حدیث از ابن جریج

همچنان‌که در «مصنف عبدالرزاق» (ج ۲، ص ۲۰۴) آمده که ابن جریح اهل تدلیس و غیرقابل اطمینان است نمی‌توان از وی چیزی را پذیرفت».

پاسخ وی را به دو گونه می‌توان داد: اول اینکه آری ابن جریح اهل تدلیس است اما صحیح است که از وی نقل شده است که: «اذا قلتُ: قال عطاء، فأنا لسمعته منه و إن لم أقل سمعت». پس چون گفته شود: فی قوله عن عطاء به منزلهٔ آن است که گفته شود: قال عطاء. و عدم تصریح وی به استماع آن ضرری نمی‌رساند کما اینکه مشخص است و چه بسا این در اخراج شیخین از حدیث روایت شده از عفاء عذر وی باشد.

دوم آنکه غماری بنا به عادتش در کتمان حقایق از اینکه ابن جریح در باب روایت حافظ از عبدالرزاق گفته است: «خیرلی عطاء»، شبهه تدلیس وی برطرف می‌شود. به همین سبب حافظ آن را صحیح دانسته و وی تجاهل کردن. بر غماری واجب است که بطور کامل تسلیم این مطلب شود یا اینکه جواب دهد که چرا تصحیح حافظ را از قلم می‌اندازد. اما هیچ یک را انجام نمی‌دهد بلکه بنا به ضرب‌المثل عامیانه الهرب نصف الشجاعه عمل می‌کند و در ظاهر امر، روایت حدیث در «المصنف» از خطاهای زیادی است که دراصل آن واقع شده کما اینکه اگر کسی در تعلیقات و بر اسناد آن شیخ اعظمی دقت کند برایش آشکار می‌شود و عجیب آنکه ویراستار در تعلیق بر آن نوشته است: «کنزالعمال ۴۶۶۸/۴» همین و بس و اسم آن را هم تحقیق نهاده!

و با مراجعه به این شماره این خبر را در آن دیدم کما اینکه در «الفتح» نیز از روایت عبدالرزاق چنین آمده است: عن ابن جریح: أخیرنی عطاء «پس بر اعظمی است که متوجه این نکته باشد تا راه را برای سوء استفاده کسانی چون غماری ببندد لیکن چه می‌دانیم؟ چه بسا اعظمی آن را عمداً مرتکب شده چون برخلاف مذهبش است. بنابراین در پیروی از هوای نفس و اعراض از حجت روشن مخالف مذهب با غماری شریک است!

سپس به الجامع الکبیر سیوطی که اصل «الکنزات» مراجعه کردم دیدم که مطابق آن است و روایت بدین شکل ثبت شده است و ثابت می‌شود که عماری از هوای نفس خود پیروی کرده و العیاذ بالله تعالی.

غماری از روی جهل و تکبر ـ که حَلمش نزد اهل حدیث مشخص است ـ وقتی من لحن ابن مسعود راکه آن هم براساس دستور پیامبر بوده و عایشه، آنان را تعلیم می‌داده که در نماز

السلام علی النبی بگوئید تأیید کردم کما اینکه به دو منبع خطی که غماری در خواب هم آنها را ندیده است استناد کرده بودم در صفحه ۱۵ رساله‌اش چنین آورده: «و این سخن دلالت دارد بر جهل فراوان وی که آن سخن عجیب را (خبر عایشه) را به البیراج و المخلص نسبت می‌دهد. خداوند البنی را از جهلش نجات دهد. با اینکه آن در مصنف ابن ابی‌شیبه و مصنف عبدالرزاق است.

خوانندهٔ منصف در خصوص میزان وقاحت وی عنایت دارد که چگونه نسبت جهل به من می‌دهد آنهم به خاطر آنکه از دو منبعی که وی آنها را نمی‌شناسد مطلبی آورده‌ام. و به جای آنکه در برابر لحن خلق خاضع شود یا دست کم جوابی علمی ارائه دهد باز پذیرای حق نمی‌شود! هیهات که او به دام جهلی افتاده که عوام هم در آن نمی‌افتند. فالله المستعان.

و از جمله فریبکاری‌های وی در حق خوانندگان این لحن اوست در صفحه پانزده که طبرانی با اسناد صحیح از شعبی روایت کرده که گفته است: ابن مسعود پس از «السلام علیك ایها النبي و رحمةالله و برکاته» عبارت «السلام علینا من ربنا» را می‌گفت. بعداً عماری می‌گوید: «این جمله را ابن مسعود بنا به اجتهاد خود افزوده. بنابراین تغییر ضعیف سلام از خطاب به غایب اجتهاد اوست.

پاسخ وی را در شش قسمت می‌توان داد:

۱ـ سخت آنکه باید به او گفت: خانه از پای‌بست ویران است. خواجه در فکر نقش ایوان است. چراکه این خبر از ابن‌مسعود صحیح نیست بلکه فقط از وی روایت شده است. و اما اینکه غماری گفت است: «با اسناد صحیح از شعبی» درواقع فریب دادن خوانندگانی است که متوجه عمق و ماهیت لحن حیله آمیز وی نیستند. به جای آن چرا نگفته است اسناد آن از ابن مسعود صحیح است؟! این را نمی‌گوید زیرا می‌داند شعبی ـ که اسمش عامر ابن شراحیل است ـ آن را همان‌طور که ابن ابی حاتم و دارقطنی و حاکم و مزی و علائی و ابن حجر و دیگران گفته‌اند ـ از ابن مسعود نشنیده و این راز اقتصار هیثمی است در مجمع الزوائد (۱۴۳/۲) بعد از آنکه آن را به طبرانی نسبت داده (۹۱۸۴/۲۷۶/۹) و اینکه گفته شده «و رجاله رجال الصحیح» آن را صحیح ندانسته زیرا از او و دیگری به مفهوم آن نیست که آن صحیح است به طوری در جای دیگری هم بدان پرداخته‌ام. لذا به فریب دادن خوانندگان پناه آورده و بگفته: «اسناد صحیح عن ابن مسعود» زیرا اگر چنین می‌گفت رسوا می‌شد.

دوم ـ وی با جدل سعی کرده نشان دهد آن از لو ابن مسعود صحیح است. این به معنای این است که وی در سلام دادن به شکل غایب و اجتهادش تنها بوده است. پس سایر صحابه‌های دیگر با او موافق بوده‌اند ـ که ام‌المؤمنین عایشه هم از آنان است ـ چه می‌شود کرد؟! آیا آنها همگی در برابر نص اجتهاد کرده‌اند؟! و غماری تنها عارف به نص و ملتزم به آن است؟! با اینکه وی با افزودن (سیادت) در صلوات ابراهیمی فراوان با نص به مقابله برخاسته است. بی‌شک تنها چیزی که او را بر ارتکاب چنین تناقضی واداشته هوا و هوس است. والله المستعان.

سوم ـ آنکه وانمود کرده همهٔ آنان اجتهاد کرده‌اند. در این صورت باید پرسید آیا همهٔ آنان خطا کرده‌اند و تنها تو و طرفدارانت درست عمل کرده‌اید؟!

چهارم ـ عبارت «**فهذه الجملة زادها . . .**» خطای محض است. از نظر اهل بلاغت و نحو هر عبارتی شامل مسندالیه و مسندان اما در اینجا چیزی از آن جز «من ربنا» ؟؟؟ آیا این جملهٔ علا و غماری است که خود را در بعضی نوشته‌های اخیرش تجدیدگر بلامنازع این قرن معرفی کردن یا بازاریاب تدلیس بر خوانندگان و به وهم افکندن آسمان که گویا ابن مسعود در تشهد جمله‌ای تام افزوده است. در حالی که از ابن مسعود بعید است که در تعالیم نبوی ﷺ حرفی افزوده باشد. این امکان ندارد زیرا ابن مسعود خود یارانش را از آن بازمی‌داشت!

پنجم ـ تردیدی نیست که این عبارت زائد نمی‌تواند از ابن مسعود رضي الله عنه باشد که دلیلش به خاطر انقطاع اسناد آن و منافاتش با سیرهٔ وی که حرص وی بر اتباع از پیامبر و نهی شدیدش از بدعت او بود. چنانکه اجازه نداد که در تشهد «**وحده لا شريك له**» افزوده شود ـ که خواهد آمد ـ و این قول از وی مشهود است که «**اقتصاد فی سنة خيروا من اجتهاد فی بدعة**».

ششم ـ اینکه غماری ذکر کرده که بیهقی در سنن خود از عایشه آورده که گفت تشهد پیامبر ﷺ چنین است که: «التحیات الله . . . تا آخر و از نووی نقل است که گفته: «**إسناد جيد و هو لقيد أن تشهد النبي ﷺ مثل تشهدنا و هی فائده حسنه**». اما به نظر من اینکه می‌گوید: «اسناده جید» چنین نیست زیرا در سلسله راویان آن صالح ابن محمد ابن صالح تمّام وجود دارد که به عدالت شهرتی ندارد که بخاری آن را در «التاریخ» (۲۹۱/۲/۲) آورده است و اسناد او را در روایتش از پدرش و از سعدابن ابراهیم از عامر ابن سعد از پدرش آورده که: قال النبی فی سعدبن معاذ، قال البخاری: و خالفه شعبة عن سعد عن أبی أمامه بن سهل عن أبی سعید عن النبی ﷺ . . . **و هذا أصح**».

و هیچ جرح و تعدیلی در باب آن نیاورده و اینکه بین او و پدرش محمدبن صالح ـ که از ثقات بود ـ اختلاف بود و در امانتداری او حرف هست که ممکن از پسرش صالح باشد. به هر حال این مسأله مجهول است و درست نیست که اسناد آن را همچون آن محکم دانست. بویژه آنکه حافظ ابن حجز همین حدیث عایشه را به خاطر وقف تبعیت دارقطنی ضعیف می‌داند. (ر. ک: التخلیص (۵۱۴/۳) و در باب لحن نووی که گفته: مثل تشهدنا. مقصود تشهد مذهب شافعی است که از روایت ابن عباس گرفته‌اند در حالی که چنان نیست که می‌گوید: چون در تشهد آنان «المبارکات» هست که در حدیث عایشه نیست بلکه دقیقاً دو لفظ هم مانند حدیث ابن مسعود است.

آری قبل از این روایت، روایت دیگری نزد بیهقی است از عایشه که در آن به جای «المبارکات»، «الزاکات» آمده و السلام علی النبی که با صیغه غالب است و این ردّی است بر فتنۀ غماری و مکر و فریب وی. اگر در او اندکی انصاف و گرایش به حق باشد.

و از آنچه گفتیم برای خوانندگان تدلیس دیگری از وی آشکار می‌شود زیرا هیچ رابطه‌ای در سخن نووی با آنچه ما گفتیم وجود ندارد. زیرا نووی ـ رحمه الله ـ در عبارتش درصد ترجیح لفظ «السلام علیك» است بر «السلام علی النبی» و غماری هم درصد ترجیح تشهد ابن عباس بر تشهد ابن مسعود است اما از نظر من این امر وسیع است. اگر نمازگزار به هر شکل ثابتی که از پیامبر ﷺ روایت شده باشد تشهد را بخواند مطابق سنت رفتار کرده است اگرچه تشهد ابن مسعود صحیح‌ترین روایت است به اتفاق علما زیرا روایت وی به اتفاق راویان با لفظی واحد و بدون حرفی زائد و بدون نقص نقل شده است. بنابراین چه ذکر السلام علیك ایها النبی در زمان حیات پیامبر ﷺ و چه «السلام علی النبی» پس از رحلت ایشان هر دو منوط به امر پیامبر ﷺ بوده است. (او توقیفی) و به همین لحاظ است که عایشه آنان را با صیغۀ غایب یاد می‌داد.

به خاطر مسائلی این چنین به نظر ما در تشخیص راه صواب راهی و مراجعه به سلوک سلف صالح و بویژه صحابۀ پیامبر ﷺ نداریم و ما همیشه در درسها و بحثهای خود اصرار داریم بر اینکه هرگاه مردم را به عمل به کتاب و سنت دعوت کنیم اکتفا به آن بسنده نیست. بلکه باید این عبادت یا قید را هم بدان افزود که «علی منهج السلف الصالح» تا ادلۀ شرعی را

براساس آن برپا بداریم و چاره‌ای جز آن نیست خصوصاً در این ایام که دعوت به کتاب و سنت در میان همهٔ گروه‌ها و دعوتگران با هر گرایش و سلیقه‌ای متداول شده است و گاهی در میان آنان افرادی یافت می‌شوند که عملاً با سنت دشمنی می‌ورزند و گمان می‌کنند که دعوت به سنت تفرقه آفرین است. عیاذاً بالله منهم.

از خدای تعالی می‌خواهم که ما را بر سنت نبوی زنده گرداند و بر آن بمیراند و ما را پیرو کسانی گرداند که خداوند آنان را اینچنین ستوده است: **السابقون الاولون من المهاجرين و الانصار و الذين اتبعوهم باحسان رضي‌الله‌عنهم و رضوا عنه و اعدّلهم جنات تجری تحتها الانهار خالدين فيها ابداً ذلك الفوز العظيم** و نیز از کسانی که درباره‌شان فرموده: **والذين جاؤوا من بعدهم يقولون ربنا اغفرلنا و لإخواننا الذين سبقونا بالإيمان و لا تجعل فى قلوبنا غلاً للذين آمنوا ربنا انك رؤوف رحيم.**

و در پایان از خداوند می‌خواهیم که با چاپ جدید صفة‌الصلاة به برادران مسلمان در اطراف و اکناف جهان نفع برساند نفعی بیش از چاپ‌های سابق آن. انه سميع مجيب و الحمدلله اولاً و آخراً و صلى الله على نبينا محمد و على آله و صحبه و سلم. (عمان، ۱۷ شعبان ۱۴۱۰)

آمادهٔ تنظیم فهرست کتاب بودم که به جزوهٔ کوچکی به نام «رسالةالرفع و الضم فى الصلاة» اثر احمدابن مسعود سیابی (از اباضیه) برخوردم که به انحراف از سنت معروف‌اند. در این رساله که به کوشش «مدیریت امور عمومی اسلامی وزارت عدل و اوقاف» (یعنی اباضیه) طبع شده ـ به صراحت جرأت بیان آن را نداشته است و اگر چنین نبود چرا از آن ابا می‌کرد؟

مؤلف هم فردی است گمنام و در علم و ارشاد مسلمانها پایگاهی و جایگاهی ندارد چراکه به گمان وی احادیث «رفع و قبض» همه ضعیفه یا موضوعه‌اند (ص ۱۴) حال آنکه براساس نیل‌الاوطار شوکانی حتماً باید بدند که این احادیث متواترند که بعضی از آنها را صحیحین تخریج کرده‌اند کما اینکه خواننده در این کتاب در جای خود خواهد دید.

اما وی با خیانت در نقد و نقل و با سنت‌ترین دلایل در احادیث صحیحه و امامان راوی طعن می‌زند. نمونه‌های آن فراوان که مجال برای آنها در اینجا نیست ولی برای نمونه به یکی از آنها اکتفا می‌کنیم، وی با نقلش از ابن عمر در باب افراشتن دست‌ها، صحیحین را ضعیف دانسته است. (ص ۱۸)

و می‌گوید: «فیه الزهری، قال الذهبی فی المیزان: انه کان یدلس!» که در این نقل قول، خیانت علمی کرده زیرا، سخن ذهبی «قید فی النار» را هم دارد که این اباضی برای گمراه ساختن خوانندگانش آن را حذف کرده زیرا براساس امر نادر نمی‌توان حکمی صادر کرد. چنانکه بر اهل علم پوشیده نیست سپس وی از منزلت و جایگاه امام زهری نزد مسلمین تجاهل می‌کند؛ منزلتی که حافظ در «تهذیب» بر «التقریب» درباره‌اش گفته است: «الفقیه الحافظ، متفق علی جلالته و إتقانه».

کما اینکه از تصریح زهری به روایت کردن از «صحیح البخاری در قم ۷۳۶) و غیره تجاهل می‌کند. إن فی ذلك لذکری لمن کان له قلب أو ألق السمع و هو شهید.

مقدمه چاپ دهم[1]

الحمدلله رب العالمین؛ والصلاة والسلام علی نبیه الصادق الأمین و علی آله و صحبه الغُرّ المیامین و من تبعهم باحسان الی یوم الدین.

اما بعد، کتاب حاضر چاپ دهم «صفة صلاة النبی ﷺ من التکبیر الی التسلیم کأنك تراها» است. در شکل نو و تازه. ناشر آن، برادر فاضل استاد زهیر شاویش چنین مصلحت دید که آن را به شکل تازه و زیبایی به خوانندگان گرامی عرضه بدارد. ناشرین آزمند و طمّاع به چاپ و انتشار غیرقانونی آن دست یازیده بودند و به مؤلف و ناشر ضرر رساندند. در حالی که برای سودی که از این راه به دست آوردند هیچ زحمت و رنجی نکشیده بودند. پیامبر ﷺ فرموده است:

لا یحل مال امریء الا بطیب نفس منه[2] و در حجةالوداع هم فرمود: إلّا دماءکم و اموالکم [و أعراضکم] حرام علیکم کحرمة یوکم هذا. فی بلدکم هذا . . .».[3]

۱- در اصل و در عنوان این مقدمه «چاپ چهاردهم» ذکر شده بود که این تغییر از ترفندهای المکتب اسلامی بود. برای به اشتباه انداختن خوانندگان و برانگیزاندنشان به خرید آن با این وجوه وقتی خوانند چند سطری را می‌خواند در سطر چهارم به این عبارت «اما بعد، کتاب حاضر، چاپ دهم . . . است» برمی‌خورد!

من نیز عنوان مناسب و درست آن (چاپ دهم) را دوباره قرار دادم و آن در سال ۱۴۰۱ هجری چاپ شده بود که چه بسا این تاریخ در آخر آن باشد. سپس ناشر به صلاحدید خود آن را حذف کرد کما اینکه تاریخ همهٔ مقدمه‌ها را حذف کرده بود و من با استعانت از چاپ‌های سابق آن تاریخها را برگرداندم.

۲- «صحیح‌الجامع الصغیر و زیادتة» (۷۵۳۹).

۳- همان (۲۰۶۴).

و نیز احادیث دیگری که بیانگر اهمیت حفظ و صیانت حقوق و اموال مردم است. کاش چون گذشته کسی می‌بود که مانع از این کارها باشد یا حاکمی که قیام به عدل کند چنانکه یکی از سلف گفته است:

«ان الله یزع بالسلطان ما لایزع بالقرآن».

جای تأسف است که حق تألیف و نشر نزد کفار غربی رعایت می‌شود اما در کشورهای اسلامی و نزد مسلمانها این چنین پایمال می‌شود. والله المستعان.

در این چاپ افزوده‌های زیادی آمده که در چاپ‌های سابق نبوده. خوانندگان میان این چاپ با چاپ‌های قبلی مقابله‌ای بکند به تفاوت‌های مزبوری پی خواهد برد. برای نمونه سخن قاضی عیاض مالکی در خصوص سنت و نهادن دست بر سینه در قیام در نماز و یا سخن امام احمد در مشروعیت استعاذه به شکل «اعوذ بالله السمیع العلیم . . .» که نزد عامهٔ نمازگزاران متروک است یا حداقل مشهور نیست یا صلوات بر پیامبر ﷺ در آخر قنوت وتر در خلافت عمر رضی الله عنه و موارد دیگر.

مناسب دیدم که در این چاپ، مقدمه چاپ پنجم را نگه دارم به خاطر بعضی نکات و مسائلی که برخی مناقشات بعضی از فضلا در این مانده که در بعضی تعلیقات کتاب جا داده‌ام.

و از خدای تعالی مسألت دارم که با این کتاب به برادران و خواهران مسلمانم در همه جای دنیا نفع برساند و از آنچه به ما اندوه می‌رساند درود بدارد. انه سمیع مجیب.

و صلی الله علی محمد النبی الأمی و علی آله و صحبه و سلّم.

مقدمهٔ چاپ پنجم

ان الحمدلله، نحمده و نستعینه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور أنفسنا و سیئات أعمالنا من یهده الله فلا مضلّ له و من یضلل فلا هادی له، و اشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریك له و اشهد أن محمداً عبده و رسوله و صلاة الله و سلامه علیه و علی آله و صحبه و إخوانه أجمعین إلی یوم الدین.

امّا بعد، این چاپ پنجم صفة صلاة النبی ﷺ است ـ که پس از آنکه نسخ چاپهای قبلی نایاب شده بود و در پی درخواست و نیاز دوستداران ـ به خوانندگان عزیز در جهان اسلام تقدیم می‌دارم. در چاپ حاضر دوباره کتاب بررسی و ویراستاری شده و نتیجه مطالعات مستمر و توغل‌ام در کتب خطی و چاپی مربوط به دانش حدیث را در آن به‌کار بردم و بر خود واجب دیدم که خوانندگان را از نتیجه کارم محروم نسازم تا آنان نیز در این طی طریق و افزایش دانش همراه من باشند. خدای متعال می‌فرماید: ﴿و ما أوتیتم من العلم إلّا قلیلا﴾.

همچنین کتابنامهٔ مؤلف راکه در چاپ قبلی اشتباهاً نیامده بود ـ بدان افزودیم که تعداد مآخذ مورد استفاده در این چاپ به صدوپنجاه کتاب و اثر معتبر رسیده است. حدوداً یکسال قبل و پیش از چاپ پنجم به رساله‌ای پنجاه و هفت صفحه‌ای در قطع کوچک زیر عنوان التنبیهات علی رسالة الألبانی فی الصلاة از شیخ حمودابن عبدالله تویجری حنبلی نجدی برخوردم که به سال ۱۳۸۷ هجری قمری در ریاض ب چاپ رسانده بود؛ یعنی در همان سال که کتاب حاضر برای بار چهارم منتشر شد. با علاقه و اخلاص آن را در دست مطالعه گرفتم اما وقتی از خواندن آن فراغت یافتم دیدم که وی در سیزده مسأله با من مناقشه دارد که چهار مورد از آنها به اصل کتاب مربوط نمی‌شود بلکه به حواشی آن مربوط است.

ردیه‌ای مبسوط بر رسالهٔ وی نگاشتم که اگر امکان چاپ بیابد حجمش سه برابر کار وی خواهد بود. برای من روشن شد که شیخ ـ حفظه‌الله ـ در مذهب حنبلی متعصب و سخت‌گیر است و این نکته برای دیگران نیز ثابت و روشن است که وی در علم حدیث و طرق و علل و رجال آن تبحر ندارد لذا درست نبود که وی در مسائل دیگر کتاب که موضوع اصلی آن را تشکیل می‌داد با من وارد مناقشه و مجادله علمی شود. البته این مقدمه و مجال آن را ندارد که بطور مفصل به همهٔ آنها بپردازم و چنانکه اشاره شد در ردیهٔ مزبور بطور مفصل آمده است ولی بنا به مشت نمونهٔ خروار است یکی از آنها را می آوریم تا خواننده متوجه شود که شیخ در دانش حدیث چند مرده حلاج است:

در صفحات ۱۴ تا ۱۷ رساله‌اش وی قول ابن عباس را در باب این حدیث ثابت از وی آورده که «السنة أن يقرأ فی الجنازه بفاتحة الكتاب» که در روایتی «و سورة» اضافه آمده است و اظهار داشت که این زیادی (یعنی «و سورة») که در صفحه ۱۰۳ چاپ چهارم کتاب آمده ضعیف است و به خاطر آنکه شاذ است ثابت نمی‌باشد. هیثم ابن ایوب هم که از ثقات رواة است علاه بر ثقاة دیگر آن را بدون «و سورة» ذکر کرده و آن را خبر واحد السنة است.

این نظر شیخ است که خداوند ما و ایشان را هدایت کند. لیکن حقیقت آن است که هیثم ابن ایوب به خاطر نظر چهار نفر از ثقات در باب مطلب زیادی مزبور (یعنی «و سورة») آن را پذیرفته که اسامی‌شان همراه با تخریج آنها به ترتیب ذیل است:

اول ـ سلیمان ابن داود هاشمی که ابن جارودار «المنتقی» به شماره ۵۳۷ آن را تخریج کرده.

دوم ـ ابراهیم ابن زیاد خیاط بغداد که باز ابن جارود (۵۳۷) آن را تخریج کرده.

سوم ـ محرز ابن عون هلالی که أبویعلی موصلی در «مسند»ش (ق ۲/۱۴۱) آن را تخریج کرده.

چهارم ـ ابراهیم ابن حمزه زبیری که بیهقی آن را در «السنن الکبری» (۳۸/۴) تخریج کرده.

همهٔ این متابعات از حیث إسناد صحیح‌اند که امام نووی در «المجموع» (۲۳۴/۵) به صراحت سه مورد از آنها را صحیح می‌داند و عسقلانی هم در التلخیص الحبیر بدان اقرار دارد.

همهٔ این چهار ثقات و نیز پنجمین آنها یعنی هیثم ابن ایوب اتفاق نظر دارند بر اثبات مطلب زیادی آن (یعنی «و سورة») در حدیث مزبور. حال قضاوت را به خواننده اهل دقت می‌سپاریم و می‌پرسیم که چرا شیخ ادعا می‌کند که به خاطر خبر واحد بودن آن، حدیث هیثم ضعیف است؟!

البته مسأله به همین‌جا ختم نمی‌شود. این مطلب زیادی از طریق امام یعنی از ابن عباس روایت شده است. اولی محور نقل ثقات مزبور بوده که طلحه ابن عبدالله ابن عفو از ابن عباس روایت کرده بود اما دومی حدیثی است از طریق زیدابن طلحه تیمی که می‌گوید: سمعت ابن عباس... که حدیث را با مطلب زیادی آن ذکر می‌کند. عبدالله بن محمد ابن سعید ابن ابی مریم در «ما أسند سفیان ابن سعید ثوری (۲/۴۰/۱۰) و ابن جارور در «المنتقی» (۵۳۶) نیز با اسناد صحیح آن را تخریج کرده‌اند.

و حدیث «لا صلوة الا بقراءة الفاتحة الكتاب فمازاد» نیز درستی آن را تأیید و تقویت می‌کند. و قطعاً نماز بر جنازه ؟؟؟ است که در عموم این حدیث جا می‌گیرد در حالی که اصحاب شیخ استدلالشان از آن تنها وجوب قرائت فاتحه است در نماز جنازه ولی عبادت «فمازاد» دلالت دارد بر مشروعیت قرائت سوره پس از فاتحه در نماز جنازه و این همان چیزی است که شوکانی در نیل‌الاوطار (۵۳/۴) ذکر کرده است که لابد جناب شیخ از آن اطلاع دارند ولی چون برخلاف مذهبش است حتماً تمایلی بدان ندارد! والله اعلم.

و این نشان می‌دهد که تعصب و جمود مذهبی و دفاع و حمایت از آن چنانکه مخالف سنت باشد درد مزمن و جانکاهی است که در قلوب مردم در همهٔ بلاد و کشورهای اسلامی ریشه دوانیده است جز اندک کسانی که خداوند آنان را از این آسیب حفظ کرده است.

در پایان من از جناب شیخ تویجری به خاطر عنایتشان به این کتاب و نیز علاقه وافرشان به ارشاد خوانندگان و طلاب و نیز تلاششان برای کشف خطاهای کتاب ـ برحسب رأی خود ـ تشکر می‌کنم. اگرچه وی چنانکه اشاره شد به خطا رفته است امّا در چهار مورد نظرات ایشان را پذیرفته‌ام که عبارتند از: ۱ـ دعای بعد از تشهد در اقرار به گناه و معصیت که البته در چاپ سوم به سال ۱۳۸۱ یعنی شش سال قبل از چاپ رسالهٔ شیخ اصلاح کرده بودم.

۲ـ شیخ در خصوص سخن من در مقدمهٔ چاپ دوم کتاب در باب صلاة که گفته بودم «أنها أعظم ركن من أركان الإسلام» گفته‌اند: «لابد من تقييد ذلك بما بعد الشهادتين» من با نظر ایشان مخالفتی ندارم و از آنجاکه گفته‌اند: «دع ما يريبك الى ما لا يريبك» (چیزی را که تو را به شک می‌اندازد کنار بگذار و به سوی آنچه تو را به شک نمی‌اندازد برو). که به توصیهٔ وی عمل کرده‌ام و در مقدمهٔ مشارالیه از آن برگشته‌ام. و قید مزبور نیز صراحتاً در آخر فصل «شبهات و پاسخهای آن» آمده است که چشمان شیخ بدان روشن خواهد شد.

۳ـ در تفسیر جمله «والشر لیس إلیك» در دعای توجه برای تحقق نظر شیخ به «لانه لیس فی فعله تعالی لشر» عدول کرده‌ام و منظورم از شر، فعل باری تعالی نبوده است و اگرچه تفاوت چندانی بین دو عبارت نمی‌بینم که در ردیهٔ مزبور مفصل بحث کرده‌ام.

۴ـ از «البدائع» مطلبی نقل کرده بودم در خصوص بلند کردن دستها به هنگام سجود و گفته بودم به نقل از ابن الأثرم که شکل صحیح آن الأثرم است که آن را تصحیح می‌کنم و همچنان که شیخ اشاره کرده‌اند احتمالاً وی ابوبکر احمد ابن محمدامین هائی طائی است والله اعلم.

امیدواریم خداوند امکان نشر جوابیه به شیخ تویجری را فراهم سازد. زیرا در آنجا به طور مفصل به مسائل وارده در کتاب پرداخته شده و بویژه به رساله الصلاة امام احمد تذکر داده‌ایم که انتساب آن به امام احمد صحیح نیست و حتی حافظ ذهبی دربارهٔ آن گفته است: «أخشی أن تکون موضوعة».

از خداوند بزرگ مسألت می‌کنم که امکان نشر و توزیع این کتاب را بیش از پیش برایمان میسر سازد و به استاد فاضل زهیر شاویش، صاحب المکتب الاسلامی جزای خیر دهد و برای من و او اجر و ثواب بنویسد. انه خیر مسؤول.

الآن مقدمه‌ای بر کتاب تقدیم می‌دارم که حاوی نکات مهمی است در بیان انگیزه تألیف و روش علمی و دقیق آن که در نوع خود بی‌نظیر است که آن را به تاریخ ۱۳۷۰/۶/۱۳ هجری همراه با فصل مهمی تحت عنوان «مشبهات و جواب به آنها» نوشته بودم که بدین ترتیب آن را در تاریخ ۱۳۸۱/۵/۲۰ هجری بدان الحاق کردم. امیدوارم خداوند متعال به وسیلهٔ این کتاب به بسیاری از بندگان صالح خود سود برساند و ما را در زمرهٔ آنان و تحت لوای پیامبرمان محمد ﷺ محشور گرداند.

دمشق، ۱۳۸۹/۱۰/۲۸
محمد ناصرالدین ألبانی

پیشگفتار مؤلف بر چاپ اوّل

سپاس و ستایش خدایی راست که نماز را بر بندگانش واجب کرد و آنان را به اقامه و بر پای داشتن آن به وجهی نیک امر نمود؛ خدایی که کامیابی و رستگاری را در گروِ خشوع و فروتنی در نماز نهاد و آن را جداکنندهٔ ایمان از کفر و بازدارنده از فحشا و زشتی قرار داد.

و درود بر پیامبرمان محمّد ﷺ؛ که خدای متعال وی را این چنین خطاب کرد: ﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِم﴾[1] (و قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه راکه برای مردم فرو فرستاده شده برایشان بیان کنی.) پس به بهترین وجه این وظیفه را به انجام رساند و از ادای آن -کما هو حقه- بر آمد.

در میان تمامی وظایفش، نماز مهم‌ترین وظیفه‌ای بود که وی باگفتار و کردار به تبیینش پرداخت. به طوری که حتی یک بار بر منبرش نماز گزارد، قیام کرد و به رکوع رفت؛ آن‌گاه فرمود: «إِنَّمَا صَنَعْتُ هٰذَا لِتَأْتَمُّوا بِي و لِتَعَلَّمُوا صَلاَتِي»[2] (این کار راکردم تا به من اقتداکنید و نمازم را فراگیرید.) لذا اقتدا و پیروی از نماز خود را بر ما واجب نمود و فرمود: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»[3] (به همان گونه که نمازگزاردن مرا دیدید، نماز بگزارید.) و به کسی که چون خودش نماز می‌گزارَد بشارت داده که او را نزد خداوند، عهد و پیمانی است که وی را داخل بهشت

---

۱. نحل / ۴۴.

۲. بخاری و مسلم این حدیث را آورده‌اند و در بخش «قیام» بطور کامل خواهد آمد.

۳. بخاری و مسلم آن را آورده‌اند و در کتاب «ارواء الغلیل فی تخریج احادیث منارالسبیل» (شماره ۲۱۳) تحقیق شده است.

می‌کند. «خَمْسُ صَلَوٰاتٍ إفْتَرَضَهُنَّ اللهُ - عَزَّوَجَلَّ - مَنْ أحْسَنَ وُضُوءَهُنَّ وَ صَلَّاهُنَّ لِوَقْتِهِنَّ وَ أَتَمَّ رُكُوعَهُنَّ وَ سُجُودَهُنَّ وَ خُشُوعَهُنَّ كٰانَ لَهُ عَلَى اللهِ عَهْداً أنْ يَغْفِرَ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَيْسَ لَهُ عَلَى اللهِ عَهْدٌ إنْشٰاءَ غَفَرَلَهُ و إنْشٰاءَ عَذَبَهُ»[1] (خداوند - عزوجل - پنج وعده نماز را واجب کرده، هر کس وضوی آنها را به خوبی بگیرد و نمازها را بوقت و بهنگام بگزارد و رکوع و سجود و خشوع آنها راکامل کند، خداوند عهد کرده که وی را بیامرزد و هر کس که چنین نکند خدا او را بر عهدی نیست؛ اگر خواست می‌بخشایدش و اگر نه، عذابش دهد.)

و درود بر خاندان و یاران پرهیزگار نیکوکارش؛ آنان که بازگو کنندۀ شیوۀ عبادت، نماز، گفتار و رفتار وی برای ما بوده و تنها آن را روش و الگوی خود قرار داده‌اند و درود بر آنانی باد که از ایشان پیروی می‌کنند و راهشان را می پویند تا روز قیامت.

چهار سال پیش، چون از مطالعۀ بخش نماز «الترغیب و الترهیب» اثر حافظ منذری - خدایش رحمت کند - و نیز تدریسش به جمعی از دوستان فراغت یافتم، جایگاه والای نماز در اسلام و اجر و فضل کسی که آن را به نحو احسن بر پا بدارد، برای من و سایر دوستان روشن گشت. البته کمی و بیشیِ پاداش نماز بسته به نزدیکی یا دوریِ آن از نماز پیامبر، متفاوت است؛ به طوری که این سخن حضرت اشاره به همین نکته دارد:

«إنَّ الْعَبْدَ لَيُصَلِّي الصَّلاةَ ما يُكْتَبُ لَهُ مِنْها الاّ عُشْرُها، تِسْعُها، ثُمُنُها، سُبعُها، سُدسُها، خُمسُها، رُبعُها، ثُلثُها، نِصْفُهاً»[2] (همانا بنده که نماز می‌گزارد برایش جز یک دهم یا یک نهم یا یک هشتم یا یک هفتم یا یک ششم و یا یک پنجم یا یک چهارم یا یک سوم و یا نصف اجر و پاداش آن نوشته نمی‌شود.)

از این رو به دوستانم گفتم که ما نخواهیم توانست حق نماز را آن گونه که شایسته است - بطور کامل یا حتی ناتمام - اداکنیم مگر آنکه شیوۀ نماز پیامبر و واجبات و آداب و هیأت‌ها و دعاها و اذکار وی را بطور مفصل و دقیق بیاموزیم و در تطبیق عمليِ آن با نماز وِی،

۱- به عقیدۀ نگارنده این، حدیثی است صحیح که تعداد زیادی از ائمه آن را صحیح دانسته‌اند و من آن را از «صحیح ابوداود» (۴۵۱ و ۱۲۷۶) استخراج کرده‌ام.

۲- حدیثی است صحیح که ابن مبارک در «الزهد» (۱/۲۱/۱۰-۲) و ابوداود و نسائی با سند حسن روایتش نموده‌اند و من آن را از «الصحیح» (۷۶۱) استخراج کردم.

آزمندانه بکوشیم. در این صورت می‌توان امید داشت که نمازمان ما را از فحشا و زشتی باز خواهد داشت و نیز می‌توان امیدوار بود که آنچه در مورد اجر و پاداش نماز در کتاب و سنت آمده، ما را شامل خواهد شد.

شناخت این امر به تفصیل بر بسیاری از مردم و حتی بسیاری از علما، به سبب مقیّد بودنشان به مذهبی خاص دشوار است. آنان که به خدمت به سنت پیامبر و تدوین و فهم آن مشغولند می‌دانند که در هر مذهبی از مذاهب، سنت‌هایی است که در دیگر مذاهب نیست و در همهٔ این مذاهب اقوال و کرداری است که نسبت دادن همهٔ آنها به پیامبر نمی‌تواند جائز باشد که بیشتر در کتب متأخران یافت می‌شود.[1] و می‌بینیم که غالباً هم بر انتساب آنها به

۱- ابوالحسنات لکنوی در کتابش «النافع الکبیر لمن یطالع الجامع الصغیر» پس از ذکر مراتب کتب فقه حنفی و شناساندن کتاب‌هایی که قابل اعتمادند و آنهایی که محل اعتماد نیستند (در صص ۱۲۲-۱۲۳) می‌گوید: تمام آنچه را که در رابطه با مراتب تصنیفات فوق یادکردیم بر حسب مسایل فقهی است نه احادیث نبویِ موجود در آنها. چه قدر بسیارند کتاب‌هایی که محلِ اعتماد فقهای بزرگ‌اند لیکن مملواند از احادیث موضوعه، بویژه کتاب‌های فتاوی. بدون تنگ نظری به این نتیجه می‌توان رسید که صاحبان این کتاب‌ها هر چند اشخاص کاملی بوده‌اند لیکن در نقل اخبار، سهل‌انگاری داشته‌اند. از جمله احادیث موضوعه بلکه باطل که در برخی کتب این بزرگان آمده، حدیثی است که «مَنْ قَضٰی صَلَوٰاتٍ مِنَ الفرائضِ فِي آخَرِ جُمُعَة مِنْ رَمَضٰانَ كٰانَ ذلكَ جٰابراً لِكُلِّ صَلاٰةٍ فٰاتَتْهُ في عُمْرِه إلىٰ سَبْعِينَ سَنَةً» (کسی که نمازهای واجب فوت شده را در آخرین جمعهٔ ماه رمضان قضا کند تمام نمازهایی را که در طول عمرش به اندازهٔ هفتاد سال نگزارده جبران کرده.) لکنوی - خدایش رحمت کند - در کتاب «الآثار المرفوعة فی الأخبار الموضوعة» پس از بیان این حدیث در صفحهٔ ۳۱۵ می‌گوید: علی قاری در کتاب «موضوعات الصغری» و «الکبری» می‌نویسد: به طور حتم این حدیث باطل است چون مخالف اجماع است. هیچ عبادتی نمی‌تواند در جای عبادتی که سالهاست انجام نشده و فوت گشته قرار گیرد و منزلت آن را داشته باشد. بنابراین روایت شدن آن نیز توسط صاحب «النهایة» و دیگر شارحان «الهدایة» نمی‌تواند معتبر باشد، زیرا هیچ یک از آنان محدّث نیستند. همچنین آنان این حدیث را به یکی از تخریج کنندگان (محققان حدیث) إسناد نداده‌اند.

شوکانی هم در «الفوائد المجموعة فی الأحادیث الموضوعة» شبیه همین مطلب را ذکر می‌کند و می‌گوید: بی‌گمان این حدیث، موضوع و جعلی است و من در هیچ یک از کتبی که احادیث موضوع را در آن جمع کرده‌اند نیافتم، لیکن نزد گروهی از فقیه‌نمایان معاصر در شهر صنعا این حدیث شهرت دارد و بسیاری از آنان نیز بدان عمل می‌کنند. نمی‌دانم چه کسی این حدیث را برای آنان ساخته و پرداخته است. خداوند دروغگویان را رو سیاه کند (صفحه ۵۴) سپس لکنوی می‌نویسد: به منظور اثبات ساختگی بودن این حدیث -که در کتاب‌های اوراد و

⇦

پیامبر اصرار می‌کنند.[1] به همین دلیل علمای علم حدیث - خداوند جزای خیرشان دهاد - کتابهایی راکه به «تخریج» معروفند تدوین کرده‌اند که به توضیح و تبیین صحت یا ضعف و یا جعلی بودن حدیث می‌پردازند؛ مانند کتاب «العناية بمعرفة أحاديث الهداية» و «الطرق و الوسائل فی تخريج احاديث خلاصة الدلائل» که هر دو اثر شیخ عبدالقادر بن محمد قرشی حنفی است و «نصب الراية لأحاديث الهداية» از حافظ زیلعی و مختصر آن «الدراية» از حافظ ابن حجر عسقلانی و «تلخيص الحبير فی تخريج أحاديث الرافعی الکبير» باز از ابن حجر عسقلانی و کتاب‌های دیگری که ذکر نامشان سبب اطالهٔ گفتار است.

از آن رو که شناخت این مسائل به تفصیل برای اکثر مردم دشوار است کتاب حاضر را برای آنان تألیف کردم تا کیفیت نماز پیامبر ﷺ را یاد بگیرد و با آن هدایت یابند با امید به عنایت پروردگار و براساس وعده‌ای که پیامبر عزیز ﷺ فرموده‌اند: من دعا الی هدی کان

⇦ عبادات با الفاظی گوناگون بطور مختصر یا طولانی با دلایل عقلی و نقلی یافت می‌شود - رساله‌ای به نام «ردع الإخوان عن محدثات آخر جمعة رمضان» تألیف کرده‌ام که مطالبش برای روشن ساختن این موضوع سودمند است و مطالعه‌اش لازم؛ و در این زمینه رساله‌ای نفیس و گرانبهاست. نگارنده گوید: ورود این گونه احادیث باطل در کتب فقها است که اعتماد به دیگر احادیث موجود در آن‌ها راکه به کتب معتبر حدیث اسناد داده نمی‌شوند، از بین می‌برد. سخن علی قاری نیز به همین مطلب اشاره داشت. لذا بر مسلمانان واجب است که حدیث را از متخصصان آن بگیرند، چنانکه از قدیم گفته‌اند: أَهْلُ مَكَّةَ أَدْرىٰ بِشِعَابِهَا (مردم مکه بهتر از سایرین، گردنه‌ها و پرتگاههای مکه را می‌شناسند.) و یا صاحِبُ الدّارِ أَدْرىٰ بِمَافِيهَا (صاحب خانه بهتر می‌داند که در خانه‌اش چه هست.)

۱- امام نووی - خدایش رحمت کناد - در «المجموع شرح المهذب» (۶۰/۱) سخنی دارد که مختصرش این است:

محققان علم حدیث نظرشان این است که اگر حدیث ضعیف باشد در خصوص آن عبارات و افعالی چون «قال رسول‌الله ﷺ یا «فَعَلَ» یا «أَمَرَ» یا «نهی» و غیره - که دالّ بر حتمیّت‌اند - به کار نمی‌روند. در این مورد عباراتی چون «رُوِی عنه» یا «نُقِلَ عنه» یا «مُروِیٰ» به‌کار برده می‌شوند که دال بر غیر حتمی بودن دارند. افعالی که قطعیت درد برای احادیث صحیح و حسن کاربرد دارند و افعالی که مفهوم حتمیت ندارند برای سایر احادیث. بنابراین صیغه‌های افعالی که حتمیت دارند بنا به اقتضای اسنادی که ایجاد می‌کنند جز در آنچه صحیح است نباید به‌کار بروند. در غیر این صورت کاربرد آن کذب خواهد بود. امّا جز محدثان حاذق و ماهر، مصنف و همهٔ فقها و اصحاب علوم در این باره کوتاهی می‌کنند و این تساهل زشتی است به طوری که در خصوص احادیث صحیح فعل «روی عنه» را به‌کار می‌برند و در مورد احادیث ضعیف فعل «قال و روی فلان را به‌کار می‌برند که این انحراف از طریق صواب است».

له من الأجر مثل أجور من تبعه، لا ینقص ذلك من أجورهم شیئاً. (کسی که به سوی هدایت دعوت کند همان اجری که به آنان می‌رسد به او هم خواهد رسید و چیزی از آن کاسته نمی‌شود). (مسلم و دیگران این روایت را آورده‌اند و در «الأحادیث الصحیحه (۸۶۳) تخریج شده است).

انگیزۀ تألیف کتاب

چون کتاب جامع و کاملی در این موضوع نیافتم، بر خود واجب دانستم تا برای برادران مسلمانی که تلاش و همّشان را در عبادت، مصروفِ اقتدا به پیامبر می‌دارند کتابی تدوین کنم که تمامیِ مسایل مربوط به کیفیت نماز پیامبر را از تکبیر تا تسلیم در برداشته باشد؛ به گونه‌ای که عمل بدان را برای دوستداران پیامبر آسان گرداند و بدین طریق آنان را در قیام به تحقق امر او در حدیثی که پیشتر آوردیم: (صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي) آگاه سازد. لذا آستین همت بالا زدم و به بررسی احادیث مربوط به آن در کتاب‌های مختلف حدیث پرداختم. نتیجۀ تحقیقاتم کتابی شد که اینک در دست شماست. قبل از شروع به کار با خود عهد کردم که از وارد کردن احادیثی که با قواعد علم حدیث و اصول آن مطابق نیست خودداری کنم؛ لذا برحسب قواعد و اصول علم حدیث به تمامی احادیثی که بصورت انفرادی آن را روایت کرده بود، فردی «مجهول» و یا «ضعیف» - بودند - چه در قسمت هیأت‌های نماز و چه در اذکار یا فضایل و... اعتنایی نکردم؛ چون معتقدم که احادیث ثابت و مقبول[1] ما را از احادیث ضعیفی که جز ایجاد ظن و گمان بهره‌ای ندارند بی‌نیاز می‌کنند. چنانکه خدای متعال می‌فرماید: «إِنَّ الظَّنَّ لاَ يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً»[2] (ظن و گمان در فهم حقیقت سودی ندارد.) و

۱- از دیدگاه محدثین، حدیث ثابت شامل «صحیح و حسن» می‌باشد. صحیح یا صحیح‌لذاته است یا صحیح لغیره، و حسن نیز یا حسن لذاته است یا حسن لغیره؛ هر کدام که باشد از نظر محدثین برابر است و مقبول.

۲- نجم ۲۸/۵.

پیامبر فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ الظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ»[1] (از ظن و گمان بر حذر باشید، زیرا ظن و گمان دروغترین سخنان است.) پس خدای متعال ما را از عمل کردن به ظن و گمان وا نداشته و رسول گرامی‌اش نیز از آن نهی کرده می‌فرماید: «إِتَّقُوا الْحَدِيثَ عَنِّي إِلَّا مَا عَلِمْتُمْ»[2] (از نقل حدیث من، جز در مواردی که می‌دانید از من است بپرهیزید.) پس وقتی روایت حدیث ضعیف نهی شده شایسته‌تر آن است که از عمل به آن پرهیز شود. کتاب را در دو قسمت بالا و پایین تنظیم کرده‌ام. نخست متن کتاب که نص احادیث را آورده‌ام و نیز عبارات مربوط به آن را در جاهایی که مناسب است بطوری که کتاب از آغاز تا پایان شکل منسجمی به خود گرفته است. در حفظ و ضبط نص حدیث و شکل دقیق ملفوظ آن در کتب سنت دقت زیاد داشتم. گاهی در موردی الفاظ حدیث گوناگون آمده که من یک مورد از آنها را به اقتضای تألیف آوردم امّا تذکر داده‌ام که در لفظی دیگر چنین آمده یا در روایتی چنان و به منظور تسهیل در مطالعه و مراجعه جز در مواردی نادر راویان صحابه را ذکر نکردم و نیز اینکه کدام یک از ائمهٔ حدیث آن را روایت کرده‌اند.

۱- بخاری و مسلم روایت کرده‌اند و در (تخریج الحلال و الحرام استاد قرضاوی (شماره ۴۱۲) نیز آمده؛ این کتاب در انتشارات المکتب الاسلامی تحت عنوان (غایة المرام فی تخریج احادیث الحلال و حرام» به چاپ رسیده است.

۲- ترمذی، احمد و ابن ابی شبیه آن را استخراج کرده‌اند. شیخ محمد سعید حلبی در «مسلسلات» (۲/۱) آن را به بخاری نسبت داده و بدین صورت دچار وهم و اشتباه شده است. بعدها برایم روشن شد که این حدیث، ضعیف است و پیشتر در صحیح دانستن آن به سبب اسناد ابن‌ابی شبیه در آن، از مناوی تبعیت می‌کردم، لیکن بعد بر ضعف آن وقوف یافتم و دیدم که کاملاً ضعیف است، چون سند آن همان سند ترمذی و دیگران بود. (ر.ک. سلسلة الأحاديث الضعيفة شماره ۱۷۸۳) گاهی به جای این سخن عبارت دیگری از پیامبر آورده شده که «من حدث عنی بحدیث یری انه کذب فهو احد الکاذبین» که مسلم و دیگران روایت کرده‌اند. ر.ک. مقدمهٔ سلسلة الاحادیث الضعیفة، مجلد اول.

این حدیث پیامبر ﷺ ما را از آن بی‌نیاز می‌کند: ایاکم و کثرة الحدیث عنی، من قال علیّ و لا یقولن الّا حقاً او صدقاً. فمن قال علی ما لم أقل فلیتبوأ مقعده من النار (از روایت کردن فراوان حدیث از من بپرهیزید. کسی که از من سخن بگوید جز بحق و از روی صدق نباید سخن بگوید و اگر کسی چیزی به نسبت دهد که آن را نگفته باشم جایش آن دوزخ خواهد بود).

ابن ابی شیبه (۷۶۰/۸) و احمد و دیگران روایت کرده‌اند در «الصحیحة ۱۷۵۳» تخریج شده.

امّا بخش دوم به منزله شرح ماقبل آن است. احادیث وارده در بخش او را تخریج کرده‌ام. تلاش کرده‌ام تا الفاظ و طرق آن را با اسنادها و شواهدشان به منظور جرح و تعدیل و تصحیح و تضعیف احادیث مطابق قواعد علم حدیث بیاورم. بطوری که بسیاری از این عبارات و الفاظ در روایت‌های دیگر به شکل دیگری آمده که من آن را به حدیث آمده در قسمت بالا افزودم بطوری که با اصل آن انسجام داشته باشد. در میان دو قلاب [ ] به این نکته اشاره کرده‌ام. اما اگر منبع حدیث و تخریج‌کننده‌اش یک صحابی باشد آن را بیان نکرده‌ام و در موارد دیگر آن را به گونه‌ای دیگر عمل شده است به طوری که در اعیه استفتاح و سایر موارد خواهی دید. این روش خوب و بی‌نظیری است که در هیچ کتابی به کار گرفته نشده است. سپاس خدایی راکه با نعمتش کارهای شایسته کامل می‌شوند.

سپس مذاهب علما را در خصوص حدیث تخریج شده همراه با استدلال هریک له یا علیه آن روایت ذکر کرده‌ایم. پس از آن از بحثی که در قسمت بالا آورده‌ایم خلوص می‌یابیم. مواردی هست که نص و پایه و اساسی در سنت ندارند بلکه نظر مجتهدی است، این قبیل موارد در کتاب نیامده‌اند.

امّا به خاطر گرفتاری‌ها و پیش آمدهایی که داشتم انتشار کتاب به شکلی که هر دو بخش را شامل باشد برایم میسر نبود لذا مصلحت دیدیم که بخش اول را مستقل از دیگری منتشر کنیم و آن را «صفة صلاة النبي ﷺ من التكبير الى التسليم كأنك تراها» بنامیم. از خداوند می‌طلبم که این تلاش خالصانه برای حضرتش را بپذیرد و با آن به برادران مؤمنم منفعت برساند. انه سمیع مجیب.

روش ما در این کتاب

نظر به اینکه این کتاب، بیان شیوهٔ نماز پیامبر است بدیهی است بنا به دلایلی که ذکر شد به مذهب خاصی مقید نخواهیم بود، بلکه فقط آنچه راکه انتسابش به پیامبر قطعی است خواهیم آورد؛ چنانکه روش محدثان قدیم[1] و جدید[2] نیز به همین گونه بوده است. شاعر چه نیک سروده است که:

۱- لکنوی در «امام الكلام فيما يتعلق بالقراءة خلف الإمام» در صفحهٔ ۱۵۶ می‌نویسد: چنانچه کسی به دیدهٔ

⇦

أَهْلُ الْحديثِ هُمْ أَهْلُ النبيّ و إنْ لَمْ يَصْحَبُوا نَفْسَهُ أَنْفاسَه صَحِبُوا[۳]

(صرفاً اهل حدیث از نزدیکان پیامبرند، هر چند که با خود وی مصاحب نبوده‌اند، اما همدم نفسهایش بوده‌اند.)

این کتاب به خاطر رویکردی که دارد ان شاءالله جامع مسایل مختلفی خواهد بود که در متن کتاب‌های فقه و حدیث ـ با همه تفاوت‌هایی که از لحاظ مذهبی دارند، ولی با موضوع مورد نظر در ارتباط‌اند ـ پراکنده است؛ حقایقی که در این کتاب آمده، هیچ کتاب یا مذهب خاصی بصورت جامع دربردارندهٔ آن نخواهد بود. عمل کنندهٔ به آن ـ إن‌شاءالله ـ از زمرهٔ کسانی خواهد بود که خداوند هدایتشان کرده و درباره‌شان فرموده: «لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ»[۴] (بدانچه که حق بود و در آن اختلاف ورزیده بودند رهنمون شدند و خداوند هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.) چون روش تمسک به سنت صحیح را در این کتاب و دیگر کتبی که منتشر خواهد شد برگزیدم می‌دانستم

⇦انصاف بنگرد و به دور از نظر و عقیدهٔ شخصی در دریای فقه و اصول فرو رود پی خواهد برد که در بیشتر مسایل فرعی و اصلی که علما بر سر آنها اختلاف دارند، رأی و مذهب محدثین قوی‌تر از دیگران است. من هر گاه به اختلافات می‌اندیشم گفته‌های اهل حدیث را به انصاف نزدیک‌تر می‌بینم. - آفرین بر آنان و اجرشان با خدا - آخر چرا چنین نباشد. آنان وارثان راستین پیامبر و نایبان راستین شریعتِ اویند. خداوند ما را با آنان محشور کند و بر عشق به آنان و راه و کردارشان بمیراند.

۲- سُبکی در «الفتاوی» (۱۴۸/۱) گوید: مهم‌ترین امور مسلمین نماز است و بر هر مسلمانی واجب است، که بدان اهتمام ورزد و بر اقامهٔ شعایرش مداومت و محافظت داشته باشد. در نماز دو نوع امور وجود دارد: اموری که علما بر اجتناب‌ناپذیر بودن انجام دادنشان اتفاق نظر دارند و اموری هم که در وجوبشان اختلاف هست. برای نجات از این مشکل دو راه وجود دارد:

الف - در صورت امکان باید راه خروج از اختلاف را جست.

ب - در موارد صحیح و ثابتی که از پیامبر نقل شده باید دقت نمود و بدان تمسک کرد.

در این صورت نماز، درست است و مشمول این سخن خداوند خواهد بود که «فمن کان یرجو لقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً». به عقیده نگارنده راه دوم نتنها بهتر بلکه واجب است چون در ر جه نخست علاوه بر عدم امکان، در بسیاری مسایل فرمان رسول خدا (صَلُّوا كَما رَأَيْتُمُوني أُصَلِّي) تحقق نمی‌یابد و در هر حال یقیناً نماز شخص در مواردی با نماز حضرت ناسازگار خواهد بود. این نکته‌ای است که در خور تأمل و اندیشیدن است.

۳- بیت، سرودهٔ «حسن بن محمد نسوی» است که حافظ ضیاءالدین مقدسی در کتاب «فضل الحديث و أهله» آورده است.

۴ بقره/ ۲۱۳.

که اتخاذ چنین شیوه‌ای، صاحبان همهٔ مذاهب و فِرَق را خشنود نمی‌سازد، بلکه بعضی از آنان یا بیشترشان زبان طعن و قلم سرزنش به سویم نشانه خواهند کرد -که البته باکی نیست، چون به خوبی می‌دانم که رضایت همگان چیزی نیست که بتوان بدان دست یازید، چنانکه رسول خدا فرمود: «مَنْ أَرْضَیَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللهِ وَ کَلَهُ اللهُ اِلَیَ النَّاسِ»[1] (کسی که به بهای خشم خدا، مردم را از خود راضی کند خداوند وی را به مردم وامی‌گذارد.) خداوند پاداش نیک دهد کسی را که گفته است:

و لَسْتُ بِناجٍ مِنْ مَقالَةِ طاعِنٍ   و لَوْ کُنْتُ فی غارٍ عَلیٰ جَبَلٍ وعرِ
و مَنْ ذاالَّذي یَنْجو مِنَ النَّاسِ سالماً   و لَوْ غابَ عَنْهُمْ بَیْنَ خافیتَی نَسرِ

(از شر گفتار طعنه‌زن رهایی نیابم؛ اگر چه در غاری بر کوهی صعب العبور باشم. و کیست که از دست مردم، سالم بماند گر چه میان پرهای کرکس از آنان پنهان شود؟!) برایم همین کافی است که باور دارم طریقی استوارتر است که خداوند، مؤمنان را بدان فرمان داده است و سرور انبیا، پیامبر ما، آن را روشن ساخته و آن، راهی است که سَلَف صالح از صحابه و تابعین و بعد از ایشان ائمهٔ چهارگانه -که امروزه تودهٔ مسلمانان به ایشان منسوبند- پیموده‌اند و همگی بر وجوب تمسک به سنت و رجوع بدان و فروگذاشتن سخنی که مخالف سنت باشد -هر چند گوینده‌اش بزرگ و ارجمند، اتفاق نظر دارند؛ زیرا شأن پیامبر بزرگتر و راهش استوارتر است. به همین سبب به راه آنان رفتم و از ایشان پیروی کردم و با تمسک به سنت از اوامرشان اطاعت کردم؛ هرچند با گفته‌های خود آنان مخالفت داشت. این امر بیشترین تأثیر را در پیمودن راه راست و روگردانیم از تقلید کورکورانه داشت.

- خداوند به همهٔ آنان پاداش نیک دهاد -.

۱- این حدیث را ترمذی، قضاعی، ابن بشران و دیگران روایت کرده‌اند. دربارهٔ این حدیث و طُرُق آن نگارنده در «تخریج احادیث کتاب شرح العقیدة الطحاویة» (صفحهٔ ۲۲۸) (چاپ نهم - المکتب الاسلامی) و در «سلسلة الاحادیث الصحیحة، شماره ۲۳۱۱» سخن رانده و روشن ساخته که موقوف در صحت آن لطمه وارد نمی‌کند، چرا که ابن‌حبان آن را صحیح دانسته است.

اقوال ائمهٔ اربعه در پیروی از سنت و ترک سخنانشان در صورت مباینت با سنت

بهتر آن است که تمام یا برخی از سخنان ائمه را در این باره ـ که در دسترس ما قرار گرفته‌اند ـ در اینجا ذکر کنیم. شاید که در آن عبرت یا تذکری باشد برای آنان که کورکورانه از ائمه و دیگرانی که خیلی پایین‌تر از آنانند تقلید می‌کنند.[1] و به مذاهب و سخنانشان طوری تمسک می‌جویند که گویی از آسمان نازل شده در حالی که خدای متعال می‌فرماید: «إِتَّبِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَيْكُم مِنْ رَبِّكُم و لاتَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ قَلِيلاً مٰا تَذَكَّرون»[2] (از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل گشته است و غیر از خدا از اولیای دیگر پیروی مکنید، امّا کمتر پند می‌گیرید.)

الف - ابوحنیفه

نخستین آن ائمه، ابوحنیفه نعمان بن ثابت است. یارانش اقوال فراوان و متنوعی از وی روایت کرده‌اند که همگی بیانگر وجوب اختیار حدیث و ترک تقلید از آرای مخالف ائمه با حدیث است.

۱ - «إِذا صَحَّ الْحَدِيثُ فَهُوَ مَذْهَبِي»[3] (اگر حدیث، صحیح باشد، همان مذهب من است.)

۱- امام طحاوی دربارهٔ تقلید بدین شکل می‌گوید: لاٰ يُقَلِّدُ الّا عَصَبيٌّ أَوْ غَبِيٌّ (جز انسان متعصب یا گمراه تقلید نمی‌کند.) این سخن را ابن عابدین در «رسم المفتی» (ج ۱، ص ۳۲) از مجموعه رسایلش نقل کرده است.

۲- اعراف، ۳.

۳- این سخن را ابن عابدین در «الحاشیه» (۶۳/۱) و نیز در «رسم المفتی» (۴/۱) از «مجموعة رسائل ابن عابدین» و شیخ صالح فلّانی در «ایقاظ الهمم» (ص ۶۲) و دیگران آورده‌اند. ابن عابدین از «شرح الهدایة» اثر ابن شحنه کبیر استاد ابن همام نقل می‌کند که «چنانچه حدیث، صحیح و مباین با مذهب بود باید به حدیث عمل نمود. روش شخص در این مورد باید چنین باشد و مقلد به خاطر آن از حنفی بودن خود خارج نمی‌شود. از ابوحنیفه روایت شده که گفت: «اذاصحّ الحدیث فهو مذهبی. این سخن را امام ابن عبدالبر از وی و دیگر ائمه نقل نموده است. نگارنده گوید: این، نشانهٔ کمال علم و تقوا و تواضع آن بزرگواران است؛ چراکه اشاره دارند به اینکه آنان بر تمامی سنت و احادیث احاطه ندارند و امام شافعی - چنانکه می‌آید - تصریح نموده که حتی ممکن است از آنان مطلبی خلاف سنت و حدیث صحیح - که به ایشان نرسیده - نقل شود. از این رو آنان خود به ما امر کرده‌اند که به سنت تمسک کنیم و سنت را مبنای مذهب آنان قرار دهیم. خدای بزرگ همگی آنان را غریق رحمت خود سازد.

۲ - «لا يَحِلُّ لِأَحدٍ أَنْ يَأْخُذَ بِقَوْلِنا ما لَمْ يَعْلَمْ مِنْ أَيْنَ أَخَذْناهُ»[۱] (برای هیچ کسی جایز نیست که سخن ما را چنانچه نداند از کجا گرفته‌ایم بپذیرد.) در روایتی آمده که «حَرامٌ عَلىٰ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ دَليلي أَنْ يُفْتي بِكَلامي» (برای آن کسی که دلیل مرا نداند حرام است که بر اساس سخنم فتوا دهد) و در روایتی اضافه بر این، چنین آمده که «فَإِنَّنا بَشَرٌ نَقولُ القولَ الْيَوْمَ و نَرْجِعُ عَنْهُ غَداً» (ما انسانیم، امروز سخنی می‌گوییم و فردا نظر دیگری ابراز می‌کنیم.) در روایتی دیگر آمده که: «وَيْحَكَ يا يَعْقوبُ (هو ابويوسف) لا تَكْتُبْ كُلَّ ما تَسْمَعُ مِنِّي فإِنِّي قَدْ أَرىٰ الرَّأْيَ الْيَوْمَ و أَتْرُكُهُ غَداً وَ أَرىٰ الرَّأْيَ غَداً وَ أَتْرُكُهُ بَعْدَ غَدٍ[۲] (خدا از تو درگذرد ای یعقوب! هر آنچه راکه از من

۱- ابن عبدالبر در «الانتقاء فی فضائل الثلاثة الفقهاء (ص ۱۴۵) و ابن قیم در کتاب «اعلام الموقعین» (صص ۳۰۹/۲) و ابن عابدین در حاشیه‌اش بر «البحر الرائق (۲۹۳/۶) و در «رسم‌المفتی» (ص ۲۹ و ۳۲) و شعرانی در «المیزان» (۵۵/۱) آن را همراه روایت دوم نقل کرده‌اند. روایت دیگر را عباس دوری در «التاریخ» اثر ابن معین (۱/۷۷/۶) با سند صحیح از زفر روایت نموده و شبیه آن را از زفر، ابو یوسف و عافیة بن یزید، یاران ابوحنیفه آورده چنانکه در «الایقاظ» (ص ۵۲) آمده و ابن قیم (۳۴۴/۲) نیز صحتش را از ابو یوسف حتمی دانسته است. تعلیق نویس الایقاظ در صفحهٔ ۶۵ اضافهٔ روایت دوم را به ابن عبدالبر و ابن قیم و دیگران نسبت داده است. نگارنده گوید: وقتی این سخن آنان باشد دربارهٔ کسی که دلیلشان را نداند، پس ای کاش می‌دانستم که آنان دربارهٔ کسی که می‌داند دلیل و برهان، خلاف گفتهٔ آنان است و با این حال بر خلاف آن دلیل و برهان، فتوا می‌دهد چه می‌گویند! این نکته‌ای است که شایان توجه و تأمل است و به تنهایی برای مردود دانستن تقلید کور، کافی و بسنده است. به همین سبب یکی از مشایخ مقلد زمانی که من فتوایش را بر اساس قولی از ابوحنیفه -که دلیلش را ندانسته بود - رد کردم انتساب این سخن را به ابوحنیفه انکار کرد!

۲- به عقیدهٔ من، سخن فوق ناشی از آنجاست که بیشترین چیزی که امام گفته‌هایش را بر آن بنیان می‌نهاد قیاس بود. گاه به قیاسی قوی دست می‌یافت و یا حدیثی از پیامبر به وی می‌رسید قطعاً می‌پذیرفت و گفتهٔ قبلی خود را فرو می‌نهاد. شعرانی در «المیزان» (۶۱/۱) می‌گوید: «عقیدهٔ ما و هر انسان منصفی دربارهٔ امام ابوحنیفه این است که اگر وی زنده می‌ماند تا شریعت پس از سفر حافظان برای تدوین و دستیابی بدان به‌کشورها و بلاد مختلف جمع می‌شد همانا وی آنها را می‌پذیرفت و تمام قیاس‌هایی که کرده بود ترک می‌نمود. قیاس در مذهب او کم است، چنانکه در دیگر مذاهب به نسبت او کمتر؛ لیکن وقتی که ادلهٔ شرعی در عصر وی با وجود تابعین و تابعینِ تابعین در شهرها و روستاهای دور دست پراکنده بود و نصی هم در رابطه با مسایلی که وی قیاس کرده بود وجود نداشت ضرورتاً قیاس در مذهب وی به نسبت دیگر ائمه زیاد گشت. حافظان برای جستجوی احادیث و تدوین آنها در عصر خود به شهرها و روستاهای دور دست سفر می‌کردند و آن احادیث راگرد می‌آوردند. در نتیجه بعضی از احادیث شریعت با یکدیگر هم صدا می‌شدند. همین سبب وفور قیاس در مذهب وی و نادر بودنِ آن در دیگر

⇦

می‌شنوی منویس؛ چون امروز نظری دارم و فردا آن را ترک می‌کنم، فردا نیز رأی و نظری خواهم داشت که فردای بعدش آن را ترک خواهم کرد.)

۳- إذاقُلْتُ قَولاً يُخالِفُ كِتابَ اللهِ تعالى و خَبَرَ الرَّسولِ فَاتْرُكُوا قَوْلِي[1] (هر گاه سخنی گفتم که مخالف کتاب خدا و حدیث پیامبر بود سخن مرا ترک کنید.)

⇦مذاهب است. این مطلب را ابوالحسنات در کتاب «النافع الکبیر» (ص ۱۳۵) نقل کرده که در تعلیق آن ضمناً این سخن را تأیید کرده و درباره‌اش توضیح داده است. هرکس طالب آن است بدین کتاب مراجعه کند.

من نیز می‌گویم که این عذر ابوحنیفه می‌باشد در مورد مخالفت غیر عمد با احادیث صحیح و قطعاً عذری است مقبول. چون خدای متعال بر هیچ کس بیش از توانش تکلیف نمی‌کند. پس طعن بر وی روا نیست، چنانکه بعضی از نادانان مرتکب می‌شوند بلکه مراعات ادب نسبت به وی واجب است. او امامی است از ائمهٔ مسلمین که به وسیلهٔ آنان فروع این دین مبین حفظ گشته و به ما رسیده است. در هر حال وی مأجور است چه درست گفته باشد، چه خطا کرده باشد به طوری که خود وی برای دوستدارانش و آنان که وی را بزرگ می‌داشتند جایز ندانسته که به اقوالش در صورت مخالفت با سنت، تمسک جویند زیرا آن اقوال جزو مذهب او نیست. نص صریح او را در این باره دیدید. طعنه زنندگان جاهل به ابوحنیفه در وادیی و متمسکین به اقوال مخالفش با حدیث در وادی دیگرند و حق چیزی است میان آن دو. رَبَّنا اغْفِرْلَنا وَ لِإِخْوانِنا الَّذِينَ سَبَقُونا بِالْإِيمانِ وَلاٰ تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنا إِنَّكَ رَؤوفٌ رَحِيمٌ.

۱- فلانی در «الایقاظ» (ص ۵۰) این سخن را آورده و به امام محمد نسبت داده است سپس می‌گوید: چون مجتهد خود صاحب رأی است این سخن و سخنانی چون این در خطاب به مجتهد نیست، بلکه در حق مقلد گفته شده است.

بدین سبب است که به عقیدهٔ نگارنده شعرانی در «المیزان» (۲۶/۱) می‌گوید: اگر بگویی پس با احادیثی که پس از مرگ امامم صحیح دانسته شده و وی آنها را نگرفته (و بدان‌ها عمل نکرده) چه باید کرد؟ جواب این است که باید به آنها عمل کنی؛ زیرا اگر امامت به آن احادیث دست می‌یافت و به نظرش صحیح می‌آمدند چه بسا تو را بدان امر می‌نمود زیرا همهٔ ائمه در چارچوب شریعت حرکت می‌کنند. هر کس این کار را انجام دهد خیر و سود فراوانی با دستهای خود کسب نموده و اگر کسی بگوید به حدیثی عمل نمی‌کنم مگر آنکه امامم آن را قبول داشته باشد سود و خیر فراوانی را از کف داده، چنانکه بسیاری از مقلدان ائمهٔ مذاهب این چنین‌اند. برای آنان سزاوار تر آن است که به منظور اجرای توصیهٔ خودِ ائمه به هر حدیثی که پس از امامشان صحیح دانسته شود عمل کنند؛ چون اگر ایشان زنده می‌بودند و به این احادیثی که پس از ایشان صحیح دانسته شده دست می‌یافتند آنها را می‌پذیرفتند و بدان‌ها عمل می‌نمودند و تمامی قیاسهایی راکه کرده یا هر سخنی راکه گفته‌اند، ترک می‌کردند.

ب - مالک بن أنس ـ رحمةالله علیه ـ گفته است:

۱-إنَّما أَنا بَشَرٌ أُخْطِيءُ و أصِيبُ فَانْظُرُوا في رَأْيي، فَكُلُّ ما وافَقَ الْكِتابَ و السُّنَّةَ فَخُذُوهُ و كُلُّ ما لَمْ يُوافِقِ الْكِتابَ و السُّنَّةَ فَاتْرُكُوهُ[۱] (همانا من انسانم، مرتکب خطا می‌شوم و درست هم‌می‌گویم؛ در رأی و نظرم بنگرید؛ اگر باکتاب و سنت موافق بود آن را بپذیرید و گرنه، ترکش کنید.)

۲-«لَيْسَ أَحَدٌ بَعْدَ النَّبيِّ ﷺ الّا و يُؤْخَذُ مِنْ قَوْلِهِ وَ يُتْرَكُ إلاّ النَّبيّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ-[۲] (غیر از پیامبر سخنانِ همهٔ افراد دیگر قابل پذیرش و یا رد است، امّا قول پیامبر همه‌اش باید پذیرفته شود.)

۳-ابن وهب می‌گوید: شنیدم که از مالک در مورد پاک کردن بین انگشتان پا به هنگام وضو سؤال شد، جواب داد که: بر مردم واجب نیست و اضافه نمود که این کار را من ترک می‌کنم تا مردم سبکبار باشند. من به وی گفتم: در این باره حدیثی داریم. پرسید: آن چیست؟ گفتم: لیث بن سعد و ابن لهیعه و عمرو بن حارث از یزیدبن عمرو معافری و او هم از ابوعبدالرحمن حبلی از طریق مستورد بن شداد قرشی روایت کرده که گفت: «رسول خدا را دیدم که با انگشت کوچک خود میان انگشتان پایش را پاک می‌کرد.» آن‌گاه مالک گفت: این حدیث، حَسَن است، لیکن تا به حال نشنیده بودم. پس از این ماجرا شنیدم که هرگاه از وی در این باب سؤال می‌شد، به پاک کردن میان انگشتان پا امر می‌کرد.[۳]

۱- ابن عبدالبر در «الجامع» (۳۲/۲) روایت کرده است. ابن حزم نیز در «اصول الاحکام» (۱۴۹/۶) آن را از وی روایت نموده و فلانی نیز (ص ۷۲).

۲-انتساب این سخن به مالک نزد متأخران مشهور است و ابن عبدالهادی در «ارشاد السالك» (۱/۲۲۷) آن را از وی صحیح دانسته و ابن عبدالبر در «الجامع» (۹۱/۲) و ابن حزم در «اصول الاحکام» (۱۴۵/۶ و ۱۷۹) از قول حکم بن عتیبه و مجاهد آن را روایت کرده و تقی الدین سُبکی در «الفتاوی» (۱۴۸/۱) از زبان ابن‌عباس نقل کرده و از خوبی و زیبایی‌اش دچار شگفتی شده است. سپس گفته است: مجاهد این سخن را از ابن عباس گرفته و مالک هم از ایشان گرفته و این سخن از طریق وی مشهور شده. عقیدهٔ نگارنده این است که امام احمد بعداً آن را از ایشان اخذ کرده. ابو داود در کتاب «مسائل الامام احمد» (ص ۲۷۶) گوید: از احمد شنیدم که می‌گفت: لَيْسَ أَحَدٌ إلّا و يُؤْخَذُ مِنْ رَأْيِهِ و يُتْرَكُ ما خَلا النَّبِيِّ ﷺ (جز پیامبر سخنان همه انسانهای دیگر قابل اخذ یا رد است.)

۳- مقدمهٔ «الجرح و التعدیل» اثر ابن ابی حاتم (ص ۳۱ و ۳۲). که بیهقی آن را به طور کامل در «السنن»

ج - شافعی - رحمة‌الله‌علیه -

روایاتی که از امام شافعی در این باب آمده بیشتر و صریحترند[1]. از میان مذاهب فقهی پیروان شافعی بیشتر بدان روایات عاملند تا دیگران و لذا سعادتمندتر. از جملهٔ آن روایات:

۱ -«ما مِنْ أحَدٍ إلّا وَ تَذْهَبُ عَلَيْهِ سُنَّةٌ لِرَسولِ اللهِ ﷺ و تَعْزُبُ عَنْهُ، فَمَهْما قُلْتُ مِنْ قَوْلٍ أو أصَّلْتُ مِنْ أصْلٍ فيه عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ خِلافَ ماقُلْتُ، فَالْقَوْلُ ما قالَ رَسولُ اللهِ ﷺ و هُو قَوْلي»[2] قطعاً برای هر کسی پیش می آید که سنتی از پیامبر خدا ﷺ را فراموش کند یا از او پنهان بماند. هر گاه سخنی راگفته یا اصلی را نشان داده باشم که در رابطه با آن از رسول خدا خلافش نقل شده باشد قول، قول رسول خداست و همان گفتهٔ من نیز هست.)

۲ -«أجْمَعَ الْمُسلِمُونَ عَلىٰ أنَّ مَنِ اسْتَبانَ لَهُ سُنَّةٌ عَن رَسُولِ اللهِ ﷺ لَمْ يَحِلَّ لَهُ أنْ يَدَعَها لِقَوْلِ أحَدٍ»[3] (مسلمانان در این مورد اتفاق نظر دارند که اگر برای شخصی سنتی از سنن رسول خدا روشن و ثابت شد جایز نیست که سنت وی را به خاطر گفتهٔ کسی رها سازد.)

۳ -«إذا وَجَدْتُم في كِتابي خِلافَ سُنَّةِ رَسولِ اللهِ ﷺ فَقُولُوا بِسُنَّةِ رَسولِ اللهِ ﷺ و دَعُوا ما قُلْتُ» (و في رِوايَةٍ فَاتَّبِعُوها و لا تَلْتَفِتُوا إلىٰ قَوْلِ أحَدٍ.)[4] (اگر در کتابم چیزی خلاف سنت رسول خدا یافتید سنت وی را بگیرید و گفتهٔ مرا رهاکنید. در روایتی دیگر چنین آمده: پس، از آن پیروی کنید و به گفتهٔ هیچ کس اعتنا نکنید.)

۴ -«إذا صَحَّ الْحَديثُ فَهُو مَذْهَبي»[5] (اگر حدیث صحیح باشد، پس مذهب من همان است.)

⇦(۸۱/۱) روایت کرده.

۱- ابن حزم (۱۱۸/۶) گوید: فقهایی که تقلید را رد نموده و هوادارانِ خود را از تقلید نهی می‌کردند، شافعی در این باره جدی‌ترین آنها بود. وی بر پیروی از احادیث صحیح تأکید داشت. از تقلید محض بیزار و متنفر بود؛ انزجار خود را نیز ابراز می‌داشت. خداوند به او اجر و پاداش فراوان برساند، چراکه منشأ خیر فراوان بود.

۲- حاکم با سند متصل به شافعی روایتش نموده چنانکه در «تاریخ دمشق» ابن عساکر (۳/۱/۱۵) و «اعلام الموقعین» (۳۶۳/۲، ۳۶۴) و «الایقاظ» (ص ۱۰۰) آمده است.

۳- ابن قیم (۳۶۱/۲) و فلّانی (ص ۶۸) آن را آورده‌اند.

۴- هروی در «ذم الکلام» (۱/۴۷/۳) و خطیب در «الاحتجاج بالشافعی» (۲/۸) و ابن عساکر (۱/۹/۱۵) و نووی در «المجموع» (۶۳/۱) و ابن قیم (۳۶۱/۲) و فلّانی (ص ۱۰۰) روایتش کرده‌اند. روایت دیگری نیز از ابونعیم در «الحلیه» (۱۰۷/۹) و ابن حبان در «صحیحه» (۲۸۴/۳ ـ الاحسان) با ذکر سند صحیح آن آمده است.

۵- نووی در منبع سابق و فلانی (ص ۱۰۷) آن را روایت کرده‌اند. شعرانی (۵۷/۱) آن را به حاکم و بیهقی نسبت

۵ - «أَنْتُمْ[۱] أَعْلَمُ بِالْحَدِيثِ و الرِّجالِ مِنِّي، فَإذا كانَ الْحَديثُ الصَّحيحُ فَأَعْلِمُونِي بِهِ أيَّ شَيْءٍ

⇦می‌دهد و می‌گوید: «ابن حزم گفته است: یعنی آنکه این سخن نزد وی یا ائمهٔ دیگر صحیح باشد». به نظر من گفتهٔ دیگر وی در این باب صریح است. نووی(رح) در این باره -که خلاصه‌اش این است -گوید: یاران ما در مسئله تثویب و شرط بیرون آمدن از احرام به علت بیماری و دیگر مسایلی که در کتب مذهب، معروف است به این اصل عمل کرده‌اند. آن دسته از یاران ما که روایت شده بر اساس حدیث فتوا می‌داده‌اند عبارتند از ابویعقوب بویطی و ابوالقاسم دارکی. همچنین کسانی که آن را به کار می‌بسته‌اند از یاران محدث ما امام ابوبکر بیهقی و دیگرانند. گروهی از یاران سلف ما، اگر مسئله‌ای را که درباره‌اش حدیثی روایت شده بود می‌دیدند و از طرفی مذهب شافعی خلاف آن حدیث بود، به حدیث عمل می‌نمودند و بر اساس آن فتوا می‌دادند و در استدلال کارشان می‌گفتند: مذهب شافعی این است که موافق حدیث باشد. شیخ ابوعمرو گفته است: اگر یکی از شافعی مذهبان که توانایی اجتهاد مطلق را داشت یا صرفاً در آن موضوع یا آن مسئله مجتهد بود، حدیثی یافت که با مذهبش مخالف باشد، دقت کند و در عمل بدان استقلال و اختیار دارد و چنانچه شرایط اجتهاد در او فراهم نبود و برایش هم مخالفت با حدیث مشکل بود، پس از آنکه تحقیق نمود و جوابی مناسب برای دیدگاه مخالف حدیث نیافت می‌تواند بدان عمل کند، به شرط آنکه امامی دیگر جز شافعی بدان عمل نموده باشد. در این گونه مواقع وی در ترک مذهب امام خود معذور است. والله اعلم. به عقیدهٔ نگارنده در این جا وجه دیگری نیز می‌توان یافت که ابن صلاح، ذکری از آن به میان نیاورده و آن این است که وقتی کسی را که به حدیث عمل کند نیافت چه کند؟ تقی‌الدین سُبکی در کتاب «معنی قول الشافعی... إذا صحّ الحدیث...» (ج ۳، ص ۱۰۲) به این پرسش جواب داده می‌گوید: از نظر من پیروی از حدیث بهتر است. آدمی باید خود را چنان تصور کند که در برابر پیامبر ﷺ قرار گرفته و حدیث را از خود او شنیده است. در این صورت آیا در عمل بدان تأخیر بیشتر روا می‌دارد؟! نه به خدا... هر کس به اندازهٔ فهم خود مسؤول است.»

تمام این مباحث و تحقیق راجع به آن را در «اعلام الموقعین» (۳۰۲/۲ و ۳۰۷) می‌توان پی جست و نیز در کتاب فلانی موسوم به «ایقاظ همم اولی الابصار للاقتداء بسید المهاجرین و الانصار و تحذیرهم عن الابتداع الشائع فی القری و الأمصار من تقلید المذاهب مع الحمیة و العصبیة بین فقهاء الاعصار» که در نوع خود کتابی است بی‌نظیر و بر هر دوستدار حقیقتی لازم است که با دقت و تدبر بر آن را مطالعه کند.

۱- مطلب فوق را امام شافعی خطاب به امام احمدبن حنبل گفته است. ابن ابی حاتم در «آداب الشافعی» (ص ۹۴ و ۹۵)، ابونعیم «الحلیه» (۱۰۶/۹) و خطیب در «الاحتجاج بالشافعی» (۱/۸) آن را آورده‌اند. ابن عساکر (۱/۹/۱۵) نیز آن را از خطیب نقل نموده. همچنین ابن عبدالبر در «الانتقاء» (ص ۷۵) و ابن جوزی در «مناقب الامام احمد» (ص ۴۹۹) و هروی (۲/۴۷/۲) از سه طریق از عبدالله بن احمدبن حنبل از قول پدرش نقل کرده‌اند که: شافعی به وی گفت این حدیث منقول صحیح است. به همین سبب ابن قیم در «الاعلام» (۳۲۵/۲) در انتسابش به شافعی یقین داشته، همچنین فلانی در «الایقاظ» (۱۵۲)، آن گاه می‌گوید: بیهقی گفته است که به همین دلیل وی بیشتر، حدیث را می‌پذیرفت، یعنی (شافعی). او کسی بود که علم اهل حجاز و شام و یمن و عراق را جمع ⇦

يَكونُ: كُوفيّاً أَوْ بصريّاً أَوشامياً حَتّى أذْهَبَ إليه إذاكانَ صَحيحاً» (شما به علم حدیث و رجال از من آگاهترید؛ چنانچه حدیث، صحیح و درست بود از هر نوع آن، اعم از کوفی، بصری یا شامی، مرا از آن آگاه کنید. تا اگر صحیح بود آن را بپذیرم و تبعیت کنم.)

۶- «كُلُّ مَسْأَلَةٍ صَحَّ فيها الْخَبَرُ عَن رسولِ اللهِ ﷺ عِنْدَ أَهْلِ النَّقْلِ بِخَلافِ ما قُلْتُ فَأَنا راجِعٌ عَنْها في حَياتي و بَعْدَ مَوْتي»[۱] (دربارهٔ هر مسئله‌ای از نزد راویان (و محدثان) روایتی از پیامبر خدا به صحت رسیده و باگفتهٔ من تناقض دارد، من از گفتهٔ خود در زمان حیات و پس از مرگم برمی‌گردم.)

۷- «إذا رَأَيْتُموني أَقولُ قَوْلاً و قَدْ صَحَّ عَنِ النَّبيِّ ﷺ خِلافُهُ فاعْلَموُا أنَّ عَقْلي قَدْ ذَهَبَ» (هر گاه مرا دیدید که سخنی می‌گویم در حالی که برخلافِ آن روایتی صحیح از پیامبر به ثبوت رسیده، بدانید که عقلم به خطا رفته است.)[۲]

۸- «كُلُّ ما قُلْتُ فَكانَ عَنِ النَّبيِّ ﷺ خِلافُ قَوْلي مِمّا يَصِحُّ، فَحديثُ النَّبيِّ أَوْلىٰ فَلاٰ تُقَلِّدُوني»[۳] (هر آنچه راکه گفته‌ام چنانچه سخن پیامبر خلاف گفته‌ام بود، حدیث پیامبر سزاوارتر است و از من تقلید نکنید.)

۹- «كُلُّ حَديثٍ عَنِ النَّبيِّ ﷺ فَهُو قَوْلي و إنْ لَمْ تَسْمَعُوهُ مِنِّي»[۴] (هر حدیثی که از پیامبر نقل شود نظر من نیز هست ولو آن را از خود من نشنیده باشید.)

د - احمدبن حنبل - رحمةالله‌علیه -

امام احمد بیش از تمامی ائمه، در جمع آوری سنت و تمسک بدان تلاش کرده، به طوری که «از نگاشتن کتاب‌هایی که حاوی تفریع مسایل در رأی و نظر باشند، اکراه داشت»[۵]. از این

⇦ کرده و فراگرفته بود و هر آنچه را به نظرش صحیح می‌آمد اگر چه در مذهب دیگری بود بدون گرایش به آنچه در مذهب اهل کشورش رواج داشت گرد می‌آورد. با این حال در شناخت صحت آنچه با وی مخالف بود اجتهاد نمی‌کرد. خداوند ما و ایشان را بیامرزد.

۱- ابونعیم (۱۰۷/۹)، هروی (۱/۴۷)، ابن قیم در «اعلام الموقعین» (۳۶۳/۲) و فلانی (ص ۱۰۴).

۲- ابن ابی حاتم در «الآداب» (ص ۹۳) و ابوالقاسم سمرقندی در «الأمالی» آن را روایت کرده‌اند. همچنین در «المنتقی منها» اثر ابوحفص مؤدب (۱/۲۳۴) آمده است. ابونعیم (۱۰۶/۹) و ابن‌عساکر (۱/۱۰/۱۵) آن را با سند صحیح آورده‌اند.

۳- ابن ابی حاتم (ص ۹۳) و ابونعیم و ابن عساکر (۲/۹/۱۵) با سند صحیح آن را ذکر کرده‌اند.

۴- ابن ابی حاتم (ص ۹۳ و ۹۴).

۵- ابن جوزی در «المناقب» (ص ۱۹۲).

رو گفته است:

۱ -«لا تُقَلِّدني، ولا تُقَلِّدْ مالِكاً ولا الشّافِعي وَلا الاوزاعِي ولا الثَّوْري و خُذْ مِنْ حَيْثُ أَخَذوا»[۱] (از من تقلید مکن؛ همچنین از مالک، شافعی، اوزاعی و ثوری نیز تقلید مکن؛ بلکه از منابعی که آنان گرفته‌اند بگیر.)

بنا به روایتی: «لا تُقَلِّدْ دينَكَ أحَداً مِنْ هٰؤُلاءِ، ما جاءَ عَنِ‌النَّبِيِّ ﷺ و أصْحابِهِ فَخُذْ بِـهِ، ثُمَّ التّابِعِينَ بَعْدُ اَلرَّجُلُ فيهِ مُخَيَّرٌ» (در دینت از هیچ یک از اینان تقلید مکـن. آنـچه را از پـیامبر و یارانش رسیده بگیر و بپذیر و در مورد تابعین آدمی مختار است.)

همچنین گفته است: «ألْاتِّباعُ أنْ يَتَّبِعَ الرَّجُلُ ماجاءَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ و عَنْ أصْحابِهِ ثُمّ هُوَ مِنْ بَعْدِ التّابِعِينَ مُخَيَّرٌ»[۲] (تبعیت آن است که شخص آنچه راکه از پیامبر و اصحابش آمده بگیرد؛ آن‌گاه وی پس از تابعین صاحب اختیار است.)

۲ -«رَأْيُ الْأَوْزاعِي، و رَأْيُ مالِكٍ، و رَأْيُ أبي حنيفَةَ كُلُّهُ رأيٌ، وهُو عِنْدي سَواءٌ و إنَّمَا الْحُجَّةُ فِي الْآثارِ»[۳] (رأی اوزاعی، مالک و ابوحنیفه همگی رأی و نظر است و نزد من برابـرند. حـجت تنها در آثار است.)

۳ -«مَنْ رَدَّ حَديثَ رَسولِ اللهِ ﷺ فَهُو عَلىٰ شَفاهَلَكَةٍ»[۴] (هر آن‌که حدیث رسول خدا را نپذیرد، در پرتگاه هلاکت است.)

سخنانی که آمد اقوال ائمه بود در باب تمسک به حدیث صحیح و نهی از تقلید کورکورانه و بدون بصیرت از ایشان - خداوند از آنان خشنود باد - آنان این مهم راکاملاً توضیح داده و آشکار ساخته‌اند؛ به گونه‌ای که اصلاً جای جَدَل و تأویل نیست. بنابراین تمسک به حدیثی که صحتش به ثبوت رسیده واجب است؛ گرچه با بعضی از اقوال ائمهٔ مذاهب ناسازگار باشد. این مسئله نه با مذهب آنان مباینت دارد و نه موجب خروج از مذهبشان می‌شود؛ برعکس چنین کسی عملاً پیرو نظر و آرای آنان است. وی به عروة الوثقایی چنگ زده که قابل گسستن نیست. هر آن که سنت یا حدیث ثابت را تنها به خاطر مخالفت با قول ائمه ترک کند در واقع با

۱- فلانی (۱۱۳) و ابن قیم در «الاعلام» (۳۰۲/۲).

۲- ابو داود در «مسائل الامام احمد» (ص ۲۷۶ و ۲۷۷).

۳- ابن عبدالبر در «الجامع» (۱۴۹/۲).

۴- ابن جوزی (ص ۱۸۲).

این عمل خود، از ائمه سرپیچیده و باگفته‌های آنان -که ذکر شد- مخالفت کرده است.

خدای متعال می‌فرماید: «فَلاٰ وَ رَبِّكَ لا یُؤْمِنُونَ حَتّیٰ یُحَکِّمُوكَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاٰ یَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّٰا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً»[1] (نه چنین است، به پروردگارت سوگند که آنان ایمان نمی‌آورند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم قضاوت تو باشند.) باز می‌فرماید: «فَلْیَحْذَرِ الَّذِینَ یُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِیبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ یُصِیبَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ»[2] (پس کسانی که با امر پیامبر مخالفت می‌ورزند بترسند که مبادا به فتنه‌ای بزرگ یا عذابی دردناک گرفتار شوند.)

حافظ ابن رجب گوید: هر کس که امر رسول خدا به وی رسید و دریافتش کرد واجب است که آن را برای مردم بیان کند و اندرزشان دهد و آنان را به تبعیت از فرمان رسول الله وادارد؛ هر چند که با نظر شخص بزرگی از میان امت ناسازگار باشد؛ زیرا بزرگداشت فرمان رسول خدا و اقتدای بدان سزاوارتر است تا پذیرفتن رأی و نظر شخص بزرگی که اشتباهاً در برخی موارد با امر وی مخالفت دارد. بدین جهت صحابه و تابعین سخن هر کسی راکه با سنت و حدیث مخالف بود مردود می‌دانستند و چه بسا در این باره شدت به خرج می‌دادند[3].

۱- نساء، ۶۵. ۲- نور، ۶۳.

۳- نگارنده گوید: حتی اگر منجر به مخالفت با پدران و دانشمندانشان می‌شد، چنانکه طحاوی در «شرح معانی الآثار» (۳۷۲/۱) و ابویعلی در «مسندش» (۲۳۱۷/۳) با اسنادی جدید و رجالی قابل اعتماد از سالم بن عبدالله بن‌عمر نقل کرده که گفت: با ابن عمر در مسجد نشسته بودم که مردی شامی نزد وی آمد و دربارهٔ تمتع عمره و جمع آن با حج پرسشی کرد. ابن عمر گفت: انجام دادن آن کار نیکی است. مرد گفت: ولی پدرت از آن نهی می‌کرد!! ابن عمر گفت: وای بر تو! اگر پدرم از آن نهی کرد، امّا پیامبر آن را انجام می‌داد و بدان امر می‌نمود. آیا تو گفتهٔ پدرم را می‌پذیری یا امر رسول خدا را؟! مرد شامی گفت: امر رسول را. ابن عمر گفت: پس از نزد من برخیز. احمد نیز (به شمار ۵۷۰۰) شبیه به این را روایت نموده و ترمذی (۸۲/۲ بشرح التحفه) ضمن روایت کردنش آن را صحیح دانسته و ابن عساکر (۱/۵۱/۷) از ابن ابی ذئب روایت نموده که گفت: سعدبن ابراهیم (یعنی عبدالرحمن بن عوف) بنابر رأی ربیعة بن ابی عبدالرحمن به زیان مردی قضاوت نمود. من حدیثی از پیامبر خلاف قضاوت وی آوردم. سعد به ربیعة گفت: این ابن ابی ذئب است و نزد من انسان متعهدی است که در تعارض با آنچه قضاوت کردم حدیث آورد. ربیعه به وی گفت: اجتهاد کردی و حکمت هم صادر شد. سعد گفت: عجبا! قضاوت سعد را اجرا کنم ولی حکم رسول خدا را اجرا نکنم، قضاوت سعد را نمی‌پذیرم و قضاوت رسول خدا را اجرا می‌کنم. آن گاه سعد حکمنامه را خواست و پاره کرد. سپس طبق حدیث پیامبر حکم دیگری به نفع آن مرد صادر کرد.

البته نه به سبب بغض و کینه نسبت به آن فرد، بلکه اقوال آن بزرگان نزدشان گرامی بود، امّا رسول خدا در نظرشان محبوبتر و سخن وی برتر از سخن هرکس دیگری بود. چنانچه سخن رسول با دیگری در تعارض باشد سزاوارتر آن است که امر رسول مقدم داشته شود و از آن پیروی گردد. تکریم کسی که رأیش با آن حضرت مباینت دارد مانع از این کار نخواهد شد؛ زیرا بنا به فرمایش پیامبر، وی آمرزیده شده است.[۱] چنین کسی هرگاه که امر رسول در مخالفت با وی ثابت شود از اینکه با رأیش مخالفت گردد هرگز ناراحت نمی‌شود.[۲] به عقیدهٔ نگارنده، آنان چگونه از این بابت نگرانی و اکراه خواهند داشت حال آن که خودشان پیروان خود را به همین، امر کرده‌اند - بطوری که ذکر شد - و بر آنان واجب دانسته‌اند که اقوال مخالف و مباین با سنت و حدیث صحیح را فرو نهند. حتی امام شافعی به یارانش امر می‌کرد که حدیث صحیح را به وی نسبت دهند، گرچه وی بدان عمل نکرده یا برخلافش عمل کرده باشد. به همین سبب زمانی که ابن دقیق العید، محقق و پژوهشگر بزرگ مسایلی را که هر مذهبی از مذاهب اربعه بصورت انفرادی یا بصورت مشترک، با احادیث صحیح تعارض داشته‌اند مورد اختلاف مذاهب اربعه بود، در مجلدی بزرگ گردآورد، در آغاز کتابش نوشت: «نسبت دادن این مسائل به ائمه مجتهد، حرام و شناساندنشان به مقلدان بر فقها واجب است، تا این گونه سخنان را به آنان نسبت ندهند و دروغ بر ایشان نبندند.»[۳]

ترک بعضی از سخنان ائمه توسط پیروانشان به منظور تبعیت از سنت

با عنایت به آیهٔ کریمهٔ «ثُلَّةٌ مِنَ الأوّلينَ و قَليلٌ مِنَ الآخِرين»[۴] (درستکاران -گروه زیادی از پیشینیان و گروهی اندک از پسینیانند.) پیروان ائمه درگذشته همهٔ آرای پیشوایان خود را نمی‌پذیرفتند بلکه بیشتر آنها را به خاطر تعارض با سنت و حدیث صحیح ترک می‌نمودند. به

۱- نگارنده گوید: نه تنها آمرزیده شده بلکه مأجور نیز می‌باشد. بنا به فرموده پیامبر ﷺ: «إذا حکم الحاکم فاجتهد فأصاب فلا أجران و إذا حکم فاجتهد فأخطأ فله أجره واحد» (هرگاه قاضی در داوری اجتهاد کند و رأیش درست باشد، دو اجر خواهد داشت و در صورت خطا، یک اجر) روایت بخاری و مسلم و دیگر منابع.

۲- این مطلب از تعلیق بر «ایقاظ الهمم» نقل شده است (۹۳).

۳- فلّانی (ص ۹۹).

۴- واقعه، ۱۳ و ۱۴.

طوری که امام محمد بن حسن و ابویوسف با استاد خود ابوحنیفه حدوداً در یک سوم مذهبش[1] مخالف بودند، کتاب‌های نوشته شده در فروع بیانگر این مطلب‌اند. شبیه به این را دربارۀ امام مزنی[2] و دیگر پیروان امام شافعی و پیروان دیگر ائمه نقل می‌کنند که اگر بخواهیم برای هر کدام نمونه‌ای ذکر کنیم سخن به درازا خواهد کشید و از قرارمان -که بر اختصار است- خارج خواهیم شد. از این رو به ذکر دو نمونه بسنده می‌کنیم:

۱ - امام محمّد در «موطأ» (ص ۱۵۸)[3] می‌نویسد: «محمد گفته است که ابوحنیفه در استسقاء (طلب باران) به گزاردن نماز معتقد نیست، ولی به نظر ما، امام باید با مردم دو رکعت نماز بگزارد. آنگاه دعا کند و ردایش را هم برگرداند... الخ».

۲ -عصام بن یوسف بلخی که از یاران امام محمد[4] و ملازم امام ابویوسف بود[5] در بسیاری موارد، خلاف نظر ابوحنیفه فتوا می‌داد؛ زیرا دلیل رأی او را نمی‌دانست و دلیلی غیر از آن برایش ظاهر می‌شد که بر اساس آن فتوا می‌داد.[6] به همین جهت «به هنگام رکوع و برخاستن از آن، دستهایش را بلند می‌کرد»[7] چنانکه این سنت به طور متواتر از پیامبر رسیده است؛ اگر

۱- ابن عابدین در «الحاشیه» (۶۲/۱) آن را آورده و لکنوی در «النافع الکبیر» ص ۹۳ به غزالی نسبتش می‌دهد.

۲- وی در آغاز مختصرش بر فقه شافعی که همراه حاشیۀ «الأم» چاپ شده می‌نویسد: این کتاب را که شامل دانش امام محمد بن ادریس شافعی و سخنان اوست تلخیص کردم تا برای کسی که طالب است بهتر قابل دسترس باشد. هر چند که او خود از اینکه از وی و دیگران تقلید گردد نهی نموده؛ لیکن به خاطر مقامی که در دین دارد باید بدان نظر افکند و احتیاط را از دست نداد.

۳- وی در مخالفت با امامش در «موطأ» بیست مورد را به صراحت یاد می‌کند که ما تنها به شماره‌های آن در این جا اشاره می‌کنیم. (۴۲ / ۴۴ / ۱۰۳ / ۱۲۰ / ۱۵۸ / ۱۶۹ / ۱۷۲ / ۱۷۳ / ۲۲۸ / ۲۳۰ / ۲۴۰ / ۲۴۴ / ۲۷۴ / ۲۷۵ / ۲۸۴ / ۳۱۴ / ۳۳۱ / ۳۳۸ / ۳۵۵ / ۳۵۶).

۴- ابن عابدین در «الحاشیه» (۷۴/۱) و در «رسم المفتی» (۱۷/۱) آن را ذکر نموده، قرشی نیز در «الجواهر المضية فی‌طبقات الحنفیه» (ص ۳۴۷) آورده می‌گوید: او محدثی بود با پشتکار، وی و برادرش ابراهیم در زمان خود از بزرگان بلخ بودند.

۵- الفوائد البهية فی تراجم الحنفيه (ص ۱۱۶).

۶- البحر الرائق (۹۳/۶) و رسم المفتی (۲۸/۱).

۷- صاحب الفوائد (ص ۱۱۶) آن را نقل کرده، سپس تعلیق خوبی بر آن نوشته و می‌گوید: به عقیدۀ من با توجه بدان، به بطلان این روایت مجعول از ابوحنیفه پی برده می‌شود که «إِنَّ مَنْ رَفَعَ يَدَيْهِ فِي الصَّلاةِ فَسَدَتْ

⇦

چه ائمهٔ ثلاثه (ابوحنیفه، ابویوسف و محمد) خلافش راگفته باشند، نظر آنان وی را از عمل بدان باز نداشت. این مطلبی است که به شهادت خود ائمهٔ چهارگانه و دیگران بر همهٔ مسلمانان واجب است.

کوتاه سخن آنکه امیدواریم هیچ یک از مقلدان به طعن زدن و بد یادکردن از شیوهٔ این کتاب و ترک سنت‌های نبوی تنها به خاطر تعارض با مذهبشان مبادرت نکنند، بلکه آنچه را قبلاً در رابطه با اقوال ائمه در وجوب عمل به سنت و ترک اقوال مخالف آن گفتیم به یاد داشته باشند و بدانندکه طعن بر این شیوه در واقع طعن بر امامی است که از او تقلید می‌کنند؛ هر یک از آنان که باشد تفاوتی نمی‌کند.

چنانکه گفتیم ما این شیوه را از خود آنان فراگرفته‌ایم و در این راه هر کس از هدایت یافتن به وسیلهٔ ایشان اعراض کند خطر بزرگی متوجه اوست، زیرا لازمه‌اش اعراض از سنت است. هنگام اختلاف، امر شده‌ایم که به سنت یا حدیث صحیح رجوع کنیم و بر آن تکیه دهیم. چنانکه خدای متعال می‌فرماید: «فلا و رَبِّكَ لاٰ يُؤْمِنونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لايَجِدوا في أنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَيْتَ و يُسَلِّموا تَسْليماً»[1] (چنین نیست به پروردگارت سوگند که آنها ایمان نمی‌آورند مگر آنکه در اختلافات خویش تو را به داوری بخوانند و از قضاوت تو دلگیر نشوند وکاملاً تسلیم باشند.) از خدای بزرگ خواهانیم که ما را در زمرهٔ کسانی قرار دهد که درباره‌شان فرمود: «إنَّما كانَ قَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ إذا دُعُوا إِلَى اللهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا و أولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحونَ و مَن يُطِعِ اللهَ و رَسُولَهُ و يَخْشَ اللهَ و يَتَّقْهِ فَاولَئِكَ هُمُ الْفائزونَ»[2]

⇦صَلاٰتُهُ» (کسی که دستهایش را بلند کند، نمازش باطل می‌شود.) «امیر کاتب اتقانی» فریب آن را خورده است، چنانکه در شرح حالش آمده. عصام بن یوسف از همراهان ابویوسف بود. دستهایش را در نماز بلند می‌کرد. اگر این روایت اصل و پایه‌ای می‌داشت حتماً ابویوسف و عصام بدان پی می‌بردند. سپس می‌گوید: باید دانست که حنفی مذهب چنانچه مذهب امام خود را در مسأله‌ای به سبب قوت دلیلِ مخالف آن ترک کند از کمند تقلید خارج نمی‌شود، بلکه بر عکس، عین تقلید است، لیکن در شکل و صورت ترک تقلید؛ مگر نمی‌دانی که عصام بن یوسف، مذهب ابوحنیفه را در بلندکردنِ دست (هنگام رفتن به رکوع و برخاستن از آن) ترک کرد و با این حال حنفی هم محسوب می‌شود؟! آن‌گاه چنین می‌افزاید: از دست نادانان این زمان به خدا شکایت می‌بریم؛ کسانی را که تقلید از امام را در مسأله‌ای به خاطر قوت دلیل ترک کنند مورد طعن قرار می‌دهند و از زمرهٔ مقلدان امام خارج می‌دانند!! از مردم عوام هیچ جای شگفتی نیست، ولی تعجب از عالم نمایانی است که راه آنان راکورکورانه می‌پیمایند.

۱- نساء، ۶۵.

۲- نور، ۵۱-۵۲.

(هنگامی که مؤمنان به سوی خدا و رسولش خوانده شوند تا در میانشان داوری شود تنها سخنی که گفتند این بود که «شنیدیم و اطاعت کردیم». کسی که خدا و رسولش را اطاعت کند و خدا ترس و پرهیزگار باشد رستگار است.) مشق، ۱۳ جمادی‌الآخر ۱۳۷۰ هـ. ق

چند شبهه و پاسخ به آنها

اینها مطالبی بود که ده سال پیش در مقدمهٔ همین کتاب آورده بودم. در این مدت دریافتم که تأثیر مطلوبی در ارشاد جوانان مؤمن در وجوبِ عودت دادن دین و عباداتشان به سرچشمهٔ زلال اسلام یعنی کتاب و سنت داشته است و بحمدالله تعداد عاملان و معتقدان بدان افزایش یافته؛ به طوری که حتی با چنین عنوانی (بازگشت به کتاب و سنت) معروف و شناخته‌اند؛ جز اینکه در بعضی از آنان تردید یا توقفی نسبت به گام نهادن در راستای عمل بدان می‌دیدم. البته با آوردن آیات و اخبار، هیچ شکی در رجوع به سنت نداشتند. با این حال شبهاتی هست که ایشان از برخی شیوخ مقلد می‌شنوند که لازم دیدم به آن شبهات جواب دهم تا این گروه نیز بدان عمل کنند و به یاری خدا از زمرهٔ گروه ناجیه گردند.

۱ - بعضی گفته‌اند: بدون شک بازگشت به روش پیامبر در شؤون دین امری است واجب؛ به ویژه در اموری که عبادت محض است مجالی برای رأی و اجتهاد دیگران نیست؛ چراکه این گونه امور، «توقیفی» اند؛ برای مثال نماز. لیکن ما از هیچ یک از بزرگان تقلید نمی‌شنویم که بدان امر کنند و در عوض به اختلافات اذعان دارند، چراکه گمان دارند که امت ظرفیت و گنجایش این اختلافات را دارد. و به حدیثی که بارها گفته و تکرار کرده‌اند در خطاب به پیروان سنت حجت می‌کنند که «إِخْتِلافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ» (اختلاف در پیروان من مایه رحمت است) لذا روشن می‌شود که این حدیث با شیوه‌ای که بدان دعوت می‌کنی و نیز با این کتاب و سایر کتاب‌هایت تعارض و تباین دارد. سپس می‌پرسند که نظرت چیست؟ جواب به این سؤال یا شبهه را به دو طریق می‌توان داد: اول این که این حدیث، صحیح نیست بلکه باطل و بی‌اساس است. علامه سُبکی می‌گوید: «برای این حدیث هیچ سندی صحیح، ضعیف و موضوع (جعلی) نیافتم.» همین مفهوم در عباراتی دیگر نیز آمده است: «إِخْتِلافُ أَصْحابِي لَكُمْ رَحْمَةٌ» (اختلاف در میان یارانم برای شما رحمت است.) و «أَصْحابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمْ إِقْتَدَيْتُمْ

إهْتَدَیْتُمْ» (یارانم چونان ستارگانند که به هر کدام از ایشان اقتدا کنید هدایت می‌یابید.) این احادیث صحیح نیستند. اولی بسیار سُست و واهی است و دومی «موضوع» است. نگارنده دربارهٔ این احادیث در «سلسلة الأحادیث الضعیفة و الموضوعة» (به شمارهٔ ۵۸، ۵۹ و ۶۱) تحقیق نموده است.

دوم، این که این حدیث علاوه بر آنکه ضعیف است، مخالف نص قرآن است. آیات وارده در باره ممنوعیت اختلاف در دین و امر به اتفاق در دین واضح‌تر از آن است که یاد شود، ولی جای اشکال نخواهد بود که بعضی از آیات قرآنی را در این باره برای مثال بیاوریم. خدای بزرگ می‌فرماید: «ولاٰ تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا و تَذهَبَ رِیحُکُم»[1] (و نزاع نکنید که ناتوان شوید و مهابت و قدرتتان از میان برود.)

در جایی دیگر می‌فرماید: «وَلاٰ تَکُونُوا مِنَ الْمُشْرِکِینَ مِنَ الَّذِینَ فَرَّقوا دینَهُمْ و کانُوا شِیَعاً کُلُّ حِزْبٍ بِمٰا لَدَیْهِم فَرِحُونَ»[2] (و از مشرکان نباشید، ازکسانی که دینشان را تکه تکه کردند و هر فرقه‌ای به آنچه داشت دلخوش بود.) همچنین می‌فرماید: «وَلاٰ یزالون مُخْتَلِفِینَ اِلّٰا مَنْ رَحِمَ رَبُّك»[3] (و آنها مدام در تفرقه‌اند، مگر کسانی که پروردگارت به آنها رحم کند.) به راستی چنین است. اگر رحمت و عطوفت پروردگار شامل حال مردمی شود، هرگز آنان با هم اختلاف نخواهند ورزید، بلکه اهل باطلند که اختلاف می‌ورزند.

بنابراین چگونه عقل حکم می‌کند که اختلاف مایهٔ رحمت باشد؟! از این رو ثابت می‌شود که آن حدیث صحیح نیست؛ نه از حیث سند و نه از حیث متن.[4] پذیرفتن آن نیز به عنوان شبهه‌ای برای خودداری کردن از عمل به کتاب و سنت -که خود ائمه بدان توصیهٔ اکید دارند- جایز نیست.

۲ - عده‌ای دیگر می‌گویند: اگر اختلاف در دین ناپسند است پس دربارهٔ اختلاف یا اختلافاتی که میان صحابه و ائمه وجود داشت چه می‌گویید؟ به تعبیری دیگر آیا می‌توان میان اختلاف آنان با دیگران از جمله متأخران تفاوتی قایل شد، یا نه؟

جواب: آری، تفاوت زیادی بین این دو نوع اختلاف وجود دارد که در دو چیز نمایان می‌شود:

۱-انفال، ۴۶. ۲-روم، ۳۱ و ۳۲. ۳-هود، ۱۱۸ و ۱۱۹.

۴-ر.ک: جلد اول سلسلة الأحادیث الصحیحة و الموضوعة (چاپ المکتب الاسلامی).

۱ - سبب اختلاف و ۲ - اثر و نتیجهٔ آن.

اختلاف صحابه بنا به ضرورت بوده است که اختلافی است کاملاً طبیعی در فهم؛ نه آنکه ایشان اختیاراً علاقه‌مند به اختلاف بوده باشند. علاوه بر این، امور دیگری نیز در زمان آنان وجود داشت که اختلاف را در آن هنگام ناگزیر می‌نمود. این امور پس از صحابه رفع شد[1]. به طور کلی از اختلافاتی این چنین چاره‌ای نیست و به علت عدم تحقق شرایط مؤاخذه کردن در این گونه اختلافات -که همان قصد و تعمد و اصرار بر آن است - نکوهش وارده در آیات قبل و دیگر مصادیق مربوط به اهل این نوع اختلافات شامل حال آنان نمی‌شود؛ امّا اختلاف میان مقلدان، اغلب آنان عذر و بهانه‌ای ندارند؛ زیرا گاه حجت برخاسته از کتاب و سنت مطلبی برای آنان تبیین می‌سازد که مؤید مذهبی غیر مذهب متبوع اوست. با این وجود او صرفاً به این دلیل که حجت مزبور با مذهب وی مخالف است، آن را کنار می‌گذارد؛ چون مذهب، نزد او اصل یا همان دینی است که محمد ﷺ آورده و مذهب دیگری، دینی دیگر و منسوخ به شمار می آید. عده‌ای دیگر کاملاً برعکس عمل می‌کنند. آنان همهٔ مذاهب را - با توجه به اختلافات وسیعی که هست - چونان شریعت‌های متعدد می‌بینند، به گونه‌ای که بعضی متأخران[2] تصریح نموده‌اند که برای مسلمان اشکالی ندارد که هر کدام را خواست بگیرد یا رها کند؛ همهٔ اینها جایز است! گاه هر کدام از طرفداران این دو دیدگاه، بر ماندن در اختلاف به همان حدیث باطل و موضوع (اختلاف أمتی رحمةٌ) استناد می‌کنند. بیشتر اوقات ما از آنها شنیده‌ایم که به این حدیث استدلال می‌کنند. برخی نیز این حدیث را چنین توجیه و تفسیر کرده‌اند که: همانا اختلاف هر چه باشد مایهٔ رحمت است؛ چون برای امت سهولت و گنجایش ببار می آورد! با آنکه این توجیه و تفسیر تعارض آشکار با آیات پیشین دارد، باز بعضی از سخنان صریح بزرگان را در ردّ این تصور آنان می آوریم؛ ابن قاسم می‌گوید: از مالک و لیث شنیدم که در مورد اختلاف اصحاب رسول چنین می‌گفتند: لَيْسَ كَمَا قَالَ نَاسٌ «فيه

۱- ر.ک: ابن حزم، «الإحكام فی أصول الأحكام»؛ دهلوی، «حجةالله البالغه» یا رسالهٔ «عقدالجید فی أحكام الاجتهاد و التقليد».

۲- رک: مناوی «فيض القدير» مناوی (۲۰۹/۱) یا «سلسلة الاحاديث الضعيفة» (۷۶/۱، ۷۷).

تَوْسعةٌ»، لَیْسَ کَذلِکَ، إِنَّما هُوَ خَطَأٌ و صَوابٌ»[۱] (این که گروهی می‌گویند «اختلاف مایهٔ توسعه است» درست نیست، بلکه در آن، هم خطا هست و هم صواب.) اشهب گوید: از مالک در مورد گرفتن حدیثی که عده‌ای متعهد (ثقه) از اصحاب رسول خدا روایت کرده‌اند سؤال شد که: «آیا می‌توان به آن عمل کرد؟» در جواب گفت: نه به خدا سوگند، مگر اینکه حقیقت و درستی‌اش ثابت شود. حق یکی بیش نیست. آیا دو گفتهٔ متفاوت هر دو می‌توانند درست باشند؟ حق و صواب نمی‌تواند یکی بیش باشد.[۲]

مُزنی شاگرد و ملازم امام شافعی گفته است: اصحاب رسول خدا اختلاف می‌ورزیده‌اند. بعضی نظر بعضی دیگر را به خطا منسوب و آن را نقد می‌کردند؛ امّا اگر تمامی آن گفته‌ها درست می‌بود هرگز دچار چنین اختلافاتی نمی‌شدند. عمربن خطاب از اختلاف أُبیّ بن کعب و ابن مسعود در مورد نمازگزاردن با یک پیراهن خشمگین شد. نظر أبی این بود که نماز با یک پیراهن خوب است، ولی طبق نظر ابن مسعود زمانی که فقر وجود داشت و پیراهن کم بود چنین بود، ولی اکنون لزومی ندارد. عمر با عصبانیت خارج شد و گفت: شگفتا! دو تن از صحابهٔ پیامبر -که به آنها اقتدا می‌شود- در قضیه‌ای چنین اختلاف می‌ورزند. أبی راست گفته است، ابن مسعود هم کوتاهی نکرده است، لیکن از این پس از کسی نشنوم که در این باره اختلاف کند؛ چون در این صورت چنین و چنان خواهم کرد.![۳] امام مزنی همچنین می‌گوید: چنانچه دو دانشمند در چیزی اجتهاد کنند و یکی از ایشان آن را حلال و دیگری حرام بداند به کسی که می‌پندارد هر دوی آنان مصیب بوده و به خطا نرفته‌اند باید گفت: آیا با توجه به اصل و اساسی است که چنین نظری داری، یا آنکه نظرت بر اساس قیاس است؟ اگر وی بگوید با توجه به اصل یا نص است، گفته می‌شود: چگونه چنین اصلی می‌تواند وجود داشته باشد، حال آن که قرآن اختلاف را نفی می‌کند؟! و اگر بگوید از روی قیاس است، گفته می‌شود: چگونه است که اصول و نصوص، اختلاف را نفی می‌کنند و تو با قیاس بر همان اصول، اختلاف را

۱- ابن عبدالبر، «جامع بیان العلم» (۸۱/۲، ۸۲).

۲- ابن عبدالبر، «جامع بیان العلم» (۸۲/۲، ۸۸، ۸۹).

۳- ابن عبدالبر، جامع بیان العلم (۸۳/۲، ۸۴).

تجویز می‌کنی؟! این چیزی است که انسان عاقل جایزش نمی‌دارد، چه رسد به انسان عالم!![1]
اگر کسی بگوید: آنچه راکه از امام مالک نقل کردی که حق یکی است و تعددپذیر نیست با آنچه در کتاب «المدخل الفقهی» استاد زرقاء (۸۹/۱) آمده، مباینت دارد که ابوجعفر منصور و پس از وی رشید، اقدام به انتخاب مذهب امام مالک و کتابش (موطأ) به عنوان قانون قضایی دولت عباسی کردند. مالک آنان را از این کار نهی کرد و گفت:
«إنَّ أصْحابَ رَسولِ اللهِ ﷺ اخْتَلَفُوا فِي الْفُروعِ و تفَرَّقُوا فِي الْبُلْدانِ و كُلٌّ مُصيبٌ» (اصحاب پیامبر در فروع اختلاف داشتند و در کشورها پراکنده شده‌اند و همه نیز مصیب‌اند.)
می‌گویيم: انتساب این سخن به امام مالک مشهور است، ولی عبارت آخر آن (وکل مصیب) از مواردی است که در روایات و منابعی که از آنها اطلاع دارم نیامده و بی‌پایه است.[2]
جز یک روایت که آن را هم ابونعیم در «الحلیة» (۳۳۲/۶) تخریج و تحقیق کرده و به مقداد بن داود که ذهبی نام وی را در «الضعفاء» آورده اسناد داده است. با این حال عبارت وی چنین است: «وَ كُلٌّ عِنْدَ نَفْسِهِ مُصيبٌ» (و هر کسی بنا به نظر خود درست می‌گوید.) عبارت «عند نفسه» دلالت دارد بر آنکه این روایت «المدخل» ساختگی است؛ با روایتی هم که راویان موثّق از امام مالک نقل می‌کنند که «حق یکی بیش نیست و تعدد نمی‌پذیرد» در تضاد است و همین را، همهٔ پیشوایان از صحابه و تابعین گرفته تا ائمهٔ اربعه و دیگران گفته‌اند. ابن عبدالبر (۸۸/۲) می‌گوید: اگر صواب و درستی، در دو راه ضد هم می‌بود بعضی از پیشوایان بعضی دیگر را در اجتهاد، قضاوت و فتوایشان به خطا منسوب نمی‌کردند. بنابراین درست بودن چیزی و در عین حال درست بودن ضد آن، قابل قبول نیست و شاعر چه نیک گفته است:

إِثباتُ ضِدَّيْنِ مَعاً في حالٍ   أَقْبَحُ ما يَأْتي مِنَ الْمُحالِ

(ثابت کردن دو ضد در آن واحد، محال است.)

چنانچه گفته شود: اگر باطل بودن این روایتِ منسوب به امام ثابت شده است پس چرا امام مالک، منصور را از اینکه مردم را بر (عمل به) کتاب (موطأ) گرد آورد بازداشت و

۱- ابن عبدالبر، جامع بیان العلم (۸۹/۲).
۲- رک: «الانتقاء» اثر ابن عبدالبر (۴۱)؛ «کشف المغطا فی فضل الموطأ» حافظ ابن عساکر (ص ۶ و ۷)؛ «تذکرة الحفاظ» ذهبی (۱۹۵/۱).

نسبت به این خواستهٔ وی پاسخ نداد؟

می‌گویم: بهترین روایتی که در این باره یافته‌ام روایتی است که حافظ ابن‌کثیر در «شرح اختصار علوم الحدیث» (ص ۳۱) آورده که امام مالک فرمود: «انَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا و اطَّلَعُوا عَلی أَشْیاءَ لَمْ نَطَّلِعْ عَلَیْها» (مردم از اموری اطلاع دارند (و به احادیثی دست‌رسی دارند) که ما از آنها اطلاع نیافته‌ایم.) به گفتهٔ ابن‌کثیر این سخن نشانهٔ کمال دانش و انصاف اوست. پس ثابت می‌شود که اختلاف همه‌اش، مایهٔ شر و فتنه است و هیچ رحمتی در آن نیست. در اختلاف، آنچه راکه سبب مؤاخذه آدمی می‌شود می‌توان اختلاف در تعصب مذهبی برشمرد و آنچه را که سبب مؤاخذه نمی‌شود اختلاف صحابه و پیروان ایشان از ائمه می‌توان دانست. خداوند ما را در زمرهٔ ایشان محشور گرداند و توفیق تبعیت از آنان را ارزانی فرماید. بدین ترتیب معلوم می‌شود که اختلاف صحابه غیر از اختلاف مقلدان است و خلاصهٔ کلام آن‌که صحابه در مواردی اضطراری اختلاف می‌ورزیده‌اند لیکن با این وجود، اختلاف را زشت و ناروا برمی‌شمرده‌اند و چنانچه گریزی از آن می‌یافتند از چنگش می‌گریختند. مقلدان با آن‌که می‌توانند از بخش مهمی از اختلافات رهایی یابند، باز هم اتفاق نمی‌کنند و در آن نمی‌کوشند بلکه بر اختلافات خود پای می‌فشارند. لذا میان این دو قسم اختلاف، چه بسیار تفاوت است!

این، بیان تفاوت بود از جهت سبب؛ امّا بیان آن از جهت تأثیری که دارد واضح‌تر است. صحابه با همهٔ اختلافات مشهوری که در فروع با هم داشتند شدیداً مراقب حفظ وحدت بودند و از هر آنچه که موجب تفرقه می‌شد دوری می‌گزیدند. در میانشان بودند کسانی که بلند بسم‌الله گفتن را جایز می‌دانستند و کسانی که آن را روا نمی‌دانستند یاکسانی که افراشتن دست (رفع یدین) را مستحب می‌دانستند، نیز کسانی که آن را مستحب به شمار نمی‌آوردند و یا کسانی که با دست زدن به همسر خود، وضو را باطل می‌انگاشتند و کسانی که باطل نمی‌دانستند. با همهٔ اینها همگی آنان پشت سر یک امام نماز می‌گزاردند و هیچ یک به خاطر اختلاف مذهبی با امام ازگزاردن نماز پشت سر وی خودداری نمی‌کرد.

امّا وضع مقلدان کاملاً برعکس است. از جملهٔ آثار اختلاف در میان آنان این است که در بزرگترین رکن دین پس از شهادتین -که نماز باشد- دچار تفرقه و چند دستگی شده‌اند و از

اینکه همگی پشت‌سر یک امام نماز بگزارند اکراه دارند؛ با این جحت که نماز امام باطل است، یا حداقل این که گزاردن نماز پشت سر وی به سبب اختلاف مذهبی مکروه است. این را هم ما دیده و شنیده‌ایم، هم دیگران.[۱] چگونه ممکن است افرادی متوجه این نکته نشده باشند حال آن که کتاب‌های برخی از مذاهب مشهور، امروز به صراحت دم از کراهت و بطلان نماز می‌زنند. از نتایج آن نیز این است که چهار محراب در یک مسجد جامع می‌بینی که امامان چهار مذهب پیاپی در آن نماز می‌گزارند؛ عده‌ای از مردم را هم می‌بینی که به انتظار امام خود ایستاده‌اند؛ در حالی که امام مذهب دیگر با مردمِ (هم‌مذهب خود) به نماز ایستاده است! نزد گروهی از مقلدان، اختلاف به بالاتر از این هم رسیده، که از جملهٔ آن منع ازدواج پیروان حنفی و شافعی با هم بود. بعدها یکی از علمای مشهور حنفی ملقب به «مفتی‌الثقلین» فتوایی صادر کرد و اجازهٔ ازدواج مرد حنفی با زن شافعی را داد. دلیل آن را هم چنین بیان کرد که حکم وی همچون حکم اهل کتاب است.[۲] مفهوم این سخن ـ و پیداست که مفهوم مخالف کتاب‌های فقهی از نگاه پیروانِ مذهب حنفی معتبر است ـ این است که عکس آن، یعنی ازدواج مرد شافعی مذهب با زن حنفی مذهب جایز نیست، همانگونه که ازدواج اهل کتاب با زن مسلمان جایز نمی‌باشد!!

این، دو نمونه از نمونه‌های فراوانی است که اثر سویی راکه نتیجه‌ی اختلاف متأخران و اصرارشان بر آن است برای انسان خردمند روشن می‌سازد. درست برعکس اختلاف سلف که هیچ اثر سویی برای امت در بر نداشت.

بدین لحاظ آنان بدور از آنند که آیات نهی از تفرقه در دین - برخلاف متأخران - شامل حال آنان می‌شود. خداوند همگی را به صراط مستقیم خود هدایت فرماید. ای کاش گزند اختلافات یاد شده، تنها متوجه خودشان می‌شد و به امت دعوت[۳] نمی‌رسید؛ در آن صورت

۱- ر.ک: فصل هشتم کتاب «مالایجوز فیه الخلاف» (صص ۶۵-۷۲) که نمونه‌های زیادی در آن خواهید دید.

۲- البحر الرائق.

۳- مقصود از امت دعوت، تمام غیر مسلمانانی هستند که باید از طریق دعوت با اسلام آشنا شوند و سپس برحسب اختیار خود آن را بپذیرند یا نپذیرند. متقابلاً مسلمانانی که دین اسلام را پذیرفته‌اند، امت هدایت نامیده می‌شوند.

گرفتاری‌ها اندکی آسان می‌شد. این حادثهٔ شوم آسیب‌های فراوانی به همراه داشته است. متأسفانه این ضرر به غیرمسلمانان در بیشتر کشورها سرایت نموده و آنان را به خاطر ملاحظهٔ این اختلافات از ورود به دین خدا به صورت دسته دسته بازداشته است؛ در کتاب «ظلام من الغرب» اثر استاد فاضل محمد غزالی (ص ۲۰۰) چنین آمده: «در کنفرانسی که در دانشگاه پرینستون آمریکا برگزار شد یکی از سخنرانان سؤالی مطرح کرد. این گونه سؤالات بیشتر از جانب مستشرقان و افرادی که به مطالعهٔ نواحی اسلامی اهتمام دارند مطرح می‌شود: «مسلمانان باکدام تعالیم در جهان ظهور پیدا می‌کنند تا معرف اسلامی باشند که به سوی آن دعوت می‌کنند؟ آیا با تعالیم اسلام آن‌گونه که سنیان فهمیده‌اند؟ یا با تعالیمی که شیعهٔ امامیه و زیدیه دریافته‌اند؟ همگی میانِ خود در آنچه دارند باز اختلاف می‌ورزند. گاه گروهی از آنان در مسئله‌ای ممکن است تفکری تقریباً نو و مدون داشته باشد در حالی که گروه دیگری اندیشه‌ای کهنه و تنگ‌نظرانه دارد. خلاصه آن که داعیان اسلام امروزه، دعوت شدگان را در حیرت و سرگشتگی رها می‌کنند؛ چراکه آنان خود نیز در حیرت و سرگشتگی بسر می‌برند.»[1]

در مقدمهٔ رسالهٔ «هدیة السلطانِ الی مسلمی بلاد یابان» اثر علامه محمد سلطان معصومی آمده که «از طرف مسلمانان ژاپنی شهرهای توکیو و اوزاکا در خاور دور سؤالی از من شد که حقیقت دین اسلام چیست؟ معنی مذهب چیست؟ وکسی که به دین اسلام تشرف می‌یابد آیا لازم است به یکی از مذاهب چهارگانه درآید؟ تکلیف وی چیست؟ آیا لازم است وی مالکی شود یا حنفی یا شافعی یا اینکه لازم نیست؟...

هنگامی که جمعی از روشنفکران ژاپنی پس از مطالعه کردن خواستند به دین اسلام و دایرهٔ ایمان مشرف شوند اختلافی بزرگ و نزاعی وخیم رخ داد؛ این موضوع را باگروهی از مسلمانان ساکن در توکیو در میان گذاشتند. عده‌ای از آنان که از هند بودند گفتند: باید مذهب امام ابوحنیفه را برگزینند، چراکه این مذهب، چراغ امت اسلام است. جمعی از اهالی اندونزی نیز گفتند که آنان باید شافعی شوند! خلاصه ژاپنی‌ها که سخنان متناقض آنان را شنیدند تعجب فراوان کردند و از قصد خود در حیرت افتادند تا سرانجام مسئله مذهب سدّی

۱- نوشته‌های فراوان غزالی در این ایام همچون کتابی که اخیراً تحت عنوان «السنة النبویه بین اهل الفقه و أهل الحدیث» منتشر کرده نشان می‌دهند که او خود جزو این دعوتگران است.

شد بر سر راه اسلام آوردنشان.

۳- عده‌ای دیگر گمان می‌برند که دعوت به تبعیت از سنت و نپذیرفتن اقوال مخالف ائمه با سنت، به معنای ترک سخنان ائمه و بهره نجستن از اجتهادات و آرائشان بطور مطلق است. در جواب باید گفت که این گمان نه تنها درست نیست بلکه به وضوح باطل است. چنانکه از گفته‌ها و نوشته‌های قبلی ما پیداست، همه خلاف این را اثبات می‌کنند. تمام آنچه که ما بدان دعوت می‌کنیم این است دین را در مذهب خلاصه نکنیم و به مذهب جایگاهی همسان با کتاب و سنت ندهیم. به طوری که در تنازع و یا به هنگام قصد استنباط احکام جدید برای مسایل مستحدثه تنها به مذهب رجوع می‌شود، آن گونه که در این زمان نیز چنین می‌کنند و براساس آن، احکام جدید احوال شخصیه[1] و غیره را وضع می‌کنند، بدون آنکه دربارهٔ آن به کتاب و سنت مراجعه کنند تا درست را از نادرست و حق را از باطل تشخیص دهند.

آنان بر همان طریق «إختلافهم رحمةٌ» می‌مانند و گمان دارند که با این روش از یُسر و آسانی و مصلحت تبعیت کرده‌اند. سلیمان تیمی - خدایش رحمت کند - چه خوب گفته است:

«إنْ أَخَذْتَ بِرُخْصَةِ كُلِّ عالِمٍ اجْـتَمَعَ فـيكَ الشَّرُّ كُـلُّهُ»

(اگر آسان‌گیری‌های همهٔ عالمان را بگیری همهٔ بدی‌ها در تو جمع می‌شود.)

ابن عبدالبر (۲/۹۱-۹۲) آن را روایت نموده و ذیل آن نوشته است: «این اجماعی است که در آن مخالفتی نمی‌بینم». و این همان چیزی است که انکارش می‌کنیم و چنانکه می‌بینی موضع ما مطابق اجماع است.

امّا رجوع به اقوال ائمه و استفاده و استعانت از آن اقوال برای فهم درست آنچه مورد اختلاف است و نصّی در کتاب و سنت برای آن نیست و یا آنچه که نیاز به توضیح دارد مطلبی است که منکرش نیستیم، بلکه بدان سفارش و تشویق هم می‌کنیم؛ چون، برای آنان که راه هدایت را به وسیلهٔ قرآن و سنت می‌پویند فوایدی در بر دارد.

علامه ابن عبدالبر (۲/۱۷۲) چنین می‌گوید: ای برادر! حفظ اصول و عنایت بدان بر تو

۱- احوال شخصیه مجموع صفات انسان که به اعتبار آنها یک شخص در اجتماع دارای حقوق شده و آن حقوق را اجرا می‌کند مانند تابعیت، ازدواج، اسم، اقامتگاه، اهلیت و غیره (ترمینولوژی حقوق/ دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی). (مترجمان)

واجب است و بدان که هر کس به حفظ سنن و احکام منصوص قرآن بپردازد و به اقوال فقیهان بنگرد، این عمل، کمکی خواهد بود برای اجتهاداتش و کلیدی برای توسعهٔ زاویهٔ دیدش و نیز تفسیری برای سنت‌های مجملی که معانی مختلف را در بر دارند. با این حال نباید از احدی از ایشان چنان تقلید کرد که از سنن در همه حال و بصور الزامی تقلید می‌شود. و نباید در اخذ آنچه که دانشمندان در رابطه با حفظ سنن و تدبر در آن سعی نموده‌اند برآسود، بلکه در جستجو و تفهم و نظرافکنی شایستهٔ اقتدایند و آنان را به سبب تلاش در آنچه که افاده کرده‌اند و بر آن دست یافته‌اند باید سپاس گفت و از آنان به خاطر درستی اکثر اقوالشان ستایش کرد. با این حال نباید از لغزش و خطا مبرّا ایشان دانست چنانکه آنان نیز خود را از آن مبرّا نمی‌دانستند. کسی که اینچنین باشد طالب متمسّک بدان چیزی است که سَلَف صالح بر آن بوده‌اند و وی بهره‌اش را دریافته و رشد خود را یافته است؛ چنین کسی تابع سنت رسول و راه صحابهٔ اوست.

امّا کسی که نظر نکند و از آنچه گفتیم رو بگرداند و با رأی خود با سنت مخالفت ورزد و بخواهد که آن سنت‌ها را تفسیر به رأی کند گمراه و گمراه کننده است؛ نیز آن کس که از این نکات غافل باشد و بدون علم به راه دشوار و پرمشقت فتوا وارد شود نابیناتر و گمراه‌تر از چنین شخصی است:

فَهذا الْحَقُّ لَيْسَ بِهِ خَفاءٌ فَدَعْني عَنْ بَنياتِ الطَّرِيقِ.

(این حق است و در آن خفایی نیست. پس از این شاخه بدان شاخه پریدن را رها کن.)

۴ - در اینجا و هم رایجی نزد بعضی از مقلدان وجود دارد که آنان را از پیروی سنتی که بیانگر خطاهای مذاهب است بازمی‌دارد و آن، این است که تبعیت از سنت، لازمه‌اش تخطئهٔ صاحب مذهب است. به گمان ایشان معنای تخطئه، طعن در امام است. لذا می‌گویند: وقتی که طعن دربارهٔ فردی از مسلمانان جایز نیست چگونه در مورد یکی از ائمهٔ ایشان جایز خواهد بود؟!

جواب:

این برداشت باطل است. علتش نیز باز ماندن از تفقه در سنت می‌باشد وگرنه چگونه مسلمان عاقل چنین چیزی را تصور می‌کند؟ در حالی که رسول خدا ﷺ خود فرمود: «إذا حَكَمَ الْحاكِمُ فَاجْتَهَدَ فَأصابَ فَلَهُ أجْرانِ و إذا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ فَأخْطَأَ فَلَهُ أجْرٌ واحِدٌ»[1] (هرگاه حاکم

۱- بخاری و مسلم.

قضاوت کند و در اجتهادش به حقیقت دست یابد دو اجر دارد و چنانچه قضاوت کند و مرتکب خطا شود دارای یک اجر خواهد بود.) این حدیث، عکس برداشت مزبور را می‌رساند و بطور وضوح و بدون اغماض بیان می‌دارد که معنی «أَخْطَأَ فُلانٌ»[۱] در شرع «أُثِیبَ فلانٌ أجراً واحداً»[۲] است. پس وقتی کسی به سبب خطایش در رأی یک اجر می‌برد نباید گمان رود که از به خطا منسوب کردنش طعن زدن به وی مراد باشد. بی‌شک چنین توهمی باطل است و بازگشت از آن برای کسی که در آن وامانده است واجب. والّا خود وی، کسی خواهد بود که به مسلمانان - و نه افراد عادی ایشان بلکه به پیشوایان بزرگ از صحابه و تابعین و ائمهٔ مجتهد و غیره - طعن زده است. ما به یقین می‌دانیم که بعضی از آن بزرگان، نظر بعضی دیگر را خطا می‌دانستند و برخی نیز دیدگاه برخی دیگر را رد می‌کردند.[۳] در این صورت آیا انسان خردمند از این قضیه چنین نتیجه می‌گیرد که «بعضی از آنان به بعضی دیگر طعنه می‌زده‌اند؟!»

در خبر صحیحی آمده که رسول خدا تأویل ابوبکر را برای خوابی که مردی دیده بود خطا دانست و فرمود: أَصَبْتَ بَعْضاً و أَخْطَأْتَ بَعْضاً[۴] (بخشی را درست گفتی و بخشی را خطا) آیا پیامبر خدا با این گفتهٔ خود به ابوبکر طعنه زده است؟!

از جمله اثرات سوء و شگفت این وهم بر افراد این است که مانع از اتباع سنتی خواهد بود که با مذهبشان مباینت دارد؛ زیرا به گمان آنان پیروی از سنت به مفهوم طعن در امام مذهب است؛ لیکن تبعیتشان از امام - هر چند خلاف سنت باشد - معنایش احترام و تعظیم اوست! لذاست که بر تقلید از امام اصرار می‌ورزند تا بلکه از این «طعن موهوم» بگریزند.

این افراد فراموش کرده‌اند - و نمی‌گویم خود را به فراموشی زده‌اند - که به سبب این وهم، در دام چیزی بدتر از آنچه که از آن می‌گریختند افتاده‌اند. چنانکه اگر کسی به آنان بگوید: اگر اتباع، نشانهٔ احترام متبوع و مخالفت با وی نشانهٔ طعن در اوست، چگونه به خود اجازه می‌دهید که با سنت پیامبر مخالفت ورزید و از تبعیتش روگردان شوید تا شاید بدین وسیله از امام مذهب خود تبعیت کرده باشید؛ حال آن که امام، معصوم نیست؛ امّا به زعم شما طعن زدن به وی کفر به شمار می‌آید!! اگر مخالفت با امام نزد شما به طعن زدن به وی تعبیر می‌شود پس در این صورت

۱- فلان خطا کرد.	۲- به فلان یک اجر داده شد.

۳- ر.ک: سخن امام مزنی که پیشتر آمد و نیز سخن ابن رجب.

۴- بخاری و مسلم، در مورد سبب و منابع آن رک: سلسلة الأحاديث الصحيحه ص ۱۲۱.

مخالفت با پیامبر نه تنها طعن بلکه آشکاراکفر است که از آن به خدای متعال پناه می‌بریم.

چنانچه کسی این مطلب را به آنان گوشزد کند به حتم جوابی برایش نخواهند داشت، جز سخنی که بارها از برخی از آنان شنیده‌ایم. «همانا ما سنت را به خاطر اطمینان به امام مذهب ترک کرده‌ایم، چون او از ما به سنت داناترست.»

ما به این سخن، از چندین جنبه می توانیم پاسخ بگوییم. مسلّماً بیان همهٔ آنها موجب اطالهٔ کلام خواهد شد لذا تنها به ذکر یک مورد بسنده می‌کنیم و به اذن خدا جواب قاطعی به آنان خواهد بود و آن این که فقط امام مذهبتان نیست که از شما به سنت آگاهتر است. دهها و صدها امام داناتر و آگاهتر از ایشان به سنت وجود دارند. اگر سنت صحیحی خلاف مذهبتان باشد و یکی از ائمه آن سنت را بپذیرد در این صورت اخذ و پذیرش آن سنت بر شما واجب خواهد بود. بنابراین سخنی راکه یاد نمودید در این جا اعتبار خود را از دست خواهد داد؛ چون با این وصف مخالفانتان معارضانه به شما خواهند گفت که: همانا ما این سنت را به خاطر اطمینان به امامی که آن را اخذکرده پذیرفته‌ایم؛ زیرا اتّباع وی به دلیل تبعیتش از سنت شایسته‌تر از اتباع کسی است که با سنت مخالفت دارد. این نکته‌ای است آشکار که - ان‌شاءالله - برای کسی مبهم نخواهد بود.

لذا می توانم بگویم که این کتاب به دلیل آنکه سنت‌های ثابت پیامبر را در مورد کیفیت نماز جمع آوری نموده، احدی را در ترک عمل بدان عذری نخواهد ماند. در آن، مطلبی که علما بر ترکش اتفاق نظر دارند نیامده -که چنین امری هم از آنان بعید است - هیچ مسئله‌ای در آن نیامده مگر اینکه گروهی از علما از آن سخن به میان آورده‌اند. کسی هم که از آن سخن نگفته باشد معذور است و اجری خواهد برد؛ زیرا ممکن است که در آن باره نصی به وی نرسیده باشد، یا آنکه رسیده لیکن به سبب تعذّرات مشهوری که نزد علماست به گونه‌ای باشد که نتوان براساس آن اقامهٔ حجت نمود. امّا آن کس که بعد از امام متبوع، برایش نصی به اثبات برسد نه تنها هیچ عذر و یا بهانه‌ای در پیروی از آن برایش نخواهد ماند، بلکه اتباع نص پاک بر وی واجب خواهد شد. مقصود از این مقدمه نیز تنها همین نکته است. خداوند می‌فرماید: ﴿يا أَيُّها الَّذينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلهِ وَ لِلرَّسولِ إِذَا دَعاكُم لِمَا يُحْيِيكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرونَ﴾[1] (ای اهل ایمان! چون خدا و رسولش شما را به ایمان دعوت می‌کنند

۱- انفال، ۲۴.

اجابت کنید تا به حیات ابدی برسید و بدانید که خدا میان شخص و قلب او حایل است و همه به سوی او محشور خواهید شد.) خداوند حق را بیان می‌کند و راه را نشان می‌دهد و او بهترین مولا و یاری دهنده است. درود و سلام بر محمد ﷺ و آل و اصحابش باد.

الحمدلله رب العالمین

محمّد ناصرالدین ألبانی

دمشق ۱۳۸۱/۵/۲۰ ه.ق.

استقبال کعبه

هرگاه رسول خدا ﷺ قصد گزاردن نماز واجب یا نافله (مستحب) را داشت، رو به قبله می‌ایستاد[1] و به شخصی که نمازش را درست نمی‌گزارد امر کرد که «إذا قُمْتَ إِلىَ الصَّلاةِ فَأَسْبِغِ الْوضُوءَ ثُمَّ اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ فَكَبِّرْ»[2] (هرگاه خواستی به نماز برخیزی وضو را کامل بگیر، سپس رو به قبله بایست و تکبیر بگو.) در سفر نمازهای نافله و وتر را بر مرکبش می‌گزارد، به طوری که مرکب به هر سو، شرق و غرب او را می‌برد.[3] خداوند فرمود: ﴿فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ﴾[4] (به هر سو که رو کنید آنجا روی خداست.) گاهی هم که می‌خواست نماز نفل بگزارد و سوار بر شتر بود، سرِ شتر را به طرف قبله برمی‌گرداند و تکبیر می‌گفت و سپس به هر سو که مرکبش رو می‌کرد نماز می‌گزارد؛[5] با اشارهٔ سر بر روی مرکبش رکوع و سجود می‌کرد، لیکن در سجود سرش را بیشتر خم می‌نمود.[6] هرگاه قصد گزاردن نماز واجب را داشت، پایین

۱- این نکته مطلبی است که به خاطر تواترش قطعی است. لذا نیازی به تحقیق و بررسی منابعِ آن نبود.

۲ و ۳- بخاری و مسلم و سراج آن را آورده‌اند و در «الارواء» (۲۸۹ و ۵۸۸) هم تحقیق شده است.

۴- بقره، ۱۱۵.

۵- ابوداود و ابن حبان در «الثقات» (۱۲/۱) و ضیاء در «المختارة» با سند حسن آن را آورده‌اند و ابن السکن آن را صحیح دانسته و ابن ملقن در «خلاصة البدر المنیر» (۱/۲۲) و پیش از ایشان عبدالحق اشبیلی در «أحکام» (شماره ۱۳۹۴ با تصحیح و تحقیق نگارنده) آن را آورده‌اند. احمد نیز طبق آنچه ابن هانی از وی «در مسائلش» (۶۷/۱) نقل کرده همین را گفته است.

۶- احمد و ترمذی روایت کرده‌اند و ترمذی صحیحش دانسته است.

می‌آمد و رو به قبله می‌ایستاد.[۱] اما در نماز به هنگام خوف شدید، حضرت این سنت را برای امتش وضع کرد که پیاده یا سواره رو به قبله یا غیر آن نماز بگزارند.[۲] و فرمود: «إِذَا اخْتَلَطُوا فَإِنَّمَا هُوَ التَّكْبِيرُ وَ الْإِشَارَةُ بِالرَّأْسِ (اگر - در جنگ با دشمن - درآمیختند تنها تکبیر و اشاره با سر کافی است.)[۳] و فرمود: «ما بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ قِبْلَةٌ»[۴] (ما بین مشرق و مغرب قبله است.)

جابر نقل می‌کند که با رسول خدا ﷺ هم‌سفر بودیم که ناگاه ابری آسمان را فراگرفت؛ به جستجوی قبله پرداختیم؛ در تعیین سمت و سوی قبله اختلاف پیدا کردیم. لذا هر کدام از ما جداگانه نماز گزارد. هر یک از ما جلوِ خود خطی برای تعیین جهت کشید، چون صبح شد و آفتاب سر زد به آن نگاه کردیم متوجه شدیم که به طرف قبله نماز نگزارده‌ایم. موضوع را با پیامبر مطرح کردیم ما را به اعادهٔ نماز امر نکرد و فرمود: «قَدْ أَجْزَأَتْ صَلاتُكُمْ»[۵] (همین نمازتان کفایت می‌کند.) پیش از آنکه آیهٔ تغییر قبله (قَدْ نَرىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّماءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضاها فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ»[۶] نازل شود، پیامبر اسلام رو به بیت المقدس نماز می‌گزارد و از آن به بعد رو به کعبه نماز می‌خواند. مردم در مسجد قبا به نماز صبح ایستاده بودند که ناگهان مردی نزد آنان آمد و خبر داد که امشب بر پیامبر آیه‌ای نازل شده که امر به استقبال کعبه کرده است. پس به کعبه رو کنید. آنان هم در حالی که رو به بیت المقدس داشتند به طرف کعبه چرخیدند. [امامشان نیز با آنان به طرف کعبه چرخید.][۷]

قیام

۱- بخاری و احمد. ۲- بخاری و مسلم.

۳- بیهقی آن را با سند صحیحین نقل کرده است.

۴- ترمذی و حاکم روایت کرده و صحیح دانسته‌اند.

۵- دار قطنی، حاکم، بیهقی، ترمذی، ابن‌ماجه و طبرانی آن را روایت کرده‌اند و در «الارواء» (۲۹۶) هم تخریج و تحقیق شده است.

۶- بقره، ۱۴۴ (هر آینه دیدیم گردش روی تو را به سوی آسمانها، همانا خواهیم گردانید تو را به سوی قبله‌ای که از آن راضی باشی. پس بگردان رویت را به سوی مسجد الحرام).

۷- بخاری، مسلم، احمد، سراج و طبرانی (۲/۱۰۸/۳) و ابن سعد (۲۴۳/۱) آن را آورده‌اند. در «الارواءِ» (۲۹۰) هم تحقیق شده است.

پیامبر در نماز واجب و غیرواجب بنابه امتثال از آیهٔ ﴿قُومُوا لِلّهِ قَانِتِينَ﴾[۱] (فروتنانه برای خدا (در نماز) بایستید) می‌ایستاد. امّا در سفر، نماز مستحب را بر مرکب می‌گزارد.

برای امتش به عنوان سنت مقرر کرد که در هنگام ترس شدید ایستاده یا سواره می‌توانند نماز بگزارند - چنانکه توضیحش گذشت - خداوند متعال می‌فرماید: ﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطىٰ[۲] وَ قُومُوا لِلّهِ قَانِتِينَ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالاً أَوْ رُكْبَاناً فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَالَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾[۳] (نمازها و نماز میانه (عصر) را بر پای دارید و فروتنانه برای خدا (در نماز) بایستید و اگر بیمناک بودید پیاده یا سواره به جا آورید و چون بیاسودید خدا را یاد آرید، آنسان که بر شما بیاموخت چیزهایی راکه نمی‌دانستید.)

همچنین پیامبر در مرضی که منجر به رحلتش از دنیا شد نشسته نماز گزارد.[۴] یک بار دیگر نیز به همین صورت نماز گزارد؛ زمانی که از بیماری در رنج بود و مردم پشت سرش ایستاده نماز می‌گزاردند، وی به آنان اشاره کرد که بنشینند. آنان هم نشستند. وقتی نماز پایان یافت فرمود: «إِنْ كِدْتُمْ آنِفاً لَتَفْعَلُونَ فِعْلَ فارسَ و الرُّوم، يَقومُونَ عَلى مُلُوكِهِمْ و هُمْ قُعودٌ. فَلا تَفْعَلوا، إِنَّما جُعِلَ الْإمامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ فَإذاَ رَكَعَ فَارْكَعُوا و إذا رَفَعَ فَارْفَعُوا و إذا صَلَّى جالِساً فَصَلُّوا جُلُوساً أَجْمَعونَ»[۵] (لحظاتی قبل نزدیک بود عمل مردم ایران و روم را مرتکب شوید که در مقابل شاهان خود می‌ایستند، در حالی که آنان نشسته‌اند. این کار را نکنید. امام برای اقتداست به او. پس اگر رکوع کرد رکوع کنید و چون برخاست برخیزید و اگر نشسته نماز گزارد نشسته نماز بگزارید.)

نماز شخص مریض در حال نشسته

۱- بقره، ۲۳۸.

۲- بنابر قول صحیح همگی علما از جمله ابوحنیفه و دو یار مشهورش منظور از صلاةالوسطی، نماز عصر است و ابن‌کثیر در تفسیرش احادیث مربوط به آن را آورده است.

۳- بقره ۲۳۸-۲۳۹.

۴- ترمذی آن را آورده و صحیح دانسته است. احمد نیز روایتش کرده.

۵- مسلم و دیگران روایتش کرده‌اند. در کتابم (ارواء الغلیل) تحقیق شده است (۳۹۴).

عمران ابن حصین روایت می‌کند که: بیماری بواسیر داشتم. از رسول خدا در مورد کیفیت نمازم پرسیدم. فرمود: «صَلِّ قائماً فَإنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقاعِداً فَإنْ لم تَسْتَطِعْ فَعَلیٰ جَنْبٍ»[۱] (ایستاده نماز بگزار، اگر نتوانستی، نشسته، باز اگر نتوانستی بر روی پهلو) باز روایت می‌کند که از پیامبر دربارهٔ نماز نشسته پرسیدم فرمود: «مَنْ صَلَّی قائماً فَهُو أفْضَلُ و مَنْ صَلَّی قاعِداً فَلَهُ نِصْفُ أجْرِ الْقائِمِ و مَنْ صَلَّی نائماً (و في روايةٍ: مُضْطَجِعاً) فَلَهُ نِصْفُ أجْرِالْقاعِدِ».[۲] (کسی که ایستاده نماز بگزارد بهتر است و اگر نشسته نماز گزارد نیمی از اجر ایستاده را دارد و اگر درازکشیده (و در روایتی: خوابیده به پشت) نماز گزارد، نیمی از اجر نشسته را دارد.) که مراد از اینها احوال شخص مریض است.

أنس - خدا از او خشنود باد - روایت کرده که: رسول خدا به عده‌ای که به خاطر بیماری، نشسته نماز می‌گزاردند فرمود: «إنَّ صَلاةَ الْقاعِدِ عَلَی النِّصْفِ مِنْ صَلاةِ الْقائِمِ»[۳] (به نماز نشسته، نصف ثواب نماز ایستاده تعلق می‌گیرد.) حضرت از مریضی عیادت کرده دید که بر بالش نماز می‌گزارد. بالش راگرفت و دور انداخت؛ شخص مریض تکه چوبی را برداشت تا بر آن نماز بگزارد (روی آن سجده کند)، پیامبر آن را نیز دور انداخت و فرمود: «صَلِّ عَلَی الأرْضِ إنِ اسْتَطَعْتَ و إلّا فأومِ إيماءً واجْعَلْ سُجُودَكَ أخفَضَ مِنْ رُكوعِكَ»[۴] (اگر توانستی بر زمین نماز بگزار وگرنه با اشاره سرت را به هنگام سجود کمی پائین تر از رکوعت بگیر.)

نماز در کشتی

از رسول خدا ﷺ دربارهٔ چگونگی نماز گزاردن در کشتی سؤال شد، فرمود: «صَلِّ قائماً

۱- بخاری، احمد و ابوداود آن را آورده‌اند. خطابی گوید: مراد از حدیث عمران، مریضی است که نماز فرض می‌گزارد و می‌تواند تحمل کند و با زحمت روی پا بایستد، لذا اجر نشسته نصف اجر ایستاده است. این برای تشویق وی به ایستادن می‌باشد؛ هر چند نشستن اشکال ندارد. حافظ در «الفتح» (۴۶۸/۲) می‌گوید: این توجیهی است پذیرفتنی.

۲- همان.

۳- احمد و ابن ماجه با سند صحیح آن را روایت کرده‌اند.

۴- طبرانی، بزار، ابن سماک در کتابش «الحدیث» (۲/۶۷) و بیهقی آن را آورده‌اند. سند آن صحیح است به طوری که در «الصحیحه» بیان کرده‌ام (۳۲۳).

إلّا أنْ تَخافَ الْغَرَقَ»[1] (اگر ترس غرق شدن نداشتی ایستاده نماز بگزار) و هنگامی که حضرت پیر شده بود و به سن کهولت رسیده بود عمود یا ستونی در نمازگاهش گذاشته بود و بدان تکیه می‌کرد.[2]

ایستادن و نشستن در نماز شب

پیامبر شبی را - به طور کامل - ایستاده و شبی را به همین گونه، نشسته نماز می‌گزارد. هرگاه قرائت را ایستاده می‌خواند، ایستاده هم به رکوع می‌رفت و هرگاه نشسته آن را می‌خواند، نشسته به رکوع می‌رفت.[3]

گاهی هم که نشسته نماز می‌گزارد، قرائتش را نشسته می‌خواند و هنگامی که به اندازه‌ی سی یا چهل آیه از قرائتش باقی می‌ماند، برمی‌خاست و آن را می‌خواند. سپس به رکوع و سجده می‌رفت. در رکعت دوم نیز همین کار را تکرار می‌کرد.[4] سنن و نوافل را در پایان عمرش حدود یک سال قبل از درگذشت، هنگامی که پیر شده بود نشسته می‌گزارد.[5] و چهار زانو می‌نشست.[6]

نماز با کفش و دستور بدان

حضرت گاهی با پای برهنه و گاهی نعلین در پا نماز می‌گزارد.[7] این عمل را برای امتش مجاز اعلام نمود و فرمود: «إذا صَلیَّ أَحدُکُمْ فَلْیَلْبَسْ نَعْلَیْهِ أولِیَخْلَعْهُمَا بَیْنَ رِجْلَیْهِ و لایُؤْذي بِهِما

۱- بزار (۶۸) و دار قطنی و عبدالغنی مقدسی در «السنن» (۲/۸۲) آن را آورده‌اند. حاکم نیز صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست. فایده: حکم نماز خواندن در کشتی شامل نماز خواندن در هواپیما نیز می‌شود. در صورت امکان باید ایستاده بخواند، وگرنه به صورت نشسته و با اشارهٔ سر برای رکوع و سجده نماز بخواند.

۲- ابوداود و حاکم روایت کرده‌اند. همچنین حاکم و ذهبی صحیحش دانسته و آن را نگارنده در «الصحیحة» (۳۱۹) و «الإرواء» (۳۸۳) تحقیق و تخریج نموده است.

۳- مسلم و ابوداود.

۴- بخاری و مسلم.

۵- مسلم و احمد.

۶- نسائی و نیز ابن خزیمه در «صحیح» خود (۲/۱۰۷/۱) و عبدالغنی مقدسی در «السنن» (۱/۸۰) و حاکم آن را آورده‌اند؛ همچنین حاکم این روایت را صحیح دانسته و ذهبی نیز با وی موافق است.

۷- ابوداود و ابن ماجه آن را روایت کرده‌اند. این حدیث به گفتهٔ طحاوی متواتر است.

غَيْرَهُ»[1] (هرگاه یکی از شما نمازگزارد کفشهایش را بپوشد یا آن را از پایش درآورد و میان دو پایش قرار دهد و دیگری را نیازارد.) گاهی در مورد نماز باکفش تاکید می‌کرد و می‌فرمود: «خالِفوا الْيَهودَ فَإنَّهم لا يُصَلُّونَ في نِعالِهِمْ و لا خِفافِهِمْ»[2] (با یهود مخالفت کنید، زیرا آنان باکفشها و موزه‌هایشان نماز نمی‌گزارند).

چه بساگاهی کفشها را از پاهایش در حالی که در نماز بود درمی‌آورد و سپس به نمازش ادامه می‌داد. ابوسعید خدری روایت می‌کند که: روزی رسول خدا با ما نماز می‌گزارد. بخشی از نماز را خوانده بود که کفشهایش را کند و در طرف چپ خود گذاشت. مردم که این را مشاهده کردند، کفشهای خود را درآوردند. نماز که به پایان رسید حضرت پرسید: چرا کفشهایتان را درآوردید؟ گفتند: دیدیم که شما کفشهایتان را درآوردید، ما نیز کفشهایمان را درآوردیم. آن‌گاه پیامبر فرمود: «إنَّ جِبريلَ أتاني فأخْبَرَني أنَّ فيها قَذِراً (أوْ قالَ: أذىً و في رِوايةٍ: خُبْثاً) فَألْقَيْتُها، فَإذا جاء أحَدُكُمْ إلى الْمَسْجِدِ فَلْيَنْظُر في نَعْلَيْهِ، فَإنْ رَأىٰ فيها قَذِراً ـ او قال: أذىً و في الرواية الأخرى خُبثاً) فَلْيَمْسَحْهُما ولْيُصَلِّ فيهِما»[3] (جبرئیل آمد و به من خبر داد که کفشهایت آلوده است. لذاکفشهایم را درآوردم. هرگاه یکی از شما به مسجد آمد به کفشهایش نگاه کند، اگر در آن کثافت و پلیدی دید کفشها را تمیز کند و با آن نماز بگزارد.)

هرگاه که کفشها را می‌کند در طرف چپش می‌گذاشت[4] و می‌فرمود: «إذا صَلَّى أحَدُكُمْ فَلا يَضَعْ نَعْلَيْهِ عَن يَمينِهِ وَ لا عَن يسارِهِ فَتكونَ عَن يمينِ غيرِهِ، إلّا أن‌لا يَكونَ عَن يسارِهِ أحَدٌ و لْيَضَعْهُما بَيْنَ رِجْلَيْهِ[5]» (هرگاه یکی از شما نمازگزارد کفشهایش را در طرف راست خود نگذارد. هم‌چنین در سمت چپ خود نگذارد، زیراکه در سمت راست دیگری قرار خواهد گرفت، مگر آنکه در طرف چپ کسی نباشد والاّ آنها را میان پاهایش بگذارد.)

۱- ابوداود و بزار (۵۳ـ زوائد بزار) حاکم نیز آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافق است.

۲- ابوداود و بزار (۵۳ـ زوائد بزار) حاکم نیز آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافق است.

۳- ابوداود و ابن خزیمه آن را روایت نموده‌اند. حاکم علاوه بر روایت، آن را صحیح دانسته و ذهبی و نووی با وی موافقند. من نیز آن را در «الارواء» (۲۸۴) تخریج کرده‌ام.

۴- ابوداود، نسایی و نیز ابن خزیمه (۲۱۱۰/۱) با سند صحیح آن را آورده‌اند.

۵- ابوداود و ابن خزیمه آن را روایت نموده‌اند. حاکم علاوه بر روایت، آن را صحیح دانسته و ذهبی و نووی با وی موافقند. من نیز آن را در «الارواء» (۲۸۴) تخریج کرده‌ام.

نماز بر منبر

پیامبر یک بار بر سر منبر نماز گزارد (در روایتی آمده است که آن منبر دارای سه پله بود) پیامبر در حالی که روی منبر بود برخاست و تکبیر گفت؛ مردم نیز به دنبال وی تکبیر گفتند. در همان حال که روی منبر بود به رکوع رفت. سپس از رکوع برخاست و عقب عقب پائین آمد و پای منبر سجده کرد. بعد به جای اول برگشت و همان اعمال رکعت اول را باز تکرار نمود تا نمازش پایان یافت. بعد رو به مردم کرد و فرمود: «یا أَیُّها النَّاسُ إِنِّي صَنَعْتُ هٰذا لِتَأْتَمُّوا بِي و لِتَعَلَّمُوا صَلٰاتِي»[1] (ای مردم! این کار راکردم تا به من اقتدا کنید و نمازم را فرا بگیرید).

سُتره[2] و وجوب آن

پیامبر ﷺ نزدیک ستره می‌ایستاد به طوری که فاصله وی با دیوار سه ذراع بود[3] و در وقتی که به سجده می‌رفت فاصله‌اش با دیوار مسجدی بود که یک گوسفند می‌توانست از آن عبور کند[4] و می‌فرمود:

«لا تصل إلّا الی سترة و لا تَدَعْ اَحداً یَمُرّ بین یدیك فإن أبي فلتقاتله فإنَّ معه القرین».[5] (نماز نگزارید مگر آنکه ستره‌ای در جلو خود قرار دهید و نگذارید که کسی از مقابل نمازتان رد شود اگر نپذیرفت با وی درگیر شوید چون شیطان با اوست).

و می‌فرمود: «إذا صلی احدکم الی سترةٍ فلیدن منها لا یقطع الشیطان علیه صلاته»[6] (هرگاه یکی از شما رو به ستره نماز گزارد خود را بدان نزدیک کند تا شیطان بتواند نمازش را قطع کند). چه بسا پیامبر تلاش می‌کرد کنار ستونی که در مسجد بود نماز بگزارد.[7] و هر وقت در

۱- بخاری و مسلم؛ روایت آخری از مسلم و ابن سعد (۲۵۳/۱) است؛ در «ارواء» (۵۴۵) نیز تخریج شده است.

۲- آنچه نمازگزار آن را جلو خودش نهد اعم از تازیانه یا عصا (دهخدا).

۳- بخاری و احمد. ۴- بخاری و مسلم.

۵- ابن خزیمه در «صحیح»اش (۱/۹۳/۱) با سند جدید.

۶- ابوداود و بزار (ص ۵۴ ـ زوانده) و حاکم روایت کرده‌اند. حاکم صحیحش دانست و ذهبی و نووی موافق اویند.

۷- ستره برای امام و نیز شخص فرادیٰ ضروری است ولو آنکه در مسجدی بزرگ باشد. ابن هانی در «مسائله عن الامام رحمه» (۶۶/۱) گوید: رآنی أبوعبدالله (یعنی: الامام أحمد) یوماً و انا اهلی و لیس بین یدی ستره و

⇦

فضای باز نماز می‌گزارد و ستره‌ای درکار نبود نیزه‌ای در روبه‌روی خود قرار می‌داد. آنگاه مردم به وی اقتدا می‌کردند.[۱] و وی به سوی آن نماز می‌گزارد.[۲] گاهی شترش را می‌خواباند و از آن به عنوان ستره استفاده می‌کرد.[۳] و این به معنی گزاردن نماز در جای استراحت شتر نیست. چون وی از این کار ؟؟؟ می‌کرد. گاهی جهاز شتر را رو به روی خود می‌گذاشت و رو به قسمت بلند آن نماز می‌گزارد.[۴] و می‌فرمود: «**اذا وضع احدکم بین یدیه مثل مُؤْخِرَةِ الرحل فلیصلّ و لا یبالی مَن حرّ وراء ذلك**»[۵] (وقتی یکی از شما بلندی انتهای جهاز شتر را رو به خود قرار داد نماز بگزارد و به کسی که از پشت آن عبور می‌کند اعتنا نکند). یکبار حضرت از درختی به عنوان ستره استفاده کرده و گاهی از تخت خوابی که عایشه(رض) بر روی آن و زیر لحافی دراز کشیده بود به منظور ستره استفاده می‌کرد.[۶] رسول‌الله ﷺ نمی‌گذاشت که چیزی بین او و ستره حائل شود. به طوری که یکبار نماز که می‌گزارد گوسفندی می‌خواست از جلوی وی رد شود که پیامبر خود را آنقدر به دیوار نزدیک کرد که شکمش به دیوار چسبید و گوسفند هم از پشت وی رد شد.[۷]

یکبار وی نماز واجب می‌گزارد که دست راست را حلقه‌وار به سینه مبارکش چسباند. پس از نماز صحابه پرسیدند: آیا در نماز چیزی پیش آمد؟ فرمود: خیر ولی شیطان می‌خواست از مقابل من رد شود که من گردنش را طوری فشار دادم که سردی زبانش را بر دستم حس کردم. به خدا قسم به خاطر برادرم سلیمان علیه‌السلام ـ که تسلط بر اجنبه از معجزات او بود ـ بنده او را به یکی از ستونهیا مسجد می‌بستم تا سخرهٔ کودکان مدینه شود. پس نباید

⇦ کنت معه فی المسجد الجامع فقال لی استتر بشیءٍ. فاستترت یرحل. می‌گویم: در این اشاره مستفاد می‌شود که وی در اتخاذ ستره بین مسجد کوچک یا بزرگ تفاوتی قائل نیست. و این آن چیزی است که نمازگزاران (از ائمه مساجد گرفته تا دیگران در همهٔ بلاد اسلامی درباره‌اش کوتاهی می‌کنند). حتی در سعودیه که برای بار اول در رجب امسال فرصت طواف پیداکردم این مسأله را دیدم. بر علما واجب است که مردم را آگاه کنند و تشویقشان کنند و احکام دین‌شان را برایشان روشن سازند و این شامل حرمین شریفین نیز می‌شود.

۱- بخاری و مسلم و ابن ماجه. ۲- بخاری و احمد. ۳- همان.

۴- مسلم و ابن خزیمه (۲/۹۲) و احمد. ۵- مسلم و ابوداود.

۶- نسایی و احمد با سند صحیح.

۷- بخاری و مسلم و ابویعلی (۱۱۰۷/۳ ـ چاپ المکتب الاسلامی).

گذاشت که احدی بین فرد نمازگزار و قبله‌اش حائل شود.[۱]

همچنین پیامبر فرموده است: هرگاه یکی از شما نمازگزارد و ستره‌ای در برابرش نهاد و کسی خواست که از مقابل وی عبور کند. با زدن دست بر سینه وی، او را از این کار بازدارد (و در روایتی آمده که تا دوبار او را براند) و اگر اباکرد با او درگیر شود چون او شیطان است.[۲]

و نیز فرموده است: اگر کسی که از مقابل نمازگزار عبور می‌کند می‌دانست که چه کار بدی مرتکب می‌شود چهل روز اگر آبی منتظر بایستد تا نماز شخص تمام شود برایش بهتر از آن است که از جلوی وی عبور کند.[۳]

آنچه سبب قطع نماز می‌شود

پیامبر مـی‌فرمود: یقطع صلاةَ الرجل اذا لم یکن بین یدیه کآخرة الرحل: المرأة الی نص بـه و الحمار و الطلب الأسود. قال ابوذر: قلتُ یا رسول‌الله ما بال الأسود من الأحمزه فقال الکلبُ الأسود شیطان.[۴]

هرگاه در پیش روی نمازگزار ستره‌ای به بلندی آخر جهاز شتر نباشد و زنی بالغ یا الاغ و یا سگی سیاه از مقابل وی عبور کند نماز فرد قطع می‌شود. ابوذر گوید: پرسیدم ای رسول خدا سگ سیاه یا سرخ چه تفاوتی دارد؟ فرمود: سگ سیاه نوعی شیطان است.

۱- ابن خزیمه در «صحیح»اش (۱/۹۵/۱) و طبرانی (۳/۱۴۰/۳) و حاکم روایت کرده‌اند. حاکم صحیحین دانسته و ذهبی موافق اوست.

۲- احمد و دارقطنی و طبرانی با سند صحیح روایت کرده‌اند و مضمون آن هم در صحیحین و سایر کتب حدیث از جمیع صحابه آمده است و آن از جمله احادیثی که گروه قادیانه قبول ندارند. چون آنان به عالم حبی که در قرن و سنت آمده ایمان ندارند و با این کار نصوص دینی را رد می‌کنند و مفاهیم آنها را تحریف می‌کنند مثلاً در مورد قل اوحی الی انه استمع من الجن می‌گویند: منظور من الانس است و با این کار از قواعد زبان و شرع خارج شده‌اند. اگر برایشان ممکن باشد با تأویل باطل آنها را تحریف می‌کنند و به المعنی حکم به ابطال آنها می‌دهند اگرچه همهٔ ائمه حدیث و امت اسلامی بر صحت آن رأی اتفاق نظر داشته باشند و متواتر باشد. خداوند هدایتشان کند.

۳- بخاری و مسلم روایت کرده‌اند و روایت دومی را ابن خزیمه (۱/۹۴/۱).

۴- مسلم و ابوداود و ابن خزیمه (۲/۹۵/۱) به او کتابم: تخدیر الساجد من اتخاذ القبور المساجد و أحکام الخبائز و بدعها رجوع شود.

نماز به طرف قبر

پیامبر از نماز به طرف قبر نهی می‌کرد و می‌فرمود: «لا تُصَلُّوا إِلى الْقُبورِ و لا تَجْلِسُوا عَلَيْها»[۱] (به طرف قبرها نماز نگزارید و بر آنها منشینید).

نیت[۲]

پیامبر می‌فرمود: «إِنَّما الأعْمالُ بِالنِّیاتِ و إِنَّما لِکُلِّ امْرِئٍ مانَویٰ»[۳] (اعمال بستگی به نیات دارند و برای انسان هر آنچه که در نیتش هست حساب می‌شود.)

تکبیر

پیامبر نماز را باگفتن «الله‌اکبر» آغاز می‌کرد.[۴] و به کسی که نمازش را درست نمی‌گزارد - چنانکه گذشت - سفارش آن راکرد و فرمود: «إِنَّهُ لا تَتِمُّ صَلاةٌ لِأحدٍ مِنَ النّاسِ حَتّٰی یَتَوضَّأَ فَیضَعَ الْوضُوءَ مَواضِعَهُ ثُمَّ یقُولَ: «اللهُ‌أکْبر»[۵] (نماز هیچ کس کامل نیست مگر آنکه وضو درست بگیرد؛ آن‌گاه الله‌اکبر [تکبیرة الاحرام] بگوید.) و می‌فرمود: «مِفْتاحُ الصَّلاةِ الطُّهورُ و تَحْریمُها[۶]

۱- مسلم و ابوداود و ابن خزیمه (۲/۹۵/۱).

۲- نووی در «روضة الطالبین» (۲۲۴/۱) چاپ المکتب الاسلامی می‌گوید: نیت به معنی قصد است. نمازگزار در ذهن خود، نماز و صفات مربوط بدان همچون ظهر بودن یا واجب بودن و... را در نظر می‌گیرد و همزمان با آن تکبیر می‌گوید.

۳- روایت بخاری، مسلم و دیگران: حدیث فوق در ارواء الغلیل (۲۲) نیز تخریج و بررسی شده است.

۴- مسلم و ابن ماجه آن را روایت نموده‌اند. همچنین از مفاد حدیث برمی‌آید که حضرت، نمازش را آنگونه که مرسوم است باگفتن «نَوَیْتُ أنْ أُصَلِّیَ...» آغاز نمی‌کرد. همه اتفاق نظر دارند که این از بدعت‌هاست؛ تنها اختلافی که هست این است که آیا بدعت حسنه است یا سیئه. نظر ما این است که هر بدعتی در عبادت ضلالت است، طبق فرمایش رسول (و کُلُّ بِدْعةٍ ضَلالَةٌ و کُلُّ ضَلالةٍ فی النّارِ) که مجال تفصیل آن را در اینجا نداریم.

۵- طبرانی با اسناد صحیحی آن را آورده است.

۶- تحریم یعنی حرام کردن هر کاری که در نماز جایز نیست و تحلیل یعنی حلال کردن کارهایی که خارج از نماز رواست و مراد از تحریم و تحلیل، حرام شده‌ها و حلال شده‌ها هستند. این حدیث دلالت دارد بر اینکه باب نماز مسدود است و بنده جز با طهارت قادر به گشودن آن نیست؛ همچنین دلالت می‌کند بر اینکه ورود در حرمت آن جز با الله‌اکبر جایز نیست و خروج از آن جز با سلام دادن نیست. دیدگاه جمهور همین است.

التَّكْبيرُ و تَحْليلُها التَّسْليمُ»[1] (کلید نماز طهارت است و تحریم آن، الله‌اکبر و تحلیل آن تسلیم یا سلام دادن است). حضرت صدایش را به هنگام تکبیر بلند می‌کرد تاکسانی که پشت سرش قرار داشتند آن را بشنوند[2]. هنگامی که مریض می‌شد ابوبکر صدایش را بلند می‌کرد تا تکبیر پیامبر را به گوش مردم برساند.[3] و می‌گفت: «إذا قالَ الإمامُ: اللهأكْبر، فَقُولوا: اللهِأكْبر»[4] (وقتی که امام الله‌اکبر گفت شما هم الله‌اکبر بگویید.)

افراختن دستها

پیامبر گاهی همراه با تکبیر[5] وگاهی بعد از آن[6] وگاهی پیش از آن[7] دستهایش را بالا می‌برد. وی دستها را - در حالی که انگشتانش کشیده بود - بلند می‌کرد. آنها را نه می‌گشود و نه جمع می‌کرد[8]. دستها را در امتداد شانه‌هایش برمی‌افراشت.[9] وگاه آنها را طوری بلند می‌کرد که به کناره‌های گوشش برخورد می‌نمود.[10]

گذاشتن دست راست بر چپ و امر بدان

حضرت دست راستش را بر دست چپ می‌نهاد[11] و می‌فرمود: إنّا مَعْشَرَ الأنبياء أُمِرْنا بِتَعْجيلِ فِطْرِنا و تَأْخيرِ سُحورِنا، و أَن نَضَعَ أيْمانَنا عَلى شَمائِلنا فى الصَّلاةِ[12] (ما انبیاء به شتاب در افطار و تأخیر در سحری و نهادن دست راست بر دست چپ در نماز امر شده‌ایم.) پیامبر از کنار مردی گذشت که دست چپ را بر دست راست گذاشته بود، جلو رفت و دست راست وی را بر چپش نهاد.[13]

۱- ابوداود و ترمذی آن را روایت نموده. حاکم نیز آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافق است و در «الارواء» تخریج شده است (شماره ۳۰۱).

۲- احمد روایت کرده، حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست.

۳- مسلم و نسائی. ۴- احمد و بیهقی با سند صحیحی آن را آورده‌اند.

۵- بخاری و نسایی. ۶- همان. ۷- بخاری و ابوداود.

۸- ابوداود و ابن خزیمه (۲/۶۲/۱، ۱/۶۴) و تمام و نیز حاکم آن را نقل کردند و صحیح دانسته و ذهبی با وی موافق است. ۹- بخاری و نسائی. ۱۰- بخاری و ابوداود.

۱۱- مسلم و ابوداود، در «الارواء» نیز تخریج شده است (۳۵۲).

۱۲- ابن حبان و ضیاء با سند صحیحی آن را آورده‌اند.

۱۳- احمد و ابوداود با سند صحیحی آن را آورده‌اند.

نهادن دو دست بر سینه

پیامبر دست راست را بر پشت دست چپ و مچ و ساعدش می‌گذاشت.[۱] اصحاب را نیز بدان امر می‌نمود.[۲] و گاه با دست راست، دست چپ را به پنجه می‌گرفت[۳] و آنها را بر سینه می‌نهاد.[۴] حضرت از نهادن دست بر پهلوی راست یا چپ[۵] و کمرگاه نهی می‌کرد.[۶]

نگاه کردن به سجده گاه و خشوع

پیامبر ﷺ هرگاه که نماز می‌گزارد، سرش را پایین می‌انداخت و نگاهش را به زمین می‌دوخت.[۷] هنگامی که به کعبه داخل شد تا زمان خروج از آنجا، جز به سجده گاهش به

۱- ابوداود، نسایی و نیز ابن خزیمه (۲/۵۴/۱) آن را آورده‌اند. ابن حبان (۴۸۵) نیز آن را صحیح دانسته است.

۲- مالک، بخاری و ابوعوانه.

۳- نسایی و دار قطنی آن را با سند صحیحی آورده‌اند. این حدیث دلالت بر مستحب بودن قبض (گرفتن) دست دارد، ولی حدیث اول دلالت بر وضع (گذاشتن) دست دارد. لذا می‌توان گفت که هر دو مستحبند؛ اما جمع بین «قبض و وضع» که برخی از متأخران حنفی نیکو شمرده‌اند بدعت است. بنابر سخن آنان نمازگزار باید دست راست را بر دست چپ بگذارد، در حالی که مچ دست را با انگشت کوچک و شست گرفته، سه انگشت دیگر را به صورت باز بکشد. این مطلب در حاشیهٔ ابن عابدین بر «الدر» (۴۵۴/۱) آمده؛ اما نباید فریب گفتهٔ برخی متأخران را در این زمینه خورد.

۴- ابوداود و ابن خزیمه در «صحیح» (۲/۵۴/۱) و احمد و ابوشیخ در «تاریخ اصبهان» (ص ۱۲۵) آن را آورده‌اند. ترمذی یکی از سندهای آن را حسن دانسته است. از لحاظ معنایی روایاتی که در موطأ و بخاری آمده، روایت فوق را تایید می‌کنند. لازم به توضیح است که صرفاً گذاشتن دست بر سینه در سنت ثابت شده است و خلاف آن، یا ضعیف است و یا بی‌اساس. امام اسحاق بن راهویه به این سنت عمل کرده و مروزی در المسائل (ص ۲۲۲) می‌گوید: اسحاق نماز وتر را با ما می‌گزارد. در قنوت دستهایش را بالا می‌برد و قنوت را پیش از رکوع می‌خواند و دستانش را بالا یا پائین سینه قرار می‌داد. همچنین است نظر قاضی عیاض مالکی در بحث مستحبات نماز از کتاب «الاعلام» (ص ۱۵، چاپ سوم، رباط): «قرار دادن دست راست بر پشت دست چپ روی قسمت بالای سینه» آنچه عبدالله ابن احمد در کتاب «مسائل» ص ۶۲ نقل کرده چیزی نزدیک به این مطلب است: گفته است: پدرم را دیدم وقتی که نماز می‌گزارد یکی از دستانش را بر دیگری بالای ناف قرار می‌داد. ر.ک. «ارواء الغلیل (۳۵۳)».

۵- بخاری و مسلم آن را آورده‌اند. در «الارواء» (۳۷۴) نیز تخریج و تحقیق گشته است.

۶- ابوداود و نسائی و دیگران آورده‌اند.

۷- بیهقی و حاکم آن را آورده‌اند و همان گونه که حاکم می‌گوید صحیح است و برای حدیث اول شاهدی از ده

جای دیگری نظر نمی‌افکند و می‌فرمود: «لا يَنْبَغِي أن يكُون فِي البَيتِ شَيءٌ يَشْغلُ الْـمُصَلِّيَ»[۱] (نباید در خانه چیزی باشد که نمازگزار را به خود مشغول کند.)

در نماز از نگاه کردن به آسمان نهی می‌کرد.[۲] در نهی از آن تأکید می‌کرد و می‌فرمود: «لَيَنْتَهِيَنَّ أَقوامٌ يَرْفَعُونَ أَبْصارَهُمْ إِلَى السَّماءِ فِى الصَّلاةِ أَوْ لا تَرْجِعُ إِلَيْهِم» (و در روایتی: لتُـخطَفَنَّ أَبْصارُهُم)[۳] (کسانی که چشمان خود را در نماز به آسمان می‌دوزند یا باید از این کار دست بردارند و یا بینایی‌شان به آنها برنخواهد گشت. (و در روایتی: نور چشمانشان ربوده خواهد شد)

در حدیث دیگری آمده که: «فَإِذا صَلَّيْتُمْ فَلا تَلْتَفِتوا، فَإِنَّ اللهَ يَنْصبُ وَجْهَهُ لِـوَجْهِ عَـبْدِهِ فِي صلاتِهِ ما لَمْ يَلْتَفِتْ»[۴] (هر وقت نماز گزارد ید به اطراف نگاه نکنید، زیرا به هنگام نماز خداوند رو به بنده‌اش می‌کند تا زمانی که او به اطراف نگاه نکند.)

درباره‌ی التفات و نگاه نمازگزار به اطراف فرمود: این اختلاسی است که شیطان از نماز بنده می‌کند.[۵] حضرت فـرمود: «لايَزالُ اللهُ مُقْبلاً عَلى الْعَبْدِ فِي صَلاتِهِ، ما لَمْ يَلْتَفِتْ، فَـإذا صَرَفَ وَجْهَهُ انْصَرَفَ عَنْهُ»[۶] (مادامی که بنده در نمازش به این سو و آن سو نگاه نکرده، خداوند به وی نظر دارد، ولی همین که روی برگرداند خداوند نیز از وی روبرمی‌گرداند.)

روایتی نقل شده که: «و نَهىٰ عَنْ ثلاثٍ: عَنْ نَقْرَةٍ كَنَقْرَةِ الدِّيكِ، وإقعاءٍ كَإقعاءِ الْكَلْبِ وَ إلْتفاتٍ كَإلتفاتِ الثَّعْلَبِ»[۷] (از سه چیز نهی کرده است: نوک زدن همچون نوک زدن خروس، چـون سگ چمباتمه زدن و چون روباه نگریستن و التفات کردن.)

⇦ صحابه وجود دارد که ابن عساکر روایتش نموده (۲/۲۰۲/۱۷) ضمناً به «الإرواء» (۳۵۴) رجوع شود. گفتنی است براساس این دو حدیث پیامبر ﷺ در نماز نگاهش را به سجده‌گاه می‌دوخت. اما اینکه بعضی از نمازگزاران در نماز چشمشان را می‌بندند درست نیست و بی‌مورد است. بهترین طریق هدایت، طریق محمد ﷺ است.

۱- ابوداود و احمد با سند صحیح و در صحیح ابی‌داود (۱۷۷۱) تخریج شده و مراد از بیت در دینی کعبه است به طوریکه شأن ورود حدیث دال بر آن است.

۲- بخاری و ابوداود.

۳- مسلم، بخاری و سراج.

۴- ترمذی و حاکم آن را روایت نموده و صحیحش دانسته‌اند. صحیح الترغیب (شماره ۳۵۳).

۵- بخاری و ابوداود.

۶- ابوداود و دیگران روایتش کرده‌اند و ابن خزیمه و ابن حبان آن را صحیح دانسته‌اند. «صحیح الترغیب» (شماره ۵۵۵).

۷- احمد و ابویعلی. «صحیح الترغیب» (شماره ۵۵۶).

می‌فرمود: «صَلِّ صَلاةَ مودِّعٍ كَأَنَّكَ تَراهُ، فَإنْ كُنْتَ لاتَراهُ فَإنَّهُ يَراكَ»[۱] (نماز بگزار همچون نماز وداع کننده، گویی که او را می‌بینی. اگر تو او را نبینی، همانا او تو را می‌بیند) و می‌فرمود: «ما مِن امْرِىءٍ تَحْضُرُهُ صَلاةٌ مَكْتوبَةٌ فَيُحْسِنُ وُضوءَها و خُشُوعَها و رُكوعَها إلّا كانَتْ كَفارةً لما قَبْلَها مِنَ الذُّنوبِ ما لَمْ يُؤتِ كبيرةً و ذٰلِكَ الدَّهْرَكُلَّه».[۲]

(هر آن‌کس نماز واجبش فرا رسد و وضو و خشوع و رکوعش را به خوبی انجام دهد کفاره‌ی گناهان قبل وی خواهد بود، به شرط آنکه گناه کبیره‌ای از وی صادر نشده باشد و این به زمان خاصی مربوط نیست.)

پیامبر یکبار در حینی که لباس خزّ منقش بر تن داشت نمازگزارد و در نماز برای لحظه‌ای نگاهش متوجه نقشهای لباس گشت. نمازش که به پایان رسید فرمود: «اِذْهَبي بِخَميصَتي[۳] هٰذِهِ إلى أبي جَهْمٍ و ائتوني بِأنْبِجانِيَّة[۴] أبي جَهْمٍ فَإنَّها أَلْهَتْنى آنِفاً عَنْ صَلاتي (در روایتی:) فَإنّي نَظَرْتُ إلى عَلَمِها فى الصَّلاةِ فَكادَ يفْتِنُني»[۵] (این لباس را برای ابی جهم ببرید و لباس زبر و بی‌نقش و نگار (انبجانیه) او را برایم بیاورید؛ چون لحظه‌ای پیش مرا از نمازم غافل کرد. (و بنابه روایتی:) نگاهم به نقشش افتاد و نزدیک بود که فریفته‌اش شوم.)

عایشه پیراهنی داشت که دارای تصاویر بود و روی گنجه‌اش کشیده بود؛ پیامبر رو بدان نماز می‌گزارد، فرمود: «أخِّرِيهِ عنِّي فَإنَّهُ لا تَزالُ تَصايرُهُ تُعْرَضُ لي في صَلاتي»[۶] (آن پیراهن را از من دور کن، زیرا همواره تصاویر آن در نمازم در برابر من قرار می‌گیرد) و می‌فرمود: «لا

۱- المخلص فی «احادیث منتقاة» و طبرانی و رویانی و ضیاء در «المختاره» و ابن ماجه و احمد و ابن عساکر آن را آورده‌اند و هیثمی فقیه نیز آن را در «أسنی المطالب» صحیح دانسته است.

۲- مسلم.

۳- خمیصه: لباس خز یا نوعی پشم که دارای دو نوع نقش است.

۴- انبجانیه: جامه‌ای است ساده و بدون نقش.

۵- بخاری، مسلم و مالک روایت نموده‌اند و در «الارواء» (۳۷۶) نیز تخریج شده است.

۶- بخاری، مسلم و ابوعوانه آن را روایت نموده‌اند. پیامبر به کندن و پاره کردن تصاویر لباس امر نکرد، بلکه تنها به دور کردنش بسنده نمود، چون تصاویر متعلق به موجودات جان‌دار نبودند. به دلیل اینکه پیامبر ﷺ دیگر تصاویر جان‌دار را پاره کرده است. نیز به دلیل آنکه پیامبر در موارد دیگر شدت به خرج می‌داد بطوری که روایات متعددی در «صحیحین» آمده است. کسی که خواهان اطلاعات بیشتری است به فتح الباری (۳۲۱/۱۰) و غایة المرام فی تخریج احادیث الحلال و الحرام (شماره ۱۳۱-۱۴۵) رجوع کند.

صَلاةَ بِحَضْرَةِ طَعامٍ و لا و هُو يُدافِعُه الْأخْبثانِ»[۱] (در صورت حاضر بودن غذا و در حال نیاز به رفع حاجت، نماز جایز نیست.)

دعای استفتاح

پیامبر قرائت را با دعاهای فراوان و متنوعی آغاز می‌کرد. حضرت ﷺ در این دعاها ستایش خدا را بجا می‌آورد، او را تمجید می‌نمود، و ثنای او را می‌گفت. به شخصی که نمازش را درست نمی‌گزارد دستور همین چیز را داد و فرمود: لا تَتِمُّ صَلاةٌ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَتَّی يُكَبِّرَ و يَحْمَدَاللهَ جَلَّ و عَزَّ و يُثْنِيَ عَلَيْهِ و يَقْرأَ بِما تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ[۲] (نماز احدی از مردم کامل نیست مگر آنکه الله اکبر گوید و حمد و ستایش خدا را بجا آورد و تا جایی که برایش مقدور است قرآن بخواند.)

حضرت محمد ﷺ در آغاز نماز، دعاهای مختلفی می‌خواند. گاه این دعا را می‌خواند:

۱ - اَللَّهُمَّ! باعِدْبَيْني و بَيْنَ خَطاياىَ كَما باعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ و الْمَغْرِبِ، اَللَّهُمَّ! نَقِّني مِنْ خَطاياىَ كَما يُنَقَّى الثَّوبُ الْأَبْيضُ مِنَ الدَّنَسِ، اَللَّهُمَّ! اغْسِلْني مِنْ خَطاياىَ بِالْماءِ و الثَّلْجِ و الْبَرَدِ. (خداوندا! میان من و گناهانم فاصله بینداز، همان طور که میان مشرق و مغرب فاصله انداخته‌ای. خدایا! مرا از گناهانم پاک کن، چنانکه لباس سفید از پلیدی پاک می‌شود. خداوندا! مرا از گناهانم با آب و برف و تگرگ غسل بده و بشوی) وی این دعا را در نماز واجب می‌خواند.[۳]

۲ - وَجَّهْتُ وجْهِىَ لِلَّذي فَطَرَ السَّماواتِ و الْأَرْضَ حَنيفاً [مُسْلِماً] وَ ما أنا مِنَ الْـمُشْرِكينَ، إنَّ صَلاتي و نُسُكي و مَحياىَ وَ مَماتي لِلّهِ رَبِّ الْعالَمينَ، لا شَريكَ لَهُ، و بِذلِكَ أُمِرْتُ و أنا أَوّلُ الْـمُسْلِمينَ[۴]

۱- بخاری و مسلم.

۲- ابوداود آن را روایت کرده، حاکم علاوه بر روایتش، آن را صحیح دانسته و ذهبی نیز با وی موافق است.

۳- ابن ابی شیبه (۲/۱۲۰/۱۲) و نیز در الارواء (شماره ۸) تخریج شده است.

۴- در بیشتر روایات این چنین است و در برخی از آنها (و أنا مِنَ الْمُسْلِمينَ) آمده است. پیداست بعضی از راویان در آن دست برده‌اند. نکته‌ای که دال بر این موضوع باشد در برخی روایات آمده است. نمازگزار باید بگوید: و أنا اَوّلُ الْمُسْلمينَ و بر خلاف آنچه که عده‌ای گمان دارند هیچ اشکالی را در بر ندارد. به گمان ایشان، این مطلب به این معنی است که (من اولین شخصی هستم که به این صفت درآمده‌ام) در حالی که اینچنین نیست،

⇦

اَللَّـــــهُمَّ! أنْتَ الْمَـــلِكُ لا إلهَ إلاّ أنْتَ [سُــبْحانَكَ و بِحَــمْدِكَ] أنتَ رَبِّي و أنَــا عَبْدُك[۱] ظَلَمْتُ نَفْسي، و اعْتَرَفْتُ بِذَنْبي، فَأغْفِرْلي ذَنْبي جَميعاً، إنّهُ لا يَغْفِرُ الذُّنوبَ إلّا أنْتَ، واهْـدِني لِأحْسَنِ الْأخْلاقِ، لايَهْدي لِأحْسَنِها إلّا أنتَ، و اصْرِفْ عَنِّي سَيِّئَها، لايَصْرِفُ عَـنِّي سَـيِّئَها إلّا أنتَ، لَبَّيْكَ و سَعْدَيْك[۲] و الْخَيْرُ كُلُّهُ في يَدَيْكَ و الشَّرُّ لَيسَ إلَيْكَ[۳] [والْمَهْدي مَنْ هَدَيْتَ] أنا بِكَ و إلَيْكَ، [لا مَنْجا و لا مَلْجَأَ مِنكَ إلّا إلَيكَ] تَبارَكتَ و تَعالَيتَ أستَغْفِرُكَ و أتوبُ إلَيكَ. (رو به سوی کسی کردم که آفرینندهٔ آسمانها و زمین است، در حالی که حق‌گرا و (مسلمانم) و از مشرکان نیستم. همانا نماز، عبادت، زندگی و مرگم برای خداوند جهانیان است که شریکی ندارد. بدین چیز امر شده‌ام و من اولین مسلمانانم. خدایا! پادشاه تویی. خدایی جز تو نیست [(پاک و منزهی و به ستایشت مشغولم] تو پروردگار منی و من بندهٔ توأم. بر خود ستم کردم و به گناهم اعتراف دارم. پس تمامی گناهانم را بیامرز که آمرزنده‌ای جز تو نیست. مرا به بهترین اخلاق هدایت کن که جز تو کسی دیگر بدان هدایت‌گر نخواهد بود. و اخلاق بد را از من دور گردان که کسی دیگر از آن دور نخواهد کرد جز تو. لبیک می‌گویم و مطیع فرمانت هستم. همهٔ نیکیها در

⇦ بلکه معنایش سبقت در اطاعت از امر خداست و نظیر آن فراوان است، مانند: **قُلْ إنْ كانَ لِلرَّحْمنِ وَلَدٌ فأنا أوَّلُ الْعابِدينَ** و نیز از قول موسی عليه السلام: **و أنا أوّلُ الْمُؤْمِنينَ.**

۱- أزهری گوید: یعنی **لا أعْبُدُ غَيْرَك** (غیر تو را نمی‌پرستم).

۲- «لبیك» یعنی برای اطاعتت مدام ایستاده‌ام و «سعدیک» یعنی امر تو را مدام یاری می‌کنم و مطیع دینی که بدان راضی هستی می‌باشم.

۳- یعنی آنکه شر به خدای متعال نسبت داده نمی‌شود، چون شر، از اعمال او نیست، بلکه تمامی کارهای او خیر است، چراکه کارهای وی حول محور عدل و فضل و حکمت می‌چرخد. او خیر است و شری در او نیست. شر بدان جهت شر است که انتساب آن از خداوند قطع شده است. ابن قیم گوید: آفرینندهٔ حقیقی خیر و شر خداست. شر در بعضی از مخلوقاتِ خداست نه در آفرینش و فعل او. بنابراین وی پاک و منزه است از ظلمی که حقیقت آن، نهادن چیزی است در غیر محل خود. خداوند اشیاء را جز در مواضع شایسته‌شان نمی‌گذارد که همهٔ اینها خیر است. شر عبارت است از گذاشتن چیزی در غیر محلش. پس از آنجاکه وضع در محل خود، شر نیست دانسته شد که شر نمی‌تواند به وی منسوب باشد... چنانچه کسی تشکیک کند که چرا خداوند چیزی را در حالی که شر است آفرید؟ جواب این است که: آفریدن شر و فعل آفریدن شر، خیر است نه شر. زیرا خلق و فعل قایم به او یند. نسبت دادن شر به وی محال است. شر و بدیهایی هم که در مخلوق هست در عدم انتسابشان به وی شناخته می‌شوند. فعل و خلقِ منتسب به وی خیر محض است. تحقیق دربارهٔ این بحث مهم به طور کامل در کتاب ابن قیم موسوم به «شفاء العلیل فی مسائل القضاء و القدر و التعلیل» (صص ۱۷۸-۲۰۶) آمده است که می‌توان بدان مراجعه کرد.

دستان توست و بدی به تو نمی‌رسد. [هدایت شونده آن کس است که تو هدایت کرده‌ای.] از توام و به سوی تو باز می‌گردم. [نجات و پناهگاهی از تو جز به سوی تو نیست.] مبارک و بلند مرتبه‌ای، از تو طلب آمرزش می‌کنم و به سوی تو برمی‌گردم.) حضرت این دعا را در نماز فرض و مستحب می‌خواند.[۱]

۳- گاهی همین دعا را بدون عبارت «أنتَ رَبِّي و أنا عَبْدُكَ» تا آخر آن می‌خواند و این عبارت را هم می‌افزود: اَللَّهُمَّ أنتَ المَلِكُ لا إلهَ إلّا أنتَ سُبْحانَكَ و بِحَمْدِكَ[۲] (خدایا! تو پادشاهی و هیچ معبودی جز تو نیست، پاک و منزهی و به ستایشت مشغولم).

۴- به گونه‌ای دیگر تا عبارت «أنا أوَّلُ المُسلِمین» روایت شده و وقتی به آن می‌رسید این دعا را می‌افزود: «اَللَّهُمَّ اهْدِني لِأحْسَنِ الأخلاقِ و أحْسَنِ الأعمالِ، لا يَهْدي لِأحْسَنِها إلّا أنْتَ، وقِنِي سَيِّىءَ الأخلاقِ و الأعمالِ، لايقي سَيِّئَها إلّا أنتَ»[۳] (خداوندا! مرا به بهترین اخلاق و بهترین اعمال هدایت کن، جز تو کسی هدایتگر بدان نیست. مرا از اخلاق و اعمال بد دور کن، جز تو نگهدارنده‌ای از آن نیست.)

۵- سُبْحانَكَ[۴] اَللَّهُمَّ! و بِحَمْدِكَ، و تَبارَكَ اسْمُكَ و تَعالَى جَدُّكَ، و لا إله غَيرُك»[۵] (خداوندا! تو را پاک و منزه می‌دانم و به ستایشت مشغولم، نامت مبارک و جلالت والاست و هیچ معبودی جز تو نیست.)

و فرمود: إنَّ أحَبَّ الْكَلامِ إلى اللهِ أنْ يقولَ الْعبدُ: سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ...»[۶]

۱- مسلم، ابوعوانه، ابوداود، نسایی، ابن حبان، احمد، شافعی و طبرانی آن را روایت کرده‌اند. کسانی که این مطلب را تنها به نماز مستحب تخصیص داده‌اند در اشتباهند.

۲- نسائی با سند صحیحی آن را آورده است.

۳- نسائی و دارقطنی آن را با سند صحیح آورده‌اند.

۴- سُبْحانَكَ یعنی أسَبِّحُكَ تَسْبيحاً به معنی أُنزِّهُكَ تَنْزيهاً مِنْ كُلِّ النَّقائص است و بِحَمدِك یعنی نَحنُ متلبّسونَ بِحَمْدِك. تبارَكَ یعنی كَثُرتْ بركةُ اسْمِكَ إذ وُجِدَكُلُّ خَيْرٍ مِن ذِكْرِ اسْمِكَ، جَدّك یعنی علا جَلالُك و عَظَمَتُكَ.

۵- ابوداود آن را روایت نموده. حاکم نیز علاوه بر آن صحیحش دانسته و ذهبی با وی موافق است. عقیلی (ص ۱۰۳) گوید: این مطلب به وجوه زیادی و با أسناد خوبی روایت شده و در «الارواء» (شماره ۳۴۱) تخریج شده است.

۶- ابن منده آن را در «التوحید» (۲/۱۲۳) با سند صحیح آورده و نسائی آن را در (الیوم و اللیلة) به صورت

(محبوبترین سخن نزد خداوند آن است که بنده بگوید: سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ...

۶- در نماز شب علاوه بر دعاهای بالا سه بار ذکر «لا إلهَ إلّا اللهُ» و «اللهُ أكْبَرُ كَبيراً» را هم می‌گفت.[1]

۷- «اَللهُ أكْبَرُ كَبيراً، و الْحَمْدُللهِ كثيراً، و سُبْحانَ اللهِ بُكرةً و أَصيلاً» - نقل است که یکی از صحابه نماز را با این ذکر آغاز کرد. پیامبر فرمود: «عَجِبْتُ لَها فُتِحَتْ لَها أبوابُ السَّماءِ»[2] (از آن دعا در شگفت شدم، زیرا درهای آسمان به خاطر آن گشوده شد).

۸- «اَلْحمدُللهِ حَمْداً كَثيراً طَيِّباً مُباركاً فِيهِ». مردی دیگر نماز را با این ذکر شروع کرد، رسول خدا فرمود: لَقَدْ رأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ مَلَكاً يَبْتَدِرُونَها أيُّهُمْ يَرْفَعُها»[3] (دوازده فرشته را دیدم که در رساندن آن به (عالم) بالا از هم سبقت می‌گرفتند.)

۹- اَللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، أنتَ نورُ[4] السَّمٰواتِ و الْأرضِ و مَنْ فيهنّ و لَكَ الْحمدُ، أنتَ قَيِّمُ[5] السَّمٰواتِ و الْأَرضِ و مَنْ فِيهنّ [و لَكَ الْحمدُ، أنتَ مَلِكُ السَّمٰواتِ و الْأرضِ و مَنْ فِيهِنّ] و لَكَ الْحمدُ، أَنتَ الْحقُّ، و وَعْدُكَ حَقٌّ، و قَوْلُكَ حَقٌّ، و لِقاؤُكَ حَقٌّ، و الْجَنَّةُ حَقٌّ و النّارُ حَقٌّ، و السَّاعَةُ حَقٌّ، و النَّبيّونَ حَقٌّ، و مُحَمّدٌ حَقٌّ، اَللَّهمَّ! لَكَ أسْلَمْتُ، و عَلَيْكَ تَوكَّلْتُ، و بِكَ آمَنتُ و إليكَ أنَبْتُ، و بِكَ خاصَمْتُ، و إلَيكَ حاكَمْتُ [أنتَ ربُّنا، و إليكَ الْمصيرُ فَاغْفِرْلي ما قَدَّمْتُ، و ما أخَّرْتُ، و ما أسْرَرْتُ، و ما أعْلَنتُ] [و ما أنتَ أعلمُ بِهِ مِنِّي] أنتَ الْمقدِّمُ و أنتَ المؤخِّرُ، [أنت إلهى] لا إلهَ إلّا أنتَ[6] [ولا حولَ ولا قُوّةَ إلّا بك] (خداوندا! ستایش تو راست. تو روشنگر آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن‌ها است، هستی. تو نگهدارندۀ آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست هستی. ستایش برای توست. تو پادشاه آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست هستی. سپاس برای تو. تو حقی، وعده‌ات،

⇦موقوف (خبر موصول به صحابی) و مرفوع (خبر موصول به پیامبر) روایت کرده. در «جامع المسانید.» ابن کثیر (ج ۳ بخش ۲ ص ۲/۲۳۵) همین مطلب ذکر شده است. بعدها آن را در نسائی (به شماره ۸۴۹ و ۸۵۰) دیدم در «الصحیحه» (۲۹۳۹) تخریج کرده‌ام.

۱- ابوداود و طحاوی با سند حسن آن را آورده‌اند.

۲- مسلم و ابوعوانه، ابونعیم در أخبار أصبهان (۲۱۰/۱) آن را از جبیر بن مطعم نقل کرده که شنید پیامبر آن را در نماز مستحب می‌خواند.

۳- مسلم و ابوعوانه.

۴- نور یعنی مُنَوِّرُهما، و بِك يَهْتَدي مَنْ فيهِما.

۵- قیم یعنی حافِظُهما و راعيهِما.

۶- بخاری، مسلم، ابوعوانه، ابوداود، ابن نصر و دارمی.

سخنت و دیدارت حق است، بهشت و جهنم و قیامت حق است. پیامبران حق‌اند. محمد حق است، خداوندا! تسلیم توام، بر تو توکل دارم، به تو ایمان آوردم، به سوی تو بر می‌گردم و به خاطر تو دشمنی می‌ورزم و پیش تو برای داوری می آیم. از گناهان گذشته و آینده‌ام در گذر؛ گناهانی که پنهان یا آشکارا مرتکب شده‌ام و گناهانی راکه تو بدانها آگاهتری. تو مقدم و مؤخری، تو پروردگارمنی، خدایی جز تو نیست و هیچ حول و قوه‌ای جز تو نیست) پیامبر این دعا و دعاهای زیر را در نماز شب می‌خواند.[۱]

۱۰ - اَللّهمَّ! رَبَّ جِبرائیلَ و میکائیلَ و إسرافیلَ، فاطِرَ السَّمٰواتِ و الأرضِ، عالِمَ الغیبِ و الشَّهادةِ، أنتَ تَحکُمُ بَینَ عبادِکَ فیما کانوا فیه یَختَلِفونَ، إهْدِني لِما اخْتُلِفَ فیه مِنَ الحقِّ بإذنِكَ، إنَّكَ تَهْدي مَنْ تَشاءُ إلی صِراطٍ مُسْتقیمٍ[۲] (خداوندا! ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل! ای آفرینندهٔ آسمانها و زمین! ای آگاه به نهان و آشکار! تو میان بندگانت در آنچه اختلاف می‌ورزیدند قضاوت می‌کنی، در آنچه مورد اختلاف هست مرا با اذن خود به حق و راستی هدایت کن. همانا هر که را بخواهی به راه راست هدایت می‌کنی.)

۱۱ - پیامبر ده بار الله أکبر، الْحمدلِلّهِ، سُبْحانَ الله، لا إلهَ إلّا اللّهَ و أسْتَغْفِرُاللّهَ می‌گفت و ده بار نیز این دعا را تکرار می‌کرد: اَللّٰهمَّ اغْفِرْلي و اهْدِني و ارْزُقْني و عافِنْي[۳] (خدایا! مرا بیامرز، هدایتم کن، روزیم ده و مرا عافیت ده.) و نیز این دعا را: اللّهم إنِّي أعوذُبِكَ مِنَ الضّیقِ یَومَ الْحِسابِ. (خداوندا! در روز حساب از سختی و تنگی به تو پناه می‌برم.)

۱۲ - اللهُ أکبرُ الله أکبرُ الله أکبرُ، ذوالْملکوتِ و الْجبروتِ و الْکِبریاءِ و الْعَظَمةِ[۴]

قرائت

سپس پیامبر به خداوند پناه می‌برد و می‌گفت: أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ مِنْ هَمْزِهِ و نَفْخِهِ و

۱- البته این مطلب، نافی مشروعیت خواندن این دعا را در نماز واجب نیست. البته امام به خاطر جلوگیری از اطالهٔ نماز و ملالت نمازگزاران، از این امر استثنا است.

۲- مسلم و ابوعوانه.

۳- احمد و ابن ابی شیبه (۲/۱۱۹/۱۲) و أبوداود و طبرانی در «الأوسط» (۲/۶۲) از «الجمع بینه و بین الصغیر.» با یک سند صحیح و یک سند حسن.

۴- طیالسی و ابوداود با سند صحیح.

نَفْثِهِ[۱] (از شر وسوسه، تکبر و شعر (نکوهیده‌ی) شیطان رجیم به خدا پناه می‌برم.) و گاهی این را اضافه می‌کرد و می‌فرمود: أعوذُ باللهِ السَّميعِ الْعليمِ مِنَ الشَّيطانِ...[۲] سپس «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ» را بر زبان می‌راند، بی آنکه آن را بلند بگوید.[۳]

قرائت آیه به آیه

سپس سورهٔ فاتحه را می‌خواند، به گونه‌ای که پس از هر آیه مکث می‌کرد. پس از بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ مکث می‌کرد. پس از اَلْحمدُللهِ رَبِّ الْعالَمين نیز مکث می‌کرد و سپس می‌گفت: الرَّحْمنِ الرَّحيمِ باز مکث می‌کرد و آنگاه می‌گفت: مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ. قرآئتش بدین صورت بود که در انتهای آیات می‌ایستاد و آیه‌ی قبل را به ما بعدش ملحق نمی‌کرد.[۴] گاهی هم مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ را «مَلِكَ يَوْمِ الدِّينِ» می‌خواند.[۵]

رکن بودن خواندن فاتحه و فضایل آن

حضرت رسول شأن و مقام این سوره را بزرگ می‌دانست و می‌فرمود: «لاصَلاةَ لِمَن لا يَقْرأُ

۱- ابوداود، ابن ماجه، دارقطنی و حاکم آن را آورده‌اند. حاکم، ابن حبان و ذهبی صحیحش دانسته و در «ارواء الغلیل» (۳۴۲) تخریج شده است. معانی سه واژه‌ی مندرج در متن حدیث برگرفته از حدیثی است صحیح که به صورت مرفوع و مرسل از پیامبر ﷺ نقل شده است. مقصود از شعر، شعرِ نکوهید و مذموم است، وگرنه شعر خوب مورد تأیید است! حضرت فرموده است: «إن من الشعر حكمة» برخی از اشعار حکمت‌آمیزند. روایت بخاری.

۲- ابوداود و ترمذی با سند صحیحی آورده‌اند و أحمد در «مسائل ابن هانی» (۵۰/۱ چاپ المکتب) بدان معتقد است.

۳- بخاری، مسلم، أبوعوانه، طحاوی و أحمد.

۴- روایت ابوداود و سهمی (۶۴-۶۵) حاکم نیز آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافق است. در «الارواء» نیز تخریج شده است. ابوعمروالدانی در «المکتفی» (۲/۵) آن را روایت نموده و گوید: «حدیث دارای طرق فراوان است که طریق یاد شده در این باب اساس می‌باشد» سپس می‌افزاید: «گروهی از ائمه سلف و قاریان گذشته قطع آیات را مستحب می‌دانستند اگر چه بعضی از آیات با همدیگر وابسته باشند.» اما در این زمان جمهور قاریان از این سنت اعراض می‌کنند، چه رسد به دیگران.

۵- تمام رازی در «فوائد» و ابن ابی داود در «مصاحف» (۲/۷) و أبونعیم در «أخبار إصبهان (۱/۱۰۴) و حاکم که آن را صحیح نیز دانسته و ذهبی با وی موافق است. این قرائت (مَلِك) نیز مانند قرائت اول (مالك) متواتر است.

[فیها] بِفاتِحَةِ الْکِتاب [فَصاعِداً]»[1] (نمازی که در آن فاتحه خوانده نشود نماز نیست) فرموده‌های دیگری در این باب دارد و در عبارتی دیگر: لا تُجزیءُ صَلاةٌ لایَقْرأُ الرَّجُلُ فیها بِفاتِحَةِ الْکِتابِ[2] (نمازی که شخص در آن سورهٔ فاتحه را نخواند کفایت نمی‌کند.) نیز می‌فرمود: «مَنْ صَلَّی صَلاةً لَمْ یَقْرَأْفیها بِفاتِحَةِ الْکِتابِ فَهِیَ خِدَاجٌ[3] هی خِدَاجٌ، هی خِداجٌ غَیرُ تَمامٍ.[4] (کسی که نماز بگزارد و در آن فاتحه را نخواند آن نماز ناقص است، ناقص است و کامل نیست.) و می‌فرمود: قالَ اللهُ تَبارَكَ و تَعالی: قَسَّمْتُ الصَّلاةَ[5] بَینِي و بَیْنَ عَبْدي نِصْفَینِ، فَنِصْفُها لي و نِصْفُها لِعَبْدي و لِعَبْدي ما سَألَ» (خدای تبارک و تعالی فرمود: نماز - فاتحه - را میان خود و بنده‌ام دو نصف کردم، نصفش برای من و نصف دیگر برای بنده‌ام، بنده‌ام هرچه بخواهد به او داده می‌شود.)

پیامبر فرمود: فاتحه را بخوانید، زیرا وقتی بنده می‌گوید: اَلْحمدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِین خداوند می‌گوید: بنده‌ام مرا حمد گفت. وقتی بنده می‌گوید الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ خدا می‌فرماید: بنده‌ام ثنای مرا گفت. وقتی که بنده می‌گوید: مالِكِ یَومِ الدِّینِ خداوند می‌گوید: بنده‌ام مرا تمجید کرد. وقتی بنده می‌گوید: إیّاكَ نَعْبُدُ و إیّاكَ نَسْتَعینُ خداوند می‌گوید: این میان من و بنده‌ام تقسیم است؛ بنده‌ام هرچه را بخواهد به او می‌دهم. وقتی بنده بگوید: اِهْدِنا الصِّراطَ الْمُسْتقیمَ، صِراطَ الَّذینَ أنعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیرِالْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ و لا الضَّآلِینَ، خداوند می‌گوید: تمام اینها از آن بنده‌ام است و بنده‌ام هرچه بخواهد به او می‌رسد.[6] پیامبر فرمود: «ما أنزلَ اللهُ عَزَّوجَلّ فی التَّوراةِ و لا فی الْإنجیلِ مِثْلَ أمَّ الْقُرآنِ، و هی السَّبْعُ الْمثاني[7] [و الْقُرآنُ الْعظیمُ الَّذي

۱- بخاری، مسلم، ابوعوانه و بیهقی. در «الارواء» (۳۰۲) نیز تخریج شده است.
۲- دارقطنی آن را آورده و صحیحش دانسته. ابن حبان نیز در «صحیحش» آن را آورده. در منبع پیشین نیز تخریج شده است.
۳- خداج به معنی ناقص است و پیامبر با عبارت «غیر تمام» آن را تفسیر نموده است.
۴- مسلم و ابوعوانه.
۵- یعنی فاتحه، و آن مجاز جزء از کل است یعنی ذکر کل و ارادهٔ جزء به خاطر تعظیم.
۶- مسلم، ابوعوانه و مالک. در «تاریخ جرجان» (۱۴۴) شاهدی از حدیث جابر وجود دارد.
۷- باجی می‌گوید: منظور این آیه «ولَقَدْ آتیناكَ سَبْعاً من المَثاني و الْقرآنَ الْعظیمَ» فاتحه است. سبع نامیده می‌شود زیرا دارای هفت آیه است و مثانی، چون در هر رکعتی تکرار می‌شود و به آن «القرآن العظیم»

⇦

أوتيتهُ]»[۱] (خداوند مانند ام‌الکتاب را نه در تورات و نه در انجیل نازل نکرده است و آن همان سبع مثانی [هفت آیه‌ای که بارها و بارها خوانده می‌شود] است و قرآن عظیمی که به من بخشیده شده است.) و به کسی که نمازش را درست نمی‌گزارد امر به قرائت آن در نمازش کرد.[۲] و به کسی که نمی‌توانست آن را از بر کند گفت: قُلْ سُبْحانَ‌اللهِ، و الْحَمْدُلله، و لاإلهَ‌إلّاالله واللهُ أكبرُ، ولا حَوْلَ ولا قُوَّةَ إلّا باللهِ[۳] و باز به همان شخصی که نمازش را درست نمی‌گزارد فرمود: فَإنْ كان مَعَك قُرآنٌ فَاقْرأْ بِهِ، وإلّا فاحْمِدِاللهَ و كَبِّرْهُ و هَلِّلْهُ»[۴] (اگر قرآن بلد هستی بخوان و گرنه خدا را ستایش کن و تکبیر و لااله‌الاالله بگو.)

نسخ و ابطال قرائت پشت سر امام در نماز جهری

در ابتدا پیامبر به مأمومین اجازه داده بود که قرائت را پشت سر امام در نماز جهری بخوانند تا اینکه روزی در نماز صبح، قرائت خواند، اما قرائت بر حضرت سنگین (و دشوار) آمد. چون از نماز فارغ شد پرسید: شما پشت سر امامتان قرائت می‌خوانید؟ اصحاب گفتند: آری ولی با شتاب. فرمود: لا تَفْعلوا، إلّا [أنْ يَقْرأَ أحدُكُم] بِفاتِحَةِ الْكِتابِ، فَإنَّهُ لا صَلاةَ لِمَن لم يَقْرأْ بِها.[۵] (در اقتدا جز فاتحه چیزی نخوانید؛ زیرا نماز بدون قرائت فاتحه صحیح نیست.) سپس آنان را از هر نوع قرائتی [حتی فاتحه] در نماز جهری نهی کرد و این هنگامی بود که از نماز جهری (که بنابر روایتی نماز صبح بود) فراغت یافته بود. پرسید: هَلْ قَرأَ معي مِنكُم أحدٌ آنِفاً؟ (آیا چند لحظه پیش کسی از شما با من قرائت خواند؟) مردی گفت: بلی من خواندم. پیامبر

⇦ گفته شده به خاطر تخصیص آن به این اسم؛ هر چند هر بخشی از قرآن، عظیم است، چنانکه در مورد کعبه گفته می‌شود: بیت الله، اگرچه کلیه بیوت از آن خداست، ولی این به منظور تخصیص و تعظیم است.

۱- نسائی و حاکم آن را آورده‌اند. حاکم آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافق است.

۲- بخاری در «جزء القراءة خلف الامام» با سند صحیحی آورده است.

۳- ابوداود، ابن‌خزیمه (۲/۸۰/۱)، حاکم، طبرانی و ابن‌حبان آن را آورده‌اند. ابن‌حبان و حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق است. ضمناً در «الارواء» (به شمارۀ ۳۰۳) تخریج شده است.

۴- ابوداود و ترمذی آن را آورده‌اند. ترمذی آن را «حسن» دانسته و سندش صحیح است (صحیح ابوداود، ۸۰۷).

۵- بخاری در «جزء» خود و ابوداود و احمد نیز روایتش کرده‌اند. ترمذی و دارقطنی آن را «حسن» دانسته‌اند.

فرمود: إنِّي أقولُ: مالي أُنازَعُ؟[1] (با خودم می‌گویم: چرا (در قرائت) با من مشارکت می‌شود؟)

ابوهریره نقل می‌کند که مردم پس از آنکه این تذکر را از پیامبر شنیدند در نمازی که رسول الله قرائت را به طور جهر و بلند می‌خواند دست از قرائت کشیدند و در نماز غیر جهری قرائت را آهسته و با خود می‌خواندند.[2]

پیامبر سکوت در برابر قرائت امام را جزو شروط اقتدا قرار داد و فرمود: إنّما جُعِلَ الإمامُ لِيُؤتَمَّ بِهِ، فَإذا كَبَّرَ فكَبِّروا، و إذا قَرَأَ فَأَنْصِتوا[3] (امام برای این تعیین شده تا به وی اقتدا شود. پس هنگامی که تکبیر گفت شما نیز تکبیر بگویید و هنگام قرائت سکوت کنید.) هم چنان که گوش دادن به قرائت امام مأموم را از قرائت پشت سر امام بی‌نیاز می‌کند که فرمود: «مَنْ كانَ له إمامٌ فَقراءةُ الإمامِ لَه قراءةٌ»[4] (کسی که امامی دارد، قرائت امام قرائت وی نیز است.) و این در نماز جهری است.

۱- خطابی گوید: معنای عبارت این است: أُداخلُ فِي الْقراءةِ و أغالب عليها، و قد تكونُ الْمنازَعةُ بمعنى الْمشارَكةِ و الْمُناوَبةِ، و منه منازَعةُ النَّاسِ فى النّدامِ و ندام باکسرنون جمع ندیم است. در این جا تنها معنای دوم درست است. به دلیل دست کشیدن صحابه از هر نوع قرائت و اگر از آن معنای نخست قصد می‌شد آنان از قرائت دست نمی‌کشیدند، بلکه تنها از مداخله (تداخل قرائت با هم) دست می‌کشیدند. چنانکه از ظاهر عبارت پیداست.

۲- مالک، حمیدی، بخاری در «جزء»، ابوداود و محاملی (۱/۱۳۹/۶) آن را آورده‌اند. ترمذی این روایت را «حسن» دانسته و ابوحاتم و ابن حبان و ابن قیم صحیحش دانسته‌اند. و شاهدی برای آن از حدیث عمر هست که در آخرش چنین آمده: مالي أنازعُ الْقرآن؟! أمَا يكفي أحدَكُم قراءةُ إمامِهِ؟ إنَّما جُعِلَ الْإمامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ فَإذا قَرأَ فَأنْصِتوا)که بیهقی آن را در کتاب «وجوب القراءة فی الصلاة.» روایت نموده،همچنین در «الجامع الکبیر» (۲/۳۴۴/۳).

۳- ابن أبی شیبه (۱/۹۷/۱)، أبوداود، مسلم، أبوعوانه و رویانی در «مسند» (۱/۱۱۹/۲۴) و نیز در «الارواء» (۳۹۴/۳۳۲) تخریج شده است.

۴- ابن ابی شیبه (۱/۹۷/۱) و دارقطنی و ابن ماجه و طحاوی و احمد از طرق زیادی به طور «مرسل» و «مسند» آن را آورده‌اند. و ابن تیمیه آن را تقویت کرد به طوری که در «فروع» ابن عبدالهادی (۲/۴۸۵) نیز چنین است. بوصیری بعضی طرق آن را صحیح دانسته، من نیز مفصلاً دربارهٔ آن در «الأصل» و «الارواء» (شماره ۵۰۰) صحبت کرده‌ام.

وجوب قرائت در نماز سری

پیامبر ﷺ قرائت اصحاب را در نمازهای سری مورد تأیید (و تقریر) قرار داده است. جابر گوید: ما در نماز ظهر و عصر پشت سر امام در دو رکعت اول فاتحه و سوره را می‌خواندیم و در دو رکعت آخر فقط فاتحه را.[۱]

پیامبر از ایجاد مزاحمت برای او در قرائت با صدای بلند، نهی می‌فرمود. روزی با اصحابش نماز ظهر را برگزار نمود و سپس پرسید: کدامیک از شما «سبح اسم ربک الأعلی» را خواند؟ کسی گفت: من، اما نیت خیر داشتم. حضرت فرمود: می‌دانستم که یکی از شما در قرائت با من نزاع می‌کند.[۲] روایتی دیگر نیز آمده که پشت سرِ پیامبر، قرائت را با صدای بلند می‌خواندند. حضرت فرمود: «خلطُتم عليّ القرآن»[۳] (قرآن خواندن مرا به هم زدید) و فرمود: إنَّ الْمصلِّيَ يُناجِي رَبَّه، فَلْينظُرْ بِما يُناجيهِ به، و لا يَجْهرْ بَعضُكُم على بَعْضٍ بِالْقُرآنِ»[۴] (نمازگزار با پروردگارش مناجات می‌کند. باید دقت کند که با وی چه می‌گوید و نباید عده‌ای از شما با تلاوت قرآن با صدای بلند برای برخی دیگر ایجاد مزاحمت کنید.)

و می‌فرمود: «مَنْ قَرأ حَرْفاً مِنْ كِتابِ اللهِ فَلَهُ بِه حَسَنةٌ و الْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أمثالها، لا أقولُ «ألم» حَرْفٌ ولكِن «ألفِ» حَرفٌ و «لام» حَرفٌ و «ميم» حَرفٌ[۵] (کسی که حرفی از کتاب خداوند بخواند، متقابلاً برایش حسنه‌ای نوشته می‌شود و هر حسنه ده برابر می‌شود. نمی‌گویم که «الم» یک حرف به حساب می‌آید، بلکه «الف» حرفی، «لام» حرفی و «میم» نیز حرفی است.

۱- ابن ماجه با سندی صحیح آن را آورده و در «الارواء» تخریج شده است (۵۰۶)

۲- مسلم، ابوعوانه و سراج.

۳- بخاری در جزء خود و احمد و سراج با سند حسن آورده‌اند.

۴- مالک و بخاری در «أفعال العباد» با سندی صحیح آورده‌اند. نکته: امام شافعی در قول قدیمش و محمد در روایتی از ابوحنیفه قراءت پشت سر امام را در نماز سری نه جهری جایز دانسته‌اند. شیخ علی قاری و بعضی از بزرگان همین دیدگاه را برگزیده‌اند. همچنین نظر امام زهری، مالک، ابن مبارک، احمد بن حنبل و گروهی از محدثین و دیگران همین است. شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز همین قول را برگزیده است.

۵- ترمذی و ابن ماجه آن را با سند صحیحی آورده‌اند و آجری در «آداب حملة القرآن» آورده است. ولی حدیث «مَنْ قَرأ خَلْفَ الْإمامِ مُلِىء فُوه ناراً» (کسی که پشت سر امام قرائت را بخواند دهانش پر از آتش می‌شود.) موضوع و جعلی است که در «سلسلة الاحاديث الضعيفة» (شماره ۵۶۹) توضیح داده شده است.

گفتن «آمین» و اینکه امام آن را با صدای بلند بگوید

پیامبر هرگاه خواندن فاتحه را به پایان می‌برد «آمین» می‌گفت و صدایش را هم بلند می‌کرد و می‌کشید.[۱] اقتداکنندگان را به گفتن آمین سفارش می‌نمود و می‌فرمود: إذا قَالَ الْإمامُ: ﴿غَيْرِ الْمَغضُوبِ عَلَيْهِم ولاالضَّالِّينَ﴾ فَقولوا: آمين فَإنَّ الْملائكَةَ تقولُ: آمين، و إنَّ الْإمامَ يقولُ: آمين (هرگاه امام گفت ﴿غير المغضوب عليهم و لا الضالين﴾، آمین بگویید، چراکه فرشتگان آمین می‌گویند و امام نیز آمین می‌گوید.) و در روایتی دیگر: إذا أمَّنَ الإمامُ فأمِّنوا فَمَنْ وافَقَ تَأمينُهُ تَأْمينَ الْملائكةِ. (هرگاه امام آمین گفت شما نیز آمین بگویید. کسی که آمین گفتن وی با آمین گفتنِ فرشتگان) یا در روایتی «إذا قالَ أحَدُكُم في الصَّلاةِ: آمين و الْملائكةُ في السَّماء: آمين، فَوافَقَ أحَدُهُما الآخرَ، غُفِرَله ما تقدَّمَ مِنْ ذَنبِهِ»[۲] (وقتی یکی از شما در نماز آمین بگوید و فرشته نیز در آسمان، و یکی همزمان باشد، با دیگری در این صورت گناهان گذشته نمازگزار آمرزیده می‌شود.) در حدیثی دیگر آمده که: فَقولوا آمين يُجِبْكُمُ اللهُ»[۳] (آمین بگویید تا خداوند شما را اجابت کند.)

هم‌چنین پیامبر فرمود: «ما حَسَدَتْكُمُ الْيهودُ على شَيْءٍ ما حَسدتْكُمْ على السَّلامِ و التَّأْمينِ خَلْفَ الإمامِ»[۴] (یهودیان در هیچ چیز به اندازهٔ سلام دادن و آمین گفتن پشت سر امام، بر شما حسادت نمی‌برند.)»[۵]

قرائت پس از فاتحه

پیامبر پس از فاتحه سوره‌ای غیر از فاتحه را می‌خواند، گاهی آن را طول می‌داد و گاهی به

۱- بخاری در «جزء القراءة» و ابوداود با سند صحیح.

۲- شیخین و نسائی و نیز در «الارواء» (۳۴۴) تخریج شده.

۳- مسلم و ابوعوانه.

۴- بخاری در «الأدب المفرد»، ابن ماجه، ابن خزیمه، احمد و سراج با دو سند صحیح.

۵- نکته: گفتن آمین توسط مأمومین پشت سر امام باید به صورت جهری و آشکار و همزمان با آمین گفتن امام باشد، نه پیشتر از وی، چنانکه اکثر نمازگزاران مرتکب می‌شوند و نه دیرتر. این عقیده‌ای است که اکنون از نظر من ارجح است و در بعضی از آثارم درباره‌اش بحث و تحقیق کرده‌ام. از جمله در «سلسلة الاحاديث الضيعفه» (شماره ۹۵۲ جلد دوم که به لطف خدا منتشر شده است. و «صحيح الترغيب و الترهيب» (۲۰۵/۱) که این یکی نیز - بحمدالله - در المکتب الاسلامی به چاپ رسیده است.

خاطر سرفه یا بیماری و یا شنیدن گریهٔ کودکی کوتاهش می‌کرد. چنانکه انس بن مالک روایت می‌کند که روزی به هنگام گزاردن نماز صبح، حضرت سوره را کوتاه کرد. در روایتی دیگر آمده که نماز صبح را با خواندن دو سوره که کوتاهترین سوره‌های قرآن است گزارد؛ عرض شد: ای رسول خدا! چرا نماز را کوتاه کردی؟ فرمود: «سَمِعْتُ بُكاءَ صَبيٍّ، فظَنَنتُ أنَّ أمَّهُ مَعَنا تُصَلّي، فأردتُ أن أُفرِغَ له أمَّه»[۱] (صدای گریهٔ کودکی را شنیدم، گمان کردم که مادرش با ما نماز می‌گزارد، خواستم مادرش زودتر به وی بپردازد)[۲] و می‌فرمود: «إنِّي لأدخُلُ في الصَّلاةِ و أنا أريدُ إطالَتَها، فأسْمعُ بُكاءَ الصَّبيِّ فأتجوَّزُ في صَلاتي مِمَّا أعلَمُ مِنْ شِدَّةِ وَجْدِأمِّهِ مِنْ بُكائِهِ»[۳] (وارد نماز که می‌شوم قصد اطالهٔ آن را دارم، لیکن چون صدای گریهٔ کودکی را می‌شنوم به خاطر شدت اندوهی که در مادر به خاطر گریهٔ کودک سراغ دارم نماز را کوتاه می‌کنم.) رسول خدا سوره را از اول شروع می‌کرد و در بیشتر احوال تا آخر می‌خواند.[۴] و می‌فرمود: «أعْطوا كُلَّ سورَةٍ حَظَّها مِنَ الرُّكُوعِ و السُّجُودِ»[۵] (به هر سوره‌ای بهره‌اش را از رکوع و سجود ببخشید.) و در عبارتی چنین آمده: لِكُلِّ سورَةٍ رَكْعَةٌ[۶] (هر سوره‌ای رکعتی دارد.) گاهی سوره را در دو رکعت می‌خواند.[۷] گاهی همه‌اش را در رکعت دوم تکرار می‌کرد.[۸] و گاه دو سوره یا بیشتر را در یک رکعت با هم می‌خواند.[۹] مردی از انصار در مسجد قبا امامت می‌کرد؛ عادت داشت هر گاه که سوره را می‌خواند ﴿قُلْ هُوَاللهُ أحدٌ﴾ را تا پایان بخواند؛ سپس سوره‌ای دیگر می‌خواند

۱- احمد با سند صحیحی روایتش نموده. حدیث دیگر را ابن أبی داود در «المصاحف»، (۲/۱۴/۴) آورده.

۲- از این روایت و امثال آن چنین برداشت می‌شود که بردن کودکان به مساجد صحیح است برخلاف حدیثی که بر زبانها متداول است و می‌گوید: کودکانتان را از مساجد دور کنید که چنین حدیثی ضعیف است و به اتفاق محدثین به آن استناد نمی‌شود. از جمله افرادی که آن را ضعیف داشته‌اند: ابن جوزی، منذری، هیتمی، حافظ ابن حجر عسقلانی و بوصیری و عبدالحق اشبیلی گفته است: این حدیث بی اساس است.

۳- بخاری و مسلم.

۴- احادیث فراوانی بر این مطلب دلالت دارند که بعد ذکر خواهند شد.

۵- ابن أبی شیبه (۱/۱۰۰/۱) و أحمد و عبدالغنی المقدسی در «السنن» (۲/۹) با سند صحیحی آورده‌اند.

۶- ابن نصر و طحاوی با سند صحیح روایتش کرده‌اند و به عقیدهٔ من، معنی حدیث این است: در هر رکعت سوره‌ای کامل بخوانید، تا بهرهٔ آن رکعت بدان کامل شود و این امر مستحب است؛ به دلایلی که می‌آید.

۷- احمد و ابویعلی به دو صورت روایت کرده‌اند. در این باره به قرائت در نماز صبح رجوع شود.

۸- چنانکه در نماز صبح آن را انجام داده که به زودی می‌آید.

۹- تفصیل و تحقیق آن به زودی خواهد آمد.

و در هر رکعتی چنین می‌کرد. دوستانش به وی گفتند: نخست این سوره را می‌خوانی و سپس گمان می‌کنی که کافی نیست و سوره‌ای دیگر با آن می‌خوانی. یا ﴿قُلْ هُو اللهُ﴾ را به تنهایی بخوان، یا اینکه سوره‌ای دیگر را. وی گفت: خواندن ﴿قُلْ هُو اللهُ﴾ را ترک نمی‌کنم. اگر دوست دارید که امامتتان را برعهده داشته باشم همین شیوه را خواهم داشت و اگر دوست ندارید امامتتان را ترک می‌کنم؛ اما چون آنان می‌دیدند که او در امامت از همه برتر است دوست نداشتند که کسی غیر از او امامشان باشد. چون پیامبر نزدشان آمد قضیه را برایش باز گفتند؛ پیامبر پرسید: ای فلان! چه چیز سبب شده که از توصیهٔ دوستانت سر باز زنی و چه چیز وادارت کرده که این سوره را در هر رکعتی بخوانی؟ وی جواب داد: چون آن را دوست دارم. حضرت فرمود: همین دوست داشتنِ سورهٔ توحید تو را وارد بهشت خواهد کرد.[۱]

جمع بین سوره‌های نظیر هم و دیگر سوره‌ها در یک رکعت

پیامبر، نظایر را از سوره‌های مفصل[۲] با هم قرائت می‌کرد. وی سورهٔ «الرحمان» و «النجم» را در یک رکعت، «اقترب» و «الحاقة» را در رکعتی، «طور» و «ذاریات» را در رکعتی، «واقعه» و «قلم» را در یک رکعت و «معارج» و «نازعات» را در رکعتی، «مطففین» و «عبس» را در رکعتی، «مدثر» و «مزمل» را در رکعتی، «انسان» و «قیامت» را در رکعتی، «نبأ» و «مرسلات» را در رکعتی و «دخان» و «تکویر» را در یک رکعت با هم می‌خواند.[۳] گاهی چند سوره از سبع طوال مانند بقره و نساء و آل عمران را در یک رکعتِ نماز شب با هم جمع می‌کرد (که توضیحش خواهد آمد) می‌فرمود: أَفضَلُ الصَّلاةِ طُولُ الْقِیامِ[۴] (بهترین نماز، نمازی است که قیامش طولانی باشد.) هنگامی که این آیه را می‌خواند «أَلَیْسَ ذٰلِكَ بِقادِرٍ عَلیٰ أَنْ یُحیِیَ الْمَوْتیٰ» (آیا خداوند نمی‌تواند مردگان را زنده کند؟!) می‌گفت: سبحانك فَبَلی

۱- بخاری این حدیث را به صورت معلّق روایت نموده است. معلق به معنی سقوط راوی از سلسله راویان است، یعنی آنکه بخاری از استاد خودِ روایت نکرده، بلکه از استاد استادش که او را هم ندیده روایت نموده) ترمذی نیز به صورت «موصول» آن را روایت کرده و صحیحش دانسته است.

۲- نظایر به سوره‌هایی گفته می‌شود که از حیث معنا و مفهوم همانند باشند، مانند موعظه یا حِکَم یا قصص. بنا بر قول صحیح‌تر، آغاز سوره‌های مفصل از «ق» به بعد است و پایان آن هم به اتفاق همه، پایان قرآن است.

۳- بخاری و مسلم.

۴- مسلم و طحاوی.

(خداوندا! پاک و منزهی، آری می‌توانی) و چون «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأعلی»[۱] (نام پروردگار برتر خویش را تسبیح گوی) را بر زبان جاری می‌کرد، می‌گفت: سُبْحانَ رَبِّیَ الْأعلی[۲] (پاک و منزه است پروردگار بلند مرتبه‌ام.)

جواز اکتفا بر فاتحه

معاذ با رسول خدا نماز عشا می‌گزارد؛ سپس که برمی‌گشت با یارانش نیز نماز می‌گزارد. شبی معاذ از (مسجد پیامبر ﷺ) برگشت و با مردم نماز گزارد. جوانی نیز از قبیلهٔ بنی سلمه (که سلیم نامیده می‌شد) نماز گزارد؛ چون معاذ نماز را طول داد جوان به گوشه‌ای رفت و نمازش را در گوشهٔ مسجد به تنهایی گزارد؛ آنگاه بیرون شد و افسار شترش را گرفت و رفت. معاذ که نمازش را تمام کرد جریان را برایش باز گفتند، وی گفت: این کارش نفاق است. حتماً رسول خدا را از کار سلیم با خبر خواهم ساخت. آن جوان هم وقتی این سخن او را شنید گفت: من نیز کاری را که او انجام می‌دهد برای پیامبر باز خواهم گفت. بامدادان نزد پیامبر رفتند. معاذ وی را از آنچه که جوان مرتکب شده بود مطلع کرد. جوان گفت: ای رسول خدا! وی نزد شما زیاد می‌ماند. پیش ما هم که می‌آید نماز را طول می‌دهد. پیامبر رو به معاذ کرد و گفت: معاذ! آیا می‌خواهی فتنه به پا کنی؟ آن‌گاه رو به جوان کرد و گفت: ای برادرزاده! چگونه نماز می‌خوانی؟ جوان گفت: سورهٔ فاتحه را می‌خوانم و از خداوند طلب بهشت می‌کنم و از بیم آتش به وی پناه می‌برم؛ از زمزمهٔ شما و معاذ هم چیزی در نمی‌یابم. رسول خدا فرمود: من و معاذ هم نمازمان در همین حدود است. راوی نقل می‌کند که آن جوان افزود: هنگامی که خبر آوردند که دشمن حمله آورده است معاذ خواهد دانست که منافق کیست!! راوی اضافه می‌کند که آن جوان در جهاد با دشمن به شهادت رسید. رسول خدا بعد از این واقعه به معاذ گفت: طرف دعوای من و تو چه شد؟! معاذ گفت: ای رسول خدا! خداوند راست می‌گوید، من

۱- الأعلی / ۱.

۲- ابوداود و بیهقی با سند صحیحی آورده‌اند که مطلق است؛ زیرا شامل قرائت در نماز و غیر آن می‌شود. ابن ابی شیبه (۲/۱۳۲/۲) از ابوموسی اشعری و مغیره نقل می‌کند که آنان آن را در نماز واجب می‌گفتند. مطلق بودنش را هم از عمر و علی نقل نموده است.

دروغ گفتم. آری او به شهادت رسیده است.[۱]

جهر و سر در نمازهای پنجگانه و سایر نمازها

پیامبر در نماز صبح و دو رکعت اول نماز مغرب و عشا، قرائت را با صدای بلند می‌خواند و نماز ظهر و عصر و رکعت سوم نماز مغرب و دو رکعت آخر نماز عشا را آهسته و با خود می‌خواند.[۲] دیگران به قرائت پیامبر در نمازها یا رکعت‌هایی که آهسته می‌خواند، از روی تکان خوردن محاسنش[۳] و گاهی از روی شنواندن آیه به آنان پی می‌بردند[۴]. پیامبر در نماز جمعه و نماز عید فطر و قربان[۵] و نماز استسقاء (یا نماز باران)[۶] و کسوف[۷] قرائت را با صدای بلند می‌خواندند.

۱- ابن خزیمه در «صحیحش» (۱۶۳۴) و بیهقی نیز با سند صحیح آن را آورده‌اند. شاهد دیگر آن صحیح ابوداود است (۷۵۸) و اصل ؟؟؟ در صحیحین آمده. افزوده اول آن را در روایی آمده و افزودهٔ دوم از احمد است (۷۴/۵) و افزوده‌های سوم و چهارم از بخاری و در بخشی مربوط به ابن عباس آمده که: أن رسول‌الله ﷺ صلی رکعتین لم یقرأ فیهما إلّا بفاتحة الکتاب. احمد آن را تخریج کرده (۲۸۲/۱) و حارث‌بن ابی اسامه در مسند (ص ۳۸) از زوائدآن و بیهقی (۶۲/۶) با سند ضعیف آورده‌اند. من در چاپهای قبلی آن را حسن می‌دانستم ولی بعد برایم روشن شد که در اشتباه بودم. چون ماجرا حول محور حنظله دومی است و آن ضعیف است. و تعجیم در این است که چرا چنین امری بر من پوشیده ماند! چه بسا فکر می‌کردم که او کسی دیگر باشد. به هر حال سپاس خدایی راکه مرا در شناخت خطایم هدایت کرد. به همین خاطر اقدام به ذکر آن در کتاب کردم. خداوند درعوض آن خیری به من رساند و آن همین حدیث معاذ بود. چون آن به همان حدیثی که ابن عباس بدان دلالت جسته رهنمون می‌کند. سپاس خدایی راکه با نعماتش صالحات راکامل می‌کند.

۲- همان گونه که نووی می‌گوید: اجماع مسلمانان با نقل نسل اندر نسل به علاوهٔ احادیث صحیح، آشکارا دلالت بر این مطلب دارند، که بعضی از آنها خواهند آمد. ر.ک: «الارواء» (۳۴۵).

۳- بخاری و ابوداود. ۴- بخاری و مسلم.

۵- به بخش قرائت حضرت در نماز جمعه و نماز عیدین رجوع کنید.

۶- بخاری و ابوداود. ۷- بخاری و مسلم.

قرائت با صدای بلند و آرام در نماز شب[۱]

رسول خدا نماز شب را گاهی با صدای بلند و گاهی آرام می‌گزارد[۲] چنانچه در خانه می‌خواند کسی که در اتاق بود صدایش را می‌شنید[۳] گاهی هم صدایش را بلندتر می‌کرد تا کسی که بیرون از اتاق است صدایش را بشنود[۴]، ابوبکر و عمر را بدان سفارش کرده است. و این وقتی بود که شبی از منزل خارج شد. ابوبکر را دید که با صدای پایین نماز می‌گزارد. از کنار عمربن خطاب نیز گذشت؛ دید که با صدای بلند نماز می‌گزارد. وقتی که هر دو نزد پیامبر آمدند فرمود: ای ابوبکر! از کنارت رد شدم، دیدم که با صدایی بسیار آهسته نماز می‌گزاری؟ گفت: «ای رسول خدا، صدایم را به کسی که با وی مناجات می‌کردم رساندم» به عمر گفت: از کنارت رد شدم، دیدم که با صدای بلند نماز می‌گزاری؟ گفت: ای رسول خدا! خوابیده‌ها را بیدار می‌کردم و شیطان را می‌راندم. پیامبر فرمود: ای ابوبکر! کمی صدایت را بلند کن؛ تو نیز ای عمر! قدری از صدایت بکاه[۵]، می‌فرمود: «کسی که قرآن را بلند می‌خواند همچون کسی است که صدقه را آشکارا دهد و کسی که قرآن را آهسته می‌خواند، هم‌چون کسی است که مخفیانه صدقه می‌دهد.»[۶]

قرائت پیامبر ﷺ در نمازها

سُوَر و آیاتی که پیامبر خدا در نمازهایش می‌خواند با توجه به نوع نمازها متفاوت بود؛ آنچه که می‌آید جزئیات مربوط به آن است به ترتیب:

۱- عبدالحق در «التهجد» (۱/۹۰) می‌گوید: حدیث صحیحی از حضرت در مورد قرائت با صدای بلند یا آرام در نوافل روزانه نیامده است. قول اظهر آن است که قرائت حضرت در اینگونه نمازها سری بوده است. روایتی نه چندان قوی در دست است که پیامبر روزی عبدالله بن حذافه را دید که قرائت را در نمازش با صدای بلند می‌خواند، به وی گفت: «**یا عَبْدَاللهِ سَمِّعَ اللهَ ولا تُسمعنا**» (ای عبدالله! خداوند را بشنوان و به گوش ما نرسان).

۲- مسلم و بخاری در «افعال العباد» آورده‌اند.

۳- ابوداود و ترمذی در «الشمائل» با سند «حسن». منظور حدیث این است که قرائتش حد وسط جهر و إسرار بوده است.

۴- نسائی و ترمذی در «الشمائل» و بیهقی در «الدلائل» با سند حسن.

۵- روایت ابوداود، حاکم نیز علاوه بر این صحیحش دانسته؛ ذهبی هم با وی موافق است.

۶- همان.

نماز صبح

حضرت در نماز صبح سوره‌های طوال مفصل[۱] را می‌خواند.[۲] گاهی هم سورهٔ واقعه و سوره‌هایی اینچنین در هر دو رکعت.[۳] در حجة الوداع سورهٔ طور را خواند.[۴] گاهی نیز سوره‌هایی چون «ق» را در رکعت اول می‌خواند[۵] گاهی نیز سوره‌های قصار فصل چون ﴿إذاالشَّمس كُوِّرَتْ﴾ را می‌خواند.[۶] یک بار ﴿إذا زُلْزِلَت﴾ را در دو رکعت خواند، به طوری که راوی می‌گوید: «نمی‌دانم که پیامبر دچار فراموشی شد یا عمداً چنین کرد.»[۷] یک بار در سفر بود که «معوذتین» را خواند.[۸] و به عقبه بن عامر فرمود: در نمازت معوذتین را بخوان، چرا که پناهندهٔ به خدا پناهی چون آن دو، نخواهد یافت.[۹] گاهی بیش از شصت آیه می‌خواند.[۱۰] یکی از راویان حدیث می‌گوید: نمی‌دانم در یک رکعت چنین می‌کرد یا در هر دو رکعت؟! گاهی سورهٔ روم[۱۱] وگاه «یس»ء می‌خواند.[۱۲] یک بار نماز صبح را در مکه با سورهٔ مؤمنین آغاز کرد، تا رسید به ذکر موسی و هارون یا عیسی[۱۳] -که محل تردید بعضی از

۱- دانشمندان سوره‌های قرآن را به چهار دسته تقسیم کرده‌اند، الف - السبع الطوال، هفت سورهٔ بلند قرآن همچون بقره، آل عمران، نساء و غیره. ب - المئون، سوره‌هایی چون یونس، هود، یوسف و غیره که حدوداً صد آیه دارد. ج - المثانی که محل اختلاف است بعضی گفته‌اند از سورهٔ دهم تا شانزدهم، وجوهی دیگر نیز برایش برشمرده‌اند. د - المفصل، سوره‌هایی که در آخر قرآن قرار گرفته‌اند. چون کوچک و کوتاهند و زیاد هم با بسمله فصل و جدا شده، مفصل نامیده شده‌اند. در نخستین سورهٔ آن اختلاف هست؛ بر اساس قول نووی، مفصل خود بر سه دسته است: ۱ - طوال از حجرات تا بروج ۲ - اوساط از طارق تا بینه ۳ - قصار از زلزال تا ناس (مترجمان).

۲- نسائی و احمد با سند صحیح روایت کرده‌اند.

۳- احمد و ابن خزیمه (۱/۶۹/۱) حاکم نیز آن را آورده و صحیحش دانسته. ذهبی هم موافق اوست.

۴- بخاری و مسلم.

۵- مسلم و ترمذی نقل کرده‌اند و در «الارواء الغلیل» (۳۴۵) تخریج شده است.

۶- مسلم و ابوداود.

۷- ابوداود و بیهقی با سند صحیح آورده‌اند. ظاهراً وی به منظور تشریع آن را عمداً انجام داده است.

۸- ابوداود و ابن‌خزیمه (۲/۶۹/۱) و ابن بشران در «الأمالی» و ابن أبی شیبه (۱/۱۷۶/۱۲) آن را آورده، حاکم صحیحش دانسته و ذهبی با وی موافق است.

۹- ابوداود و احمد با سند صحیح.

۱۰- بخاری و مسلم.

۱۱- نسائی و احمد و البزار.

۱۲- احمد با سند صحیح.

۱۳- منظور از ذکرموسی این آیه است که می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَرسَلْنا موسى و أَخاه هارونَ بآياتِنا و سُلْطانٍ

⇦

راویان است - سرفه‌ای کرد، سپس به رکوع رفت[۱]،گاهی هم سورهٔ صافات را می‌خواند.[۲] در روزهای جمعه در رکعت اول سورهٔ «سجده» و در رکعت دوم سورهٔ «دهر» را مـی‌خوانـد[۳] رکعت اول را طول می‌داد و رکعت دوم راکوتاه می‌گزارد.[۴]

قرائت در نماز سنت صبح

اما قرائت وی در دو رکعت نماز مستحب صبح بسیار کوتاه بود.[۵] عایشه حتی در مـورد خواندن سورهٔ حمد هم تردید داشت.[۶] گاهی بعد از سورهٔ فاتحه در رکعت اول آیهٔ ۱۳۶ سورهٔ بقره ﴿قُولوا آمنّا بِاللهِ و ما أُنزِلَ إلَينا...﴾ تا آخر آیه را می‌خواند و در رکعت دیگر آیه ﴿قُلْ يا أهلَ الْكِتابِ تَعالَوْا إلى كَلِمَةٍ سَواءٍ بَيْنَنا و بَيْنَكُم﴾ را تا آخر آیه می‌خواند.[۷] گاهی هم به جای آن آیهٔ ۵۲ سورهٔ آل عمران ﴿فَلَمّا أحَسَّ عيسىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ﴾ تا آخر آیه را می‌خواند[۸] وگاهی ﴿قُلْ يا أيُّها الْكافِرون﴾ را در رکـعت اول و ﴿قُـلْ هُـو اللهُ أحَـدٌ﴾ را در رکـعت دوم مـی‌خوانـد.[۹] و می‌فرمود: این دو سوره چه خوب‌اند.[۱۰] حضرت رسول وقتی دیدکه مردی همین کار را می‌کند یعنی سورهٔ کافرون را در رکعت اول می‌خواند فرمود: «هٰذا عَبْدٌ آمَنَ بِرَبِّهِ» (این بنده‌ای است که به پروردگارش ایمان آورده) و وقتی که دید در رکعت دوم سورهٔ توحید را مـی‌خوانـد فرمود: «هٰذا عَبْدٌ عَرَفَ رَبَّهُ»[۱۱] (این بنده‌ای است که پروردگارش را شناخته است).

نماز ظهر

⇦مُبينٍ﴾ و منظور از عیسی آیهٔ بعدی است: ﴿و جَعَلْنا ابْنَ مَريمَ و أُمَّهُ آيةً و آوَيناهُما إلى رِبْوةٍ ذاتِ قرارٍ و مَعينٍ﴾.

۱- مسلم و بخاری به صورت تعلیق آورده‌اند و در «الارواء» (۳۹۷) نیز تخریج شده است.

۲- أحمد و أبویعلی در «مسند» شان و مقدسی در «المختارة» آورده‌اند.

۳- بخاری و مسلم.

۴- بخاری و مسلم.

۵- احمد با سند صحیح.

۶- بخاری و مسلم.

۷- مسلم و ابن خزیمه و حاکم.

۸- مسلم و ابوداود.

۹- مسلم و ابوداود.

۱۰- ابن‌ماجه و ابن‌خزیمه.

۱۱- طحاوی نقل کرده، ابن حبان نیز در صحیحش و ابن بشران، همچنین «حـافظ» در «الأحـاديث العـاليات» (شماره ۱۶) آن را حدیث حسن بر شمرده است.

پیامبر در دو رکعت اول، فاتحه و سوره را می‌خواند و در رکعت اول، سوره را طولانی‌تر از رکعت دوم می‌کرد.[۱] گاهی رکعت نخست را به قدری طول می‌داد که نماز ظهر برپا می‌شد و شحص به بقیع می‌رفت، رفع حاجت می‌کرد و سپس به خانه‌اش می‌رفت و وضو می‌گرفت، آنگاه به مسجد برمی‌گشت، رسول خدا را هنوز در همان رکعت اول می‌دید[۲] مردم گمان می‌کردند که حضرت با این کار می‌خواهد مردم خود را به رکعت اول برسانند.[۳] در هر رکعت به همراه فاتحه در حدود سی آیه (مثلا به اندازهٔ سورهٔ سجده) می‌خواند.[۴] گاهی سوره‌هایی چون «والسَّماءِ و الطّارق» و «والسَّماءِ ذاتِ الْبُروج» و «واللَّيلِ إذا يَغْشى» را می‌خواند.[۵] گاهی هم «اذا اسماء انشقت» و سوره‌هایی اینچنین را می‌خواند.[۶] اصحاب به قرائت وی در نماز ظهر و عصر از روی تکان خوردن محاسنش پی می‌بردند.[۷]

قرائت آیات پس از فاتحه در دو رکعت آخر نماز

پیامبر دو رکعت آخر را به اندازهٔ نیمی از دو رکعت اول - یعنی به اندازه پانزده آیه - کوتاهتر ادا می‌کرد؛[۸] چه بسا به خواندن فاتحه بسنده می‌کرد.[۹] وگاهی آیه را به گوش دیگران می‌رساند[۱۰] گاهی از وی زمزمهٔ «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأعْلى» و «هَلْ أتاكَ حَديثُ الْغاشية» را

۱- بخاری و مسلم.
۲- مسلم و بخاری در «جزء القراءة».
۳- أبوداود با سند صحیح و ابن خزیمه (۱/۱۶۵/۱).
۴- احمد و مسلم.
۵- أبوداود آن را نقل کرده، ترمذی نیز آن را آورده و صحیحش دانسته. همچنین ابن خزیمه (۱/۶۷/۲).
۶- ابن خزیمه در «صحیحش» (۱/۶۷/۲).
۷- بخاری و ابوداود.
۸- احمد و مسلم روایت کرده‌اند. این حدیث دلیلی است بر اینکه خواندن سوره علاوه بر فاتحه در دو رکعت آخر سنت است. گروهی از صحابه نیز این دیدگاه را داشته‌اند، از جملهٔ آنان ابوبکر صدیق است. امام شافعی نیز همین عقیده را دارد؛ چه در مورد نماز ظهر و چه غیر آن، از علمای متأخر ما ابوالحسنات لکنوی همین دیدگاه را ابراز داشته است. وی در «التعليق الممجد على موطأ محمد» (ص ۱۰۲) می‌گوید: بعضی از دوستان ما (احناف) در این باره کاری شگفت کرده‌اند، بدین گونه که سجدهٔ سهو را در تلافی قرائت سوره در دو رکعت آخر واجب دانسته‌اند و شارحان «المنية» ابراهیم حلبی و ابن أمیر حاج و دیگران به بهترین وجهی این نظر را ردکرده‌اند. بی‌گمان کسی که چنین پنداری دارد یا از این حدیث مطلع نیست یا اطلاع دارد و بدان وقعی نمی‌نهد.
۹- بخاری و مسلم.
۱۰- بخاری و مسلم.

می‌شنیدند[۱] وگاهی سوره‌هایی چون «والسَّماءِ ذاتِ الْبُروج» و «والسَّماءِ و الطَّارق» را می‌خواند[۲].
گاهی هم سوره‌هایی چون «واللَّیلِ إذا یَغْشی» را می‌خواند.[۳]

وجوب قرائت فاتحه در هر رکعت

پیامبر ﷺ به کسی که نمازش را درست نمی‌گزارد امر کرد که در هر رکعتی فاتحه بخواند به طوری که پس از آن که به او امر کرد که در رکعت اول آن را بخواند فرمود:[۴] **ثم افعل ذلك فی صلاتك کلها**[۵] او در روایتی چنین آمده: **فی کل رکعةً**[۶] وگاهی آیه را به آنان می‌شنواند[۷] (۲۶/۸۸)[۸] را از وی می‌شنیدند. وگاهی هم «السماء ذات البروج» (۲۲/۸۵) و «السماء و الطارق» (۱۷/۸۶) و مانند این دو سوره را می‌خواند.[۹] وگاهی نیز «اللیل اذا یغشی» (۲۱/۹۲) و مانند آن را.[۱۰]

نماز عصر

پیامبر در دو رکعت اول، فاتحه و سوره را می‌خواند. رکعت اول را بیشتر از دومی طول می‌داد.[۱۱] گمان می‌بردند که می‌خواهد مردم خود را به رکعت اول نماز جماعت برسانند.[۱۲] در هر یک از آنها به اندازهٔ پانزده آیه یعنی نصف آیاتی که در دو رکعت اول نماز ظهر خوانده می‌شد می‌خواند. دو رکعت آخر را هم به اندازهٔ نصف دو رکعت اول کوتاهتر می‌گزارد[۱۳]. در آن دو رکعت فاتحه را می‌خواند[۱۴] و احیاناً آیه را به گوش دیگران می‌رساند[۱۵] و

۱- ابن خزیمه در صحیحش (۲/۶۷/۱) و ضیاء مقدسی در «المختاره» با سند صحیح.
۲- بخاری در «جزء القراءة» آورده است. ترمذی نیز آورده و صحیحش دانسته است.
۳- مسلم و طیالسی.
۴- ابوداود و احمد با سند قوی.
۵- بخاری و مسلم.
۶- احمد با سند جید.
۷- بخاری و مسلم.
۸- ابن خزیمه در «صحیحه» (۲/۶۷/۱) و ضیاء مقدسی در «المختارة» با سند صحیح.
۹- بخاری در «جزءالقراءة» و ترمذی روایت کرده و ترمذی صحیحش هم دانسته.
۱۰- مسلح و طیالسی.
۱۱- بخاری و مسلم.
۱۲- ابوداود با سند صحیح و ابن خزیمه.
۱۳- أحمد و مسلم.
۱۴- بخاری و مسلم.
۱۵- بخاری و مسلم.

همان سوره‌هایی راکه در نماز ظهر ذکر کردیم می‌خواند.

نماز مغرب

در نماز مغرب، پیامبر ﷺ احیاناً سوره‌های قصار مفصل را می‌خواند.[۱] هرگاه نماز مغرب را به پایان می‌برد هوا هنوز آن قدر روشن بود که شخص می‌توانست محل اصابت تیر خود را ببیند (یعنی هوا کاملاً تاریک نشده بود.)[۲] در سفری سورهٔ «والتِّینِ و الزَّیْتون» را در رکعت دوم خواند.[۳] وگاهی هم سوره‌های طوال مفصل و اوساط مفصل را می‌خواند. گاه به گاه «الَّذینَ کَفروا و صَدُّوا عَنْ سَبیلِ الله»[۴] را می‌خواند. گاهی نیز سورهٔ «طور» را[۵] وگاهی هم سورهٔ «مرسلات» را؛ در آخرین نمازی هم که گزارد همین سوره را خواند[۶] وگاهی طولانی‌ترین سوره از دو سوره‌ی طولانی[۷] یعنی «أعراف» را در دو رکعت می‌خواند[۸] وگاهی أنفال را.[۹]

قرائت در نماز مستحب مغرب

در نماز مستحب بعد از نماز مغرب حضرت سورهٔ «کافرون» و «اخلاص» را می‌خواند.[۱۰]

۱- بخاری و مسلم. ۲- نسائی و احمد با سند صحیح.
۳- طیالسی و أحمد با سندی صحیح.
۴- ابن خزیمه (۲/۱۶۶/۱) و طبرانی و مقدسی با سندی صحیح. ۵- بخاری و مسلم.
۶- بخاری و مسلم.
۷- طولانی‌ترین سوره‌ها بنا به قول متفق «أعراف» و دیگری بنا به قول ارجح «أنعام» است (فتح الباری).
۸- بخاری و أبوداود و ابن خزیمه (۱/۶۸/۱) و أحمد و سراج و مخلص.
۹- طبرانی در المعجم الکبیر با سند صحیح.
۱۰- أحمد، مقدسی، نسائی، ابن نصر و طبرانی.

نماز عشا

پیامبر در دو رکعت اول، سوره‌های اوساط مفصل را می‌خواند[۱]؛ سوره‌هایی چون «والشَّمْسِ و ضُحٰیها»[۲] وگاهی سورهٔ «إذالسَّماءُ انْشَقَّتْ» را تلاوت می‌کرد و با آن به سجده می‌رفت.[۳] یک بار در سفر «والتِّینِ و الزَّیْتون» را در رکعت اول خواند[۴]. پیامبر از اطالهٔ قرائت در نماز عشا نهی کرده است، و این در زمانی بود که معاذ بن جبل برای صحابه امامت عشا می‌کرد و نماز را طول داد. مردی از انصار به گوشه‌ای رفت و به تنهایی نمازش راگزارد. معاذ از کار وی با خبر شد و گفت: او منافق است. مرد انصاری با شنیدن این سخن نزد رسول خدا رفت و سخن معاذ را برایش بازگفت. پیامبر به معاذ گفت: ای معاذ! آیا می‌خواهی فتنه بپا کنی؟! هرگاه برای مردم امامت کردی سورهٔ «والشَّمْسِ و ضُحٰیها» یا «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأعْلٰی» یا «إقْرأ بِاسْمِ رَبِّكَ» و یا «واللَّیْلِ إذا یَغْشی» را بخوان زیرا پشت سرت از پیر و ضعیف گرفته تا افراد گرفتار، به نماز ایستاده‌اند.[۵]

نماز شب

پیامبر در این نمازگاه با صدای بلند قرائت می‌کرد وگاه با صدای آهسته،[۶] قرائت سوره را گاهی کوتاه وگاهی طولانی می‌کرد؛ گاه نیز در اطاله‌اش مبالغه می‌کرد. عبدالله بن مسعود نقل می‌کند که شب را با پیامبر نماز می‌گزاردم، حضرت پیوسته ایستاده بود؛ بطوری که قصد کار بدی کردم. پرسیدند: چه کاری؟ گفت: می‌خواستم بنشینم و پیامبر را همراهی نکنم.[۷] حذیفةبن یمان نقل کرده که شبی با پیامبر نماز می‌گزاردم. پیامبر شروع به خواندن سورهٔ بقره کرد؛ با خود گفتم صد آیه راکه بخواند به رکوع می‌رود؛ صد آیه را خواند و رکوع نکرد. باز گفتم بقره را در دو رکعت می‌خواند ولی بقره را در همان رکعت خواند. گفتم هم اکنون به

۱- روایت نسائی و احمد با سند صحیح.
۲- احمد آن را آورده، ترمذی آن را حدیثی «حسن» می‌داند.
۳- بخاری و مسلم و نسائی.
۴- بخاری و مسلم و نسائی.
۵- بخاری و مسلم و نسائی آن را آورده‌اند و در «الارواء» (۲۹۵) نیز تخریج شده است.
۶- روایت نسائی با سند صحیح.
۷- بخاری و مسلم.

رکوع می‌رود، ولی به رکوع نرفت و سورهٔ نساء را هم شروع کرد و تا پایان خواند. سپس آل عمران را شروع کرد و تمام کرد.[۱] آیات را هم آرام و شمرده می‌خواند. چنانچه به آیه‌ای می‌رسید که مضمون آن تسبیح بود تسبیح می‌کرد. اگر دعایی در آن می‌بود دعا می‌کرد و اگر شامل مفهوم تعویذ بود به خدا پناه می‌برد. آن‌گاه به رکوع رفت.[۲] شبی با آنکه بیمار بود و درد می‌کشید هر هفت سورهٔ طولانی را خواند[۳] و گاهی در هر رکعت تنها یک سوره را می‌خواند.[۴] هیچ‌گاه شنیده نشده که وی تمام قرآن را در یک شب خوانده باشد.[۵] به طوری که راضی نبود عبدالله‌بن عمرو این کار را بکند، به وی سفارش فرمود که: «إِقرأ الْقُرْآنَ في كُلِّ شَهْرٍ» (قرآن را در هر ماه یک بار بخوان) عبدالله عرض کرد بیش از این هم می‌توانم. فرمود: «فَاقْرَأْهُ في عِشْرين لَيْلَةً» (قرآن را در بیست شب تمام کن) گفت: بیش از این هم قادرم. فرمود: «فَاقْرأْهُ في سَبْعٍ و لاتَزِدْ عَلى ذٰلِك»[۶] (در هفت شب قرآن را کامل بخوان، ولی زیاده‌تر از این مرو) بعدها به او اجازه داد که قرآن را در پنج[۷] یا سه شب[۸] بطور کامل تلاوت کند. قرائت قرآن را در کمتر از این مدت نهی فرمود. دلیل آن را نیز چنین برشمرده است: «مَنْ قَرَأَ الْقُرآنَ في أَقلِّ مِنْ ثَلاثٍ لَمْ يَفْقَهْهُ»[۹] (هر کس همه قرآن را در کمتر از سه شبانه‌روز کامل بخواند آن را نمی‌فهمد). در روایتی دیگر چنین آمده: «لا يَفْقَهُ مَنْ قَرأَ الْقرُآنَ في أَقلَّ مِنْ ثَلاثٍ»[۱۰] (کسی که درکمتر از سه شبانه روز قرآن را بخواند آن را درنمی‌یابد). همچنین فرموده است: «فَإنَّ لِكُلِّ عابِدٍ شِرّةٌ و لِكُلِّ شِرّةٍ فَتْرةٌ فإمّا إلى سُنَّةٍ و إمّا إلى بِدْعةٍ، فَمَنْ كانَتْ فَترتُهُ إلى سُنَّةٍ فَقدِ اهْتَدى و مَنْ

۱- تقدیم سورهٔ نساء بر آل عمران که در این روایت آمده دلیلی است بر جایز بودن ترک مراعات ترتیب مصحف عثمانی در قرائت.

۲- مسلم و نسائی.

۳- أبویعلی آن را آورده؛ همچنین حاکم صحیحش دانسته است. ذهبی هم با وی موافق است. در روایتی «طُوَل» ضبط شده است. ابن اثیر گوید: با ضم، جمع طولی است. مثل: الکبریٰ والکبر و سبع الطوال عبارتند از بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، أعراف، توبه.

۴- ابوداود و نسایی با سند صحیح آورده‌اند.

۵- مسلم و أبوداود.

۶- بخاری و مسلم.

۷- نسائی آورده است. ترمذی نیز آن را روایت نموده و صحیحش دانسته است.

۸- بخاری و أحمد.

۹- احمد با سند صحیح.

۱۰- دارمی آن را آورده؛ ترمذی نیز آورده و صحیحش دانسته است.

كانَتْ فَتْرَتُهُ إلى غَيرِ ذلِك فَقَدْ هَلَكَ»[۱] (هر عبادتگری شتاب و نشاطی دارد. هر شتاب و نشاطی نیز فرجامش سستی است. این سستی، یا به سنت راه می‌برد یا به بدعت. اگر به سنت راه برد آن شخص هدایت یافته است وگرنه هلاک می‌شود.)

این سخت‌گیری در اموری است که مسلمانان در اعمالی که می‌خواهند به خداوند تقرب جویند از خود انتظار دارند؛ در حالی که رسول خدا در این امور کمتر از این سخت‌گیری را برای آنان می‌پسندد و به آنان دستور داده است که در اعمال صالحشان به چیزی تمسک جویند که بر آن دوام یابند و تا هنگام دیدار با پروردگار بر آن پایدار باشند. در بیان چنین معنایی است که وی فرمود: «أحَبُّ الأعمالِ إلى اللهِ أدْوَمُها و إنْ قَلَّ» (دوست داشتنی‌ترین اعمال نزد خدا با دوامترین آن است هر چند کم باشد.)[۲] بدین سبب خود حضرت تمامی قرآن را در کمتر از سه شبانه روز نمی‌خواند[۳] و می‌فرمود: «مَنْ صَلَّى في لَيْلَةٍ بِمأتَي آيةٍ فَإنَّهُ يُكْتَبُ مِنَ الْقانِتينَ الْمُخْلِصِينَ»[۴] (کسی که در یک شب دویست آیه بخواند از زمره مطیعان مخلص خواهد شد) وی هر شب سوره‌های «بنی اسرائیل» و «زمر» را می‌خواند و نیز می‌فرمود: «مَنْ صَلَّى في لَيلَةٍ بِمأةِ آيةٍ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغافِلين»[۵] (کسی که در یک شب صد آیه بخواند جزو غافلان نخواهد بود.) گاهی در هر رکعت حدوداً پنجاه آیه یا بیشتر می‌خواند[۶]. گاهی آیاتی در حدود سورهٔ «مزمل» را می‌خواند.[۷] پیامبر - جز در موارد نادر - تمام شب را نماز نمی‌گزارد.[۸]

۱- احمد آن را آورده و ابن حبان نیز در «صحیحش». شِرّة (با کسر شین و تشدید راء): نشاط و همت؛ شرة الشباب: آغاز و حدّت جوانی. امام طحاوی می‌گوید: شِرّه، حدّت و نشاط درکارهاست که مسلمانان در اعمالشان آن را از خودشان می‌طلبند تا با آن به خدای عزوجل تقرب یابند.

رسول‌الله ﷺ دوستدار کسانی است که در اعمالشان تندروی نمی‌کنند چرا که این افراد بناچار از تندروی‌شان خواهند کاست. وی فرموده است به اعمال صالحه‌ای تمسک کنید که عمل و پایبندی به آنها تا دیدار پروردگار بادوام باشد و در تفسیر همین معنی از رسول‌الله ﷺ نقل است که فرمود: «أحب الاعمال الی الله أدومها و إن قل» و این حدیث که از روایت عایشه است صحیح و متفق علیه است.

۲- حدیث متفق علیه است و از عایشه نقل شده است.

۳- ابن سعد (۳۷۶/۱) و ابوشیخ در «أخلاق النبی» (۲۸۱).

۴- دارمی آن را آورده، حاکم نیز روایت کرده و صحیحش دانسته است، ذهبی نیز با وی موافق است.

۵- دارمی روایت کرده، حاکم نیز آورده است و صحیحش دانسته و ذهبی هم با وی موافق است.

۶- بخاری و أبوداود.

۷- أحمد و أبوداود با سند صحیح.

عبدالله بن‌خباب بن أرت (وی در جنگ بدر در رکاب پیامبر بود) یک شب کامل تا نزدیک صبح مراقب رسول خدا بود. چون از نماز فارغ شد، خباب خطاب به پیامبر گفت: پدر و مادرم فدایت باد، نمازی را امشب گزاردی که تاکنون نظیر آن را ندیده بودم. پیامبر فرمود: آری، این نماز رجا و خوف بود. از پروردگارم سه چیز را درخواست کردم که دو مورد آنها را عطا کرد و سومی را رد نمود؛ از خداوند خواستم تا با چیزی که امت‌های دیگر را هلاک کرد ما را هلاک نکند (و در روایتی: امتم را با قحطی هلاک نکند) که عطایش کرد. همچنین دعا کردم که دشمنان بیگانه را بر ما تسلط نبخشد که آن را هم عطا کرد. همچنین از حضرتش خواستم تا ما را گروه گروه نکند که این دعا را رد کرد.[۹] شبی را پیامبر با زمزمه و تکرار این آیه به صبح رساند ﴿إِنْ تُعَذِّبْهُم فَإِنَّهُم عِبادُكَ و إِنْ تَغْفِرْلَهُمْ فَإِنَّكَ أنتَ الْعزيزُ الْحَكِيمُ﴾ (مائده، آیهٔ ۱۱۸) (اگر عذابشان کنی بندگان تواند و اگر ببخشایی به راستی که تو عزیز و حکیمی) با آن به رکوع و سجده می‌رفت و دعا می‌کرد. چون صبح شد ابوذر گفت: ای رسول خدا، تا صبح تو پیوسته این آیه را می‌خواندی و با آن به رکوع و سجود می‌رفتی و دعا می‌کردی، حال آنکه خداوند تمام قرآن را به تو آموخته است. اگر یکی از ما این کار را می‌کرد بر او خشمگین می‌شدیم. فرمود: از خداوند شفاعت امتم را خواستم و او هم آن را به من عطا کرد و اگر خدا بخواهد شامل حال آن کس که برای خداوند شریکی نگیرد خواهد شد.[۱۰]

۸- مسلم و أبوداود آورده‌اند. به نظرم این حدیث و احادیثی دیگر بیانگرِ کراهتِ بیدار ماندن در تمام شب به صورت همیشگی یا بیشتر اوقات می‌باشد، زیرا خلاف سنت است و اگر بیداری تمام شب بهتر بود حتماً پیامبر آن را از دست نمی‌داد. و مسلماً بهترین شیوه شیوهٔ پیامبر است. نباید فریب آن چیزی را خورد که درباره ابوحنیفه روایت شده مبنی بر اینکه چهل سال نماز صبح را با وضوی نماز عشا می‌خواند؛ زیرا اساس ندارد. علامه فیروزآبادی در «الرد علی المعترض» (۱/۴۴) می‌گوید: این مطلب از دروغهای واضحی است که نسبت دادن آن به امام سزاوار نیست و در آن هیچ فضیلتی هم نیست. برای چنین امامی شایسته بود که کار بهتر را انجام دهد و بی‌تردید تجدید وضو برای هر نماز بهتر است. این نکته که دربارهٔ او گفته شده اگر بدین معنا باشد که وی چهل سال به صورت متوالی شب‌ها را بدار می‌ماند، محال است. و از خرافات بعضی از متعصبان نادان است که در مورد أبوحنیفه و دیگران گفته‌اند و همه‌اش کذب و دروغ است.

۹- نسائی، احمد و طبرانی (۲/۱۸۷/۱) آورده‌اند. ترمذی هم صحیحش دانسته.

۱۰- نسائی، ابن خزیمه (۱/۱۷۰/۱) و احمد و ابن نصر روایت نموده‌اند. حاکم نیز روایت کرده و صحیحش دانسته است. ذهبی نیز با وی موافق است.

مردی به پیامبر گفت: ای رسول خدا! همسایه‌ای دارم که نماز شب می‌خواند و جز سورهٔ «قُلْ هُو اللهُ أحَدٌ» چیزی نمی‌خواند. مرتب آن را زمزمه و تکرار می‌کند و چیزی نمی‌افزاید - انگار این شخص قُل هُو الله را ناچیز می‌شمرد - گویی اگر چنین کند او را چیزی می‌شود. حضرت فرمود: «قسم به کسی که جانم در دست اوست، سورهٔ قُلْ هُو اللهُ أحَدٌ برابر ثلث قرآن است».[1]

نماز وتر

پیامبر در رکعت اول، «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأعْلى» و در رکعت دوم، «قُلْ يا أيُّها الْكافِرُون» و در رکعت سوم، «قُلْ هُو اللهُ أحَدٌ» را می‌خواند.[2] گاهی «قُلْ أعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَق» و «قُلْ أعوذُ بِرَبِّ النَّاس» را بدان می‌افزود.[3] یک بار در یک رکعت وتر صد آیه از سورهٔ نساء خواند[4] و اما در دو رکعت بعد از وتر[5] سوره‌های «إذا زُلْزِلَتِ الأرْضُ» و «قُلْ يا أيُّها الْكافِرون» را می‌خواند.

نماز جمعه

گاهی حضرت در رکعت اول، سورهٔ جمعه و در رکعت دوم «اذا جاءك المنافقون» را می‌خواند[6] و گاهی به جای آن «هَلْ أتاكَ حَديثُ الْغاشية»[7] را و احیاناً در رکعت اول «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأعْلى» و در دوم «هَلْ أتاكَ» را می‌خواند.[8]

۱- احمد و بخاری.
۲- نسائی آورده است. حاکم نیز صحیحش دانسته.
۳- ترمذی و ابوالعباس أصم در «حدیثش» (ج ۲ شماره ۱۱۷) حاکم نیز آورده است و صحیحش دانسته و ذهبی هم با وی موافق است.
۴- نسائی و احمد با سند صحیح.
۵- این دو رکعت در «صحیح مسلم» و غیره ثبت شده است و با گفتهٔ حضرت «إجْعَلوا آخِرَ صلاتِكُم باللَّيلِ وِتْراً» که بخاری و مسلم روایت کرده‌اند منافات دارد. علما در توافق بین این دو حدیث بنابر وجوهی که به نظرم هیچ کدام بر دیگری ترجیح ندارد با هم اختلاف کرده‌اند و احتیاط در ترک آن دو رکعت برای تبعیت از امر است و خدا داناتر است. بعد حدیث صحیحی را یافتم که در آن امر به گزاردن دو رکعت بعد از وتر شده بود. پس امر با فعل توافق پیدا می‌کند و مشروعیت دو رکعت را برای همگی مردم ثابت می‌کند. امر اول مسئلهٔ مستحب بودن را مطرح می‌کند و منافاتی ندارد. آن را در کتاب الصحیحة (۱۹۹۳) تحقیق کرده‌ام.
۶- مسلم و ابوداود. در «ارواء» (۳۴۵) نیز تخریج شده است.
۷- همان.
۸- مسلم و ابوداود.

نماز عید فطر و عید قربان

پیامبر گاهی در رکعت اول: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعلی» و در دیگری «هَلْ أتاكَ» را می‌خواند.[۱] و گاه چنین پیش می آمد که «ق والْقرآنِ المَجید» و «اِقْتَرَبَتِ السَّاعة» را هم می‌خواند.[۲]

نماز جنازه

سنت است که در نماز جنازه پس از تکبیر نخست، با صدایی آهسته و آرام،[۳] فاتحه[۴] و سوره[۵] خوانده شود.

قرائت با ترتیل و صوت زیبا

حضرت طبق امر خداوند، قرآن را با ترتیل و بدون شتاب می‌خواند. قرائت را حرف به حرف و صریح می‌خواند[۶]؛ به طوری که سوره را به گونه‌ای ترتیل می‌کرد که طولانی‌تر از خود آن می‌نمود.[۷] و می‌فرمود: يُقالُ لِصاحِبِ الْقُرآن: إقْرأْ و ارْتَقِ و رَتِّلْ كما كُنْتَ تُرَتِّلُ فی الدُّنیا فَإنَّ مَنزِلَكَ عِندَ آخرِ آيةٍ تَقْرؤها[۸] (به همدم قرآن گفته می‌شود که بخوان و بالا رو و خوب و شمرده بخوان، چنان‌که در دنیا با ترتیل قرائت می‌کردی؛ چون جایگاهت در آخرین آیه‌ای است که تلاوت می‌کنی.) با رسیدن به حرف مدّ، قرائتش را می‌کشید و بسم‌الله و الرحمن و الرحیم[۹] و «نضید»[۱۰] و امثال آن را می‌کشید. در ابتدای آیات چنان‌که ذکر شد توقف

۱- همان. ۲- همان.

۳- نسائی و طحاوی با سند صحیح آورده‌اند.

۴- این مطلب، نظر امام شافعی و احمد و اسحاق است. همچنین بعضی از محققان متأخر حنفی هم این عقیده را دارند. اما در مورد سوره، دیدگاه فوق روایتی است در مذهب شفاعی و صحیح هم هست.

۵- بخاری، ابوداود، نسائی و ابن جارود آن را روایت کرده‌اند. نکته زاید در حدیث (که بیانگر قرائتِ سوره است) برخلاف تصور تویجری شاذ نیست.

۶- ابن مبارک در «الزهد» (۱/۱۶۷) از «الکواکب» (۵۷۵) و أبوداود و احمد نیز با سند صحیح.

۷- مسلم و مالک.

۸- أبوداود روایت کرده است. ترمذی نیز روایت نموده است و صحیحش برشمرده.

۹- بخاری و أبوداود. ۱۰- بخاری در «أفعال العباد» با سندی صحیح روایت نموده است.

می‌کرد[۱] وگاهی انواع حرکات صدایش را در حلق به هم نزدیک می‌کرد، چنان‌که روز فتح مکه چنین کرد؛ سوار بر شتر سورهٔ فتح را با قرائتی نرم و لطیف[۲] می‌خواند. عبدالله بن مغفل می‌گوید: شیوه خواندن حضرت چنان بود که مثلاً «آ» را «آ آ آ» تلفظ می‌کرد[۳] و درباره صوت زیبا در قرائت قرآن می‌فرمود: «زَيِّنوا الْقُرآنَ بِأصواتِكُمْ فَإنَّ الصَّوتَ الْحَسَنَ يَزيدُ الْقُرآنَ حُسْناً»[۴] (قرآن را با صدایتان زینت ببخشید، زیرا صدای خوب بر حسن قرآن می‌افزاید.) و می‌فرمود: «إنَّ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ صَوْتاً بالْقُرآنِ الَّذي إذا سَمِعْتُموهُ يَقْرأُ حَسِبْتُموه يَخْشى اللهَ».[۵]

(بهترین و خوش صداترین انسانها در قرائت کسی است که چون به قرائتش گوش دهید احساس کنید که از خدا می‌ترسد.) پیامبر به قرائت با لحن و آهنگ سفارش می‌کرد و می‌فرمود: «تَعلَّموا كِتابَ اللهِ و تعاهَدوهُ و اقْتنُوه و تَغنَّوا بهِ فَوالَّذي نَفْسي بِيدهِ لَهو أشَدُّ تَفلُّتاً مِنَ الْمخاضِ في الْعَقْل»[۶] (کتاب خدا را بیاموزید و در فراگیری آن حقش را اداکنید و آن را فراهم آورید و با لحن و آهنگ بخوانید. قسم به کسی که جانم در دست اوست قرآن از شتری که در بند است رمنده‌تر است.)

و می‌فرمود: لَيْسَ مِنّا مَنْ لَمْ يتغنَّ بِالْقُرآن[۷] (کسی که قرآن را با آهنگ نخواند از ما نیست.) و می‌فرمود: ما أَذِنَ اللهُ لِشَيءٍ ما أَذِنَ (و فی لفظ كَإذْنِهِ) لِنَبيٍّ حَسَنِ الصَّوْتِ (و في لَفْظٍ حَسَنِ التَّرنُّمِ بِالْقُرآنِ يَجهَرُ بِهِ)[۸] (خداوند به هیچ چیز چون صدای خوب پیامبری که بدان قرآن را آشکارا

۱- رجوع کنید به قرائت در فاتحه. ۲- بخاری و مسلم.

۳- حافظ آن را آورده و در توضیحش نوشته است: بدین صورت که نخست همزه، پس از آن الف ساکن و آنگاه همزه‌ای دیگر تلفظ شود. شیخ علی قاری نیز آن را از دیگران روایت کرده سپس افزوده است که «والأظهرُ أنّها ثَلاثُ ألفاتٍ مَمْدودات».

۴- بخاری در تعلیق و أبوداود و دارمی و حاکم و تمام رازی با دو سند صحیح آورده‌اند.

۵- حدیثی است که ابن مبارک در «الزهد» (۱/۱۶۲) از «الکواکب» (۵۷۵) آورده است. همچنین دارمی و ابن‌نصر و طبرانی آن را آورده‌اند و ابونعیم در «أخبار اصبهان» و ضیاء در «المختاره».

۶- دارمی و احمد با سند صحیح روایت کرده‌اند. برخی از راویان حدیث «زَيِّنوا الْقُرآن بِأصْواتِكُم» را به گونه‌ای دیگر روایت کرده‌اند که خطاست. توضیح بیشتر در این مورد در «الأحاديث الضعيفه» (۵۳۲۸) آمده است.

۷- ابوداود روایت کرده است. همچنین حاکم روایت کرده و صحیحش دانسته و ذهبی هم با وی موافق است.

۸- بخاری، مسلم، طحاوی و ابن منده در «التوحید» (۱/۸۱).

⇦ تنبیه ابن اثیر این حدیث ابوداود را در جامع‌الأصول از حدیث ابوهریره ﷺ به بخاری نسبت داده است. استاد عبدالقادر أرناؤوط و نیز کسی که او را کمک کرده تعلیق بر آن زده و گفته‌اند (۴۵۷/۲): البیان صفة صلاة (ص ۱۰۶) را دوری رفته است. آن را به ابوداود نسبت داده. ایشان اشاره دارند که اهل علم نباید حدیث را جز به صحیحین نسبت دهند و نیز حدیث را تنها یکی از شیخین باید تخریج کرده باشد و اما ؟؟؟ آنچه را آن دو اشاره کردند با اغماض نظر از قصدشان حق و ؟؟؟ است. لیکن سزاوار است که بدانند از وقتی که این کتاب مبارک را می‌نوشتم چیزی که مرا بیم می‌داد آن بود که بخاری آن را از احادیث ابوهریره تخریج کرده است و من اسناد آن را از روی عمد ترک کردم نه از روی جهل و یا دست از روی لهو. چنانکه برای ایشان هم‌گاهی پیش می‌آید و اگر مسأله چنان می‌بود که گمان می‌رفت در این مدت که کتاب پنج بار به چاپ رسیده است من به عنوان سهوکننده یا جاهل متوجه اشتباهم می‌شدم ولی مسأله بحمدالله از این قرار نبود. من می‌دانستم که یکی از روایات آن ابوعاصم ضحاک بن مخلد نبیل که از مشقات است در روایت حدیث از ابوهریره خطا کرده زیرا وی آن را بطور مرفوع با سند مذکور آن را از ابوهریره بصورت مرفوع لیکن با لفظ «ما أدن اله بشیء» روایت کرده‌اند که در این کتاب ذکر شده است. و بیشتر ثقات نیز از این لفظ از ابن جریح تبعیت کرده‌اند و همگی عین آن را در زهوی روایت کرده‌اند. یحیی‌بن ابی کثیر و محمدبن عمرو و محمدبن ابراهیم تیمی و عمروبن دینار ـ که آنان نیز همگی ثقات‌اند ـ از زهری پیروی کرده‌اند و جمیعاً آن را از طریق ابن سلمه و ابوداود نقل کرده‌اند.

پس اتقان این ثقات در این اسناد واحد از طریق ابوهریره بر روایت حدیث منقول از وی با لفظ دوم بزرگترین دلیل است بر آنکه از عاصم در روایتش با لفظ اول ؟؟؟ و این خطایی است از وی. و اینکه آن حدیث شاذ است که وصفش نزد علما معروف است. لذا حافظ ابوبکر نیشابوری به اشتباه ابوعاصم در این لفظ یقین دارد و گفته است: «لکثرة من رواه عن ابن جریح باللفظ الثانی». به نظر من به خاطر کثرت کسانی که از آن را از زهری روایت کرده‌اند و منزل کسانی که از او تبعیت کرده‌اند از ابی‌سلمه بطوری که ذکر کردم لذا خطیب بغدادی در آنچه از وی نقل شده از ابوبکر نیشابوری پیروی کرده و ابن‌اثیر در «جامع»اش بعد حافظ ابن حجر در «الفتح» (۴۲۹/۱۳) به اشکال این لفظ اشاره‌ای لطیف کرده‌اند که بعضی متوجه آن نمی‌شوند و اگر متوجه شوند چه بسا جرأت علمی آن را نداشته باشند که خطای یکی از راویان «صحیح» را گوشزد کنند.

این خلاصه تحقیقی است که من حدوداً بیست سال پیش در «الاصل» نوشته بودم که مصلحت دیدم باید از این چاپ بیاید هر انسان منصفی تشخیص می‌دهد که آیا من آن کسی هستم که از راه به عنوان ؟؟؟ من استفاده می‌کنند. و می‌خواهد که من در خطایش شریک باشم و بدان اقرار کنم. خداوند از کسی که سبب اطالهٔ کلام در این تعلیق شد درگذرد. زیرا در این کتاب قرار بر آن نبود و امیدوارم که

⇦

بخواند اجازه نداده است.) به ابوموسی اشعری فرمود: لَو رأيْتَني و أنَا أَسْتَمِعُ لِقَراءَتِكَ الْبارِحَةَ لَقَدْ أُوتِيتَ مِزْماراً مِنْ مَزاميرِ آلِ داودَ (کاش مرا می‌دیدی که به صدای خوب تو گوش می‌دادم. گویی مزماری از مزامیر داود به تو داده شده است.) ابوموسی گفت: اگر می‌دانستم که تو آنجایی با صدای خوشتر می‌خواندم.[۱]

یاری رساندن به امام (فتح)

یاری دادن به امام به هنگام اشتباه در قرائت، سنت پیامبر است. روایت شده است که حضرت روزی نماز می‌گزارد، در قرائت مرتکب اشتباه شد، پس از پایان به أبی گفت: آیا تو در نماز با ما بودی؟ گفت: بله، فرمود: چه چیز تو را از یاری دادنم بازداشت؟![۲]

استعاذه و دفع وسوسه

عثمان‌بن أبی عاص به پیامبر گفت: ای رسول خدا، شیطان بین من و نمازم حائل می‌شود و مرا در قرائت به اشتباه می‌اندازد. رسول خدا فرمود: «ذاكَ شَيْطانٌ يُقالُ لَهُ خِنْزَب فَإذا أَحْسَسْتَهُ فَتَعَوَّذْ بِاللهِ مِنْهُ و اتفل عَلَى يَسارِكَ ثَلاثاً» (این شیطانی است که به او خنزب گفته می‌شود. وقتی که آن را احساس کردی به خدا پناه ببر و سه بار در سمت چپِ خود تف کن[۳].) عثمان گفت:

⇦ دوباره چنین اضطراری پیش نیاید. ؟؟؟ المستعان سپس در جای دیگری دیدم که وی از این انتقاد تجاهل کرده و در تعلیقش بر «شرح النة» بنجوی (۴۸۵/۴) هیچ استفاده‌ای از آن نکرده به طوری اقرار به تصحیح حدیث ابوهریره کرده که به شهادت حافظانی که ذکر شد ضعیف است و این جز بدان خاطر نبود که گفته نشود که آن را از ؟؟؟؟ استفاده کرده. چه بسا ناشر کتاب (یعنی المکتب الاسلامی) متوجه این تجاهل وی نشده و در غیر این صورت با وی در شریک گناه در کتمان حقیقت خواهد بود. چون در تصحیح و تحقیق کتاب جوزی که در مقدمه آمده همکاری داشت. البته آن به همان شکل خام نخست آن چاپ شده و تحقیق و تصحیح آن ادعایی بیش نیست و نمی‌دانم که کدام یک از این دو گناه بزرگتر است؟

۱-که مراد زیبا و حزن‌آلود خواندن آن است (تهامه). عبدالرزاق در «الأمالی» (۱/۴۴/۲) و بخاری، مسلم، ابن‌نصر و حاکم.

۲-ابوداود، ابن حبان، طبرانی، ابن عساکر (۲/۲۹۶/۲) و ضیاء در «المختاره» با سند صحیح.

۳- در اینجا مقصود از تف کردن، پف کردن بهمراه مقدار اندکی آب دهان است. (نهایة)

این کار را کردم خداوند آن را از من دور کرد.[۱]

رکوع

پیامبر پس از قرائت مکثی می‌کرد[۲] سپس به همان شیوه که در تکبیرة الاحرام گفتم دستهایش را برمی‌افراشت[۳] و تکبیر می‌گفت[۴] و رکوع می‌کرد.[۵]

به شخصی هم که نمازش را درست انجام نمی‌داد سفارش فرمود که «إنَّما لا تَتِمُّ صَلاةُ أحَدِكُمْ حَتَّى يُسْبِغَ الْوُضوءَ كَما أَمَرَهُ اللهُ... ثُمَّ يُكبِّرَ اللهَ و يَحمِدَهُ و يمجدهُ و يَقْرأ ما تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرآنِ مِمّا علَّمَهُ اللهُ و أَذِنَ لهُ فيه، ثُمَّ يكبِّرَ و يَرْكَعَ و يَضَعَ يَدَيْهِ عَلى رُكْبَتَيهِ حَتَّى تَطْمَئنَّ مفاصِلَهُ و تَسْتَرْخِي»[۶] (نماز هیچ یک از شما کامل نیست مگر آنکه طبق دستور خدا وضو بگیرد و سپس خدا را به بزرگی یاد کند و ستایش و تمجیدش کند. آنگاه آن‌قدر که برایش ممکن است از قرآنی که خداوند تعلیم داده و اجازه داده که در نماز خوانده شود بخواند، بعد تکبیر بگوید و به رکوع برود؛ دستها را روی زانوان بگذارد تا اینکه مفاصل آرام و بی‌حرکت شود.

۱- مسلم و احمد. نووی می‌گوید: این دو سفارش موجود در حدیث با سند صحیح از باب استحباب است.

۲- أبوداود آورده است، همچنین حاکم؛ و صحیحش دانسته، ذهبی هم با وی موافق است. ابن‌قیم و دیگران اندازهٔ این مکث را یک باز دم دانسته‌اند.

۳- بخاری و مسلم روایت کرده‌اند. افراشتن دستها به هنگام رفتن به رکوع و اعتدال از آن متواتر است. این روش ائمهٔ سه‌گانه و نیز تمام محدثان و فقیهان بوده. مالک هم‌چنان‌که ابن عساکر (۲/۷۸/۱۵) روایت نموده در اواخر چنین می‌کرده و بر این روش درگذشته است. بعضی از حنفیه نیز آن را برگزیده‌اند، از جمله عصام بن یوسف ابوعصمه بلخی (متوفای ۲۱۰) وی شاگرد امام ابویوسف بوده که بیان آن در مقدمه آمد. عبدالله بن احمد در «مسائل» (ص ۶۰) از پدرش نقل می‌کند که «از عقبه بن عامر روایت شده که گفت در هر اشارهٔ رفع یدین در نماز، حسنه است. من اضافه می‌کنم که حدیث قدسی می‌فرماید «مَنْ هَمَّ بحسنةٍ فَعَمِلَها كُتِبَتْ لَهُ عَشْرُ حَسناتٍ إلى سَبْعِمائةٍ (بخاری و مسلم) (کسی که قصد نیکی کند و انجامش دهد ده، تا هفتصد حسنه برایش نوشته می‌شود.)

۴- همان.

۵- همان.

۶- ابوداود و نسایی روایت کرده‌اند. همچنین حاکم صحیحش دانسته و ذهبی با وی موافق است.

چگونگی رکوع

پیامبر در حالت رکوع کف دو دست را روی زانوانش می‌گذاشت[۱]؛ اصحاب را هم بدان سفارش می‌کرد.[۲] هم‌چنان‌که یادآور شدیم کسی را که در نماز مرتکب اشتباه شده بود، نیز بدین کار امر فرمود. دستهایش را طوری روی زانوها می‌نهاد که گویی زانوانش را گرفته است[۳] و انگشتانش را هم باز می‌کرد.[۴] همچنین به آن‌کسی که نمازش را درست انجام نمی‌داد سفارش فرمود: «إذا رَكَعْتَ فَضَعْ راحَتَيْكَ عَلى رُكْبَتَيْكَ ثُمَّ فَرِّجْ أصابِعَكَ ثُمَّ امْكُثْ حَتَّى يَأْخُذَ كُلُّ عُضْوٍ مَأْخَذَهُ»[۵] (وقتی رکوع کردی کف دستهایت را روی زانوهایت بگذار؛ سپس بین انگشتانت فاصله بینداز؛ بعد مکث کن تا همهٔ اعضایت جای خود را بگیرند.) پیامبر در رکوع آرنجها را از پهلوهایش دور می‌کرد[۶] و وقتی به رکوع می‌رفت پشتش را صاف و راست می‌کرد[۷] بطوری که اگر مثلاً آب رویش می‌ریختند بر زمین نمی‌ریخت[۸] و به همان شخصی که نمازش را درست نمی‌گزارد فرمود: «فَإذا رَكَعْتَ فَاجْعَلْ راحَتَيْكَ عَلى رُكْبَتَيْكَ وامْدُدْ ظَهْرَكَ و مَكِّنْ لِرُكوعِكَ»[۹] (هرگاه به رکوع رفتی کف دستهایت را روی زانوانت بگذار؛ پشتت را بکش و برای رکوعت پا بر جا بایست) پیامبر در رکوع سرش را نه پایین می‌انداخت و نه بلند می‌کرد[۱۰] بلکه حد وسط این دو را مراعات می‌کرد.[۱۱]

وجوب طمأنینه در رکوع

حضرت در رکوعش طمأنینه و آرامش داشت، چنان‌که در ابتدای فصل پیش هم گفتیم، به آن‌کس که نمازش را درست نمی‌گزارد به این مسئله نیز سفارش کرد. می‌فرمود «أَتِمُّوا

۱- بخاری و ابوداود. ۲- بخاری و مسلم. ۳- بخاری و ابوداود.

۴- حاکم روایت کرده و صحیحش دانسته و ذهبی و طیالسی با وی موافق‌اند و در صحیح أبوداود (۸۰۹) تخریج شده است. ۵- ابن خزیمه و ابن حبان در صحیحشان.

۶- ترمذی آورده است و ابن خزیمه آن را صحیح دانسته.

۷- بیهقی با سند صحیح آورده همچنین بخاری.

۸- طبرانی در الکبیر و الصغیر و عبدالله بن احمد در زوائد المسند و ابن ماجه.

۹- احمد و ابوداود با سند صحیح.

۱۰- ابوداود و بخاری در «جزء القراءة» با سند صحیح. ۱۱- مسلم و ابوعوانه.

الرُّكوعَ و السُّجودَ، فَوالَّذي نَفْسي بِيدِهِ إِنِّي لَأَراكُم منْ بَعْدِ[1] ظَهْري إذا ما رَكَعْتُمْ و إذا ما سَجَدتُّمْ»[2] (رکوع و سجود راکامل کنید. سوگند به‌کسی که جانم در دست اوست، از پشت سرم شما را به هنگام رکوع و سجودتان می‌بینم.) پیامبر مردی را دیدکه رکوعش ناقص بود و در انجام دادن سجده نیز عجله می‌کرد،گویی هم‌چون طیور بر زمین نوک می‌زد، فرمود: لَوْماتَ هذا علی حالِهِ هذه ماتَ علی غیرِ مِلّةِ مُحمدٍ، يَنْقُرُ صَلاتَهُ کَما يَنْقُرُ الغُرابُ الدَّمَ، مَثَلُ الَّذي لا يُتِمُّ رُكوعَهُ و ينقر في سُجودِهِ مَثَلُ الْجائعِ الَّذي يَأْكُلُ التَّمْرَةَ و التَّمرتَيْنِ لا يُغنيانِ عَنْهُ شَيْئاً»[3] (اگر این مرد هم اکنون بمیرد جزو امت محمد شمرده نمی‌شود؛ در نمازش گویی کلاغی است که به خون نوک می‌زند. کسی که رکوعش را تمام نکند و در سجودش نوک بزند، مانند گرسنه‌ای است که یکی دو عدد خرما می‌خورد ولی سیرش نمی‌کند) ابوهریره می‌گوید: دوستم، محمد ﷺ مرا از اینکه در نماز چون خروس بر زمین نوک بزنم و چون روباه به اطراف نگاه کنم و چون میمون بر زمین بنشینم نهی کرد.[4] و می‌فرمود: أَسْوأُ النَّاسِ سرقَةً الَّذي يَسْرِقُ مِنْ صَلاتِهِ، قالوا: يا رسولَ اللهِ، و كَيفَ يَسْرِقُ مِنْ صلاتِهِ؟ قال: لايُتِمُّ رکوعَها و سُجودَها[5] (بدترین دزدها کسی است که از نمازش بدزدد. گفتند: یا رسول الله، چگونه از نمازش دزدی می‌کند؟ فرمود: رکوع و سجودش راکامل نمی‌کند.) پیامبر یک بار که نماز می‌گزارد باگوشهٔ چشم به مردی نگریست که پشتش را برای رکوع و سجود صاف نمی‌کرد؛ و چون نمازش تمام شد فرمود: «يا مَعْشَر الْـمُسلمينَ إنَّه لاصَلاةَ لِمَن لا يُقيمُ صَلْبَهُ فی الرُّكوعِ و السُّجود»[6] (ای گروه مسلمانان!کسی که در رکوع و سجود پشتش

۱- یعنی: وراء، به طوری که در حدیث دیگری آمده. به نظر من این رؤیت امری حقیقی است و از معجزات آن حضرت ﷺ و خاص حالت نماز است نه عموم حالات.

۲- بخاری و مسلم.

۳- ابویعلی در «مسند» (۱/۳۴۹/۳۴۰) و «آجری» آجری در «الأربعین» و بیهقی و طبرانی (۱/۱۹۲/۱) و ضیاء در «المنتقی من الاحادیث الصحاح و الحسان» (۱/۲۷۶) و ابن عساکر (۲/۲۲۶/۲، ۱/۴۱۴، ۱/۱۴/۸، ۲/۷۶) با سندی حسن روایت کرده‌اند. ابن خزیمه آن را صحیح دانسته (۱/۸۲/۱) برای قسمت اول حدیث، شاهد مرسلی نزد ابن بطه در «الإبانه» (۱/۴۳/۵) هست.

۴- طیالسی، احمد و ابن ابی شیبه آن را تخریج کرده‌اند. حدیث فوق حسن است؛ این مطلب را در تعلیق بر «الأحکام» حافظ عبدالحق الا شبیلی (۱۳۴۸) بیان کرده‌ام.

۵- ابن ابی شیبه (۲/۸۹/۱) و طبرانی و حاکم آورده‌اند، درضمن حاکم صحیحش دانسته و ذهبی با وی موافق است.

۶- ابن ابی شیبه (۱/۸۹/۱) و ابن ماجه و احمد با سندی صحیح. ر.ک: الصحیحه (۲۵۳۶).

را صاف نکند نماز نگزارده است.) همچنین فرموده است لا تُجْزِئُ صلاةُ الرَّجُلِ حَتَّى يُقيمَ ظَهْرَهُ فِى الرُّكوعِ و السُّجود»[1] (نماز کسی که در رکوع و سجود، پشتش را راست نکند کامل نیست.)

اذکار رکوع

پیامبر در این رکن، اذکار و ادعیه‌ای متفاوت، به ترتیب زیر می‌خواند:

۱ - سُبْحانَ رَبِّىَ الْعَظيمِ، سه بار[2] وگاهی بیشتر[3]. یک بار در نماز شب به‌کثرت این ذکر را تکرار نمود، که رکوعش چون قیامش شد. در قیام سه سورهٔ طولانیِ بقره، نساء و آل عمران را خوانده بود و در لابلا آنها - هم‌چنان که در بحث «نماز شب» گفتیم - دعا و استغفار هم می‌کرد.

۲ - سُبْحانَ رَبِّىَ الْعَظيمِ و بِحَمْدِهِ، سه بار.[4]

۳ - سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ[5] رَبُّ الْملائكةِ و الرُّوحِ.[6]

۴ - سُبْحانَكَ اللّٰهُمَّ و بِحَمْدِكَ اللّٰهُمَّ اغْفِرْلي. این دعا را در رکوع و سجده‌اش زیاد می‌خواند؛ به عنوان عمل به توصیه قرآن: (فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ و اسْتَغْفِرْه)[7]

۵ - اَللّٰهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ و بِكَ آمَنتُ و لَكَ أسْلَمْتُ (أنتَ رَبِّي) خَشَعَ لَكَ سَمْعي و بَصَري و مُخي و عَظْمي (و در روایتی: عظامی) و عَصَبي (و ما اسْتَقَلَّتْ[8] بِهِ قَدَمي لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمين.)[9]

۶ - اَللّٰهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ و بِكَ آمَنتُ و لَكَ أسْلَمْتُ و عَلَيكَ تَوَكَّلْتُ أنتَ رَبِّي خَشَعَ سَمْعي و بَصَري

۱- ابوعوانه، ابوداود و سهمی (۶۱) روایت کرده‌اند. دارقطنی هم صحیحش دانسته است.

۲- احمد، ابوداود، ابن ماجه، دارقطنی، طحاوی و بزار ابن خزیمة (۶۰۴) و طبرانی در «الکبیر» از هفت صحابی روایت کرده‌اند. این نکته جواب ردّی است به آن کس که منکر مقید بودن به سه تسبیح است، مانند ابن قیم و دیگران.

۳- از این احادیث - بطوری که توضیحش می‌آید - چنین برداشت می‌شود که حضرت در قیام و رکوع و سجودش مساوی عمل می‌کرد که توضیحش خواهد آمد.

۴- حدیث صحیحی است. ابوداود، دارقطنی، احمد، طبرانی و بیهقی روایت کرده‌اند.

۵- ابواسحاق گوید: «سبوح» کسی است که از هر عیبی پاک باشد و قدوس یعنی مبارک و نیز طاهر. ابن سیده گفته است: سبوح قدوس از صفات خداست، زیرا وی تسبیح و تقدیس می‌شود / لسان العرب.

۶- مسلم و ابوعوانه.

۷- بخاری و مسلم.

۸- به معنی «ماحملته» که برای تعمیم بعد از تخصیص چنین گفته شده است.

۹- مسلم، ابوعوانه، طحاوی و دارقطنی.

و دَمي و لَحْمي و عَظْمي و عَصَبي لِلهِ رَبِّ الْعالَمِين.[۱]

۷- سُبْحانَ ذي الْجَبَروتِ و الْمَلَكُوتِ[۲] و الْكِبْرِياءِ و الْعَظَمةِ - که این را در نماز شب گفته است.[۳]

زمان و مقدار اطالهٔ رکوع

پیامبر رکوع و قیام پس از رکوع و سجده و نشستن بین دو سجده را تقریباً به یک اندازهٔ زمانی انجام می‌داد.[۴]

نهی از قرائت قرآن در رکوع

پیامبر از قرائت قرآن در رکوع و سجود نهی می‌کرد[۵] و می‌فرمود: ألا و إنّي نُهيتُ أنْ أقْرأَ الْقُرآنَ راكِعاً أوْ ساجِداً فأمّا الرُّكوعُ فَعظِّموا فيه الرَّبَّ - عَزَّوجَلَّ - و أمّا السُّجودُ فَاجْتَهِدوا فى

۱- نسائی با سند صحیح.

۲- جبروت مبالغه است در جبر و قهر و ملکوت تصرف در ملک است، یعنی صاحب قهر و تصرف غایی.

۳- ابوداود و نسائی با سند صحیح آورده‌اند. فائده: درآید آیا جمع بین این اذکار در رکوع مشروع است یا از اخلاف هست. ابن‌تیم در «الزاد» در این باب تردید دارد امّا نووی. در «الاذن» نظرش مثبت است و می‌گوید: وچنانک ممکن باشد بهتر آن است که بین همه از آن اذکار جمع شود و نیز شایسته است در خصوص اذکار در همهٔ قسمت‌ها چنین عمل شود. امّا ابوطیب صدیق حسن خان در «نزل الأبرار» (۸۴) گفته است.
یکبار به این شکل و بار دیگر به شکل دیگر آمده و من دلیلی برای جمع آنها نمی‌بینیم. و پیامبر ﷺ آنها را در یک رکن جمع نمی‌کرد بلکه این را یکبار و آن را بار دیگر می‌گفت. پیروی از ایشان بهتر از بدعت‌گذاری است.
این سخنی است بحق. اما در سنت اطالهٔ ابن رکن و سایر ارکان ثابت شده کمااینکه بیان می‌شود که گاهی رکوع به اندازه قیام طول می‌کشید و چون نمازگزار بخواهد در این سنت به پیامبر ﷺ اقتداکند جز روش جمع [اذکار] که نووی آن را قبول داشته برایش ممکن است ابن نصر در قیام اللیل (۷۶). از طریق ابن جریح و آن را روایت کرده است. و نزدیکترین شیوه به سنت نبوی در این باب تکرار یکی از این اذکار است. والله اعلم.

۴- بخاری و مسلم، در «ارواء الغلیل» هم به شماره ۳۳۱ تخریج شده است.

۵- مسلم و ابوعوانه روایت‌کرده‌اند. این نهی مطلق شامل نماز واجب و مستحب است، اما توضیح اضافی ابن عساکر (۱/۲۹۹/۱۷) که می‌گوید: فاما صلاة التطوع فلا جُناح (در نماز مستحب اشکالی ندارد) شاذ و منکر است و عمل بدان جایز نیست.

الدُّعاءِ فَقَمِنٌ أن يُسْتَجابَ لَكُمْ[۱] (من نهی شده‌ام از اینکه قرآن را در رکوع یا سجده بخوانم. در رکوع خداوند بلند مرتبه را تعظیم کنید و در سجده در دعاکردن بکوشید، که اگر چنین کنید سزاوار است که دعایتان مستجاب شود.)

بلند شدن از رکوع و آنچه در آن گفته می‌شود

پیامبر به هنگام راست کردن پشت پس از رکوع می‌گفت: سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَه.[۲] به شخصی که نمازش را درست نمی‌گزارد توصیه کرد: «لا تَتِمُّ صَلاةٌ لِأحدٍ مِنَ النَّاسِ... حَتَّى... يُكبِّرَ... ثُمَّ يَرْكَعَ... ثُمَّ يقولَ سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ حَتَّى يَسْتوِيَ قائماً»[۳] (نماز احدی از مردم کامل نیست مگر آنکه تکبیر گوید... بعد رکوع کند، سپس بگوید: سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ تا آنکه راست بایستد.)

و وقتی که سرش را بلند می‌کرد راست می‌شد به طوری هر استخوانی از بدن در جای خود قرار می‌گرفت.[۴]

سپس در حالی که ایستاده بود می‌گفت: رَبَّنا لَكَ الْحَمْد[۵] و تمامی نمازگزاران (مأموم و غیر مأموم) را بدان سفارش می‌کرد و می‌فرمود: صَلّوا كَما رَأيْتُموني أُصَلّي[۶] و می‌گفت: (إنَّما جُعِلَ الْإمامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ) (به این منظور امام تعیین شده تا به وی اقتدا شود) چون گفت: سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَه بگویید: (اَللَّهُمَّ رَبَّنا و لَكَ الْحَمْد) خداوند سخنتان را می‌شنود و اجابت می‌کند. و از زبان پیامبرش گفته است: سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَه.)[۷]

۱- همان. ۲- بخاری و مسلم.

۳- ابوداود و حاکم روایت کرده‌اند. همچنین حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست.

۴- فتح‌الباری (۳۰۸/۲). ۵- بخاری و احمد. ۶- همان.

۷- مسلم، ابوعوانه، احمد و ابوداود. گفتنی است که این حدیث دلالت بر آن ندارد که مأموم در گفتن «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَه» با امام شرکت نجوید، چنان که بر عدم مشارکت امام با مأموم در گفتن «رَبّنا لَكَ الْحَمْد» نیز دلالت ندارد. این حدیث آنچه را که امام یا مأموم در این رکن می‌گوید بیان نمی‌کند؛ بلکه اذعان دارد بر اینکه «رَبّنا لَكَ الْحَمْد» گفتن مأموم پس از «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَه» گفتنِ امام باشد. آنچه این مطلب را تأیید می‌کند این است که پیامبر در حالی که امام بود «رَبّنا لَكَ الْحَمْد» می‌گفت. همچنین حدیث «صَلّوا كَما رَأيْتُموني أُصلّي» اقتضا دارد که مأموم آنچه را که امام در «سَمِعَ...» و غیره می‌گوید تکرار کند. افاضلی که در این مسئله ما را نقد کرده‌اند، بایسته است تأمل کنند و هر کس خواستار اطلاعات بیشتری در این باره است به رسالهٔ حافظ سیوطی در کتاب «الحاوی فتاوی» (۵۲۹/۱) مراجعه کند.

علت دستور فوق را در حدیث دیگری بیان کرده: «فإِنّه مَنْ وافَقَ قَوْلُهُ قَوْلَ الْملائکَةِ غُفِرَلَهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنبِهِ»[1] (هر کس گفته‌اش با سخن فرشتگان هماهنگ شود گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود.) و به هنگام اعتدال[2] دو دستش را به همان گونه تکبیرة الاحرام برمی‌افراشت و همان طور که نقل شد ایستاده می‌گفت: رَبّنا و لَكَ الْحَمْد[3] وگاهی هم «رَبّنا لَكَ الْحَمْد»[4] گاهی نیز «اَللَّهمّ» را به این دو عبارت می‌افزود[5] و امر بدان می‌کرد: إذا قالَ الْإمامُ سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَه فَقولوا اَللَّهُمّ رَبّنا لَكَ الْحَمْدُ، فَإنّهُ مَنْ موافَقَ قَوْلُهُ الْمَلائِكةِ غُفِرَلَهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنبه».[6]

گاهی این عبارت را بدان می‌افزود: «مِلءَ السَّمٰواتِ و مِلءَ الْأَرْضِ و مِلءَ ماشِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ»[7] (به اندازهٔ پری آسمانها و زمین و آنچه بین آسمانها و زمین است و اندازهٔ پری آنچه بعد از اینها خواهی.) یا «مِلء السَّمٰواتِ و مِلء الْأَرْضِ و ما بَيْنَهُما و مِلءَ ماشِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ»[8] گاهی هم این را می‌افزود: «أَهْلَ الثَّناءِ و الْـمَجْد، لامانِعَ لِما أَعْطَيْتَ و لامُعْطِيَ لِما مَنَعْتَ و لايَنفَعُ ذا الْجدِّ مِنكَ الْجَدّ»[9] (ای آنکه سزاوار ستایش و بزرگی هستی! مانعی برای بخششت نیست و عطا کننده‌ای برای آنچه منع کنی نیست و جز اعمال صالح، مال و بهره‌های دنیایی نجاتبخش نمی‌باشد.)

وگاهی می‌افزود: «مِلء السَّمٰواتِ و مِلء الأَرْضِ و مِلء ماشِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ، أَهْلَ الثَّناءِ و الْـمَجْدِ، أحقُّ ما قالَ الْعبدُ، و كُلُّنا لَكَ عَبْدٌ (اَللَّهُمّ) لامانِعَ لِما أَعْطَيْتَ و لا مُعْطِيَ لِما مَنَعْتَ و لا يَنفَعُ ذا الْجدِّ مِنكَ الْجَدّ»[10] (به اندازهٔ پری آسمانها و زمین و پری آنچه که بعد از اینها خواهی، ای آنکه سزاوار ستایش و بزرگی هستی! شایسته‌تر این چیزی که بنده گوید ـ و همگی تو را بنده‌ایم ـ

۱- بخاری و مسلم آورده‌اند، ترمذی صحیحش دانسته است.

۲- بخاری و مسلم آورده‌اند. «رفع یدین» متواتر است. همگی مذاهب و بعضی از حنفی‌ها آن را پذیرفته‌اند. ر.ک: صحیح الترغیب، شماره ۱۶

۳- همان.

۴- همان.

۵- بخاری و احمد آن را روایت کرده‌اند. ابن قیم مرتکب اشتباهی شده و در «زادالمعاد» صحت این روایت یعنی جمع بین «اللهم» و «واو» راانکار نموده است. با آنکه در صحیح بخاری و مسند احمد آمده و نسائی و احمد از دو طریق از ابوهریره روایت کرده‌اند. همچنین دارمی از ابن عمر، بیهقی از ابی‌سعید خدری و نسائی از ابوموسی اشعری روایت نموده‌اند.

۶- بخاری و مسلم نقل کرده و ترمذی صحیحش دانسته.

۷- مسلم و ابوعوانه.

۸- همان.

۹- همان.

۱۰- مسلم، ابوعوانه و ابو داود.

خدایا در آنچه می‌بخشی بازدارنده‌ای نیست و عطاکننده‌ای برای آنچه دریغ می‌داری وجود ندارد و جز اعمال صالح، مال و بهره‌های دنیوی نجات دهنده نیست.) گاهی نیز در نماز شب چنین می‌گفت: «لِرَبِّيَ الْحَمْد، لِرَبِّيَ الْحَمْد» (ستایش تنها برای پروردگارم است (دوبار)) و آن را پیوسته تکرار می‌کرد؛ تا آنکه قیام وی همسان با رکوع می‌شد. رکوع نیز همانند قیام اولش بود در آن قیام سورهٔ بقره را خوانده بود.[1]

مردی که پشت سر پیامبر ﷺ نماز می‌گزارد، پس از افراشتن سر از رکوع و گفتن «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَه» چنین خواند:

«رَبَّنا و لَكَ الْحَمْد، حَمْداً كَثيراً طَيِّباً مُبارَكاً فيه (مُبارَكاً عَلَيْهِ كَما يُحِبُّ رَبُّنا و يَرْضى) (پروردگارا! و ستایش مخصوص توست، ستایش فراوان، پاک و مبارک. (مبارک باد، آن چنان که پروردگار ما دوست دارد و خشنود می‌شود.)

پس از اتمام نماز پیامبر پرسید: چه کسی بود که این دعا را می‌خواند؟ مرد جواب داد: من بودم ای رسول خدا، پیامبر فرمود: لَقَدْ رَأيتُ بِضْعةً و ثلاثينَ مَلكاً يبتدرونَها أيُّهم يَكْتُبُها أوّلاً[2] (همانا بیش از سی فرشته را دیدم که هر کدام از آنان با دیگری رقابت می‌کرد تا کدام یک (ثواب) آن را زودتر بنویسند.)

اطالهٔ قیام پس از رکوع و وجوب طمأنینه در آن

حضرت قیامش را تقریباً به اندازهٔ رکوعش طول می‌داد، چنانکه ذکرش رفت. به قدری می‌ایستاد که تصور می‌شد نمازش را فراموش کرده.[3] و امر به طمأنینهٔ در آن می‌فرمود و به آن کسی که نمازش را درست نمی‌گزارد توصیه کرد: «ثُمّ ارْفَعْ رَأْسَكَ حَتّى تَعْتَدِلَ قائماً (فَيأخُذ كُلُّ عَظْمٍ مَأْخَذَه) و في رواية «و إذا رَفَعْتَ فَأقِمْ صُلْبَكَ و ارْفَعْ رَأسَكَ حَتّى تَرْجِعَ الْعِظامُ إلى مَفاصِلِها»[4] (سرت را بلند کن تا راست بایستی، به طوری که هر استخوانی از

۱- ابو داود و نسائی با سند صحیح آورده‌اند و در «الارواء» (۳۳۵) تخریج شده است.

۲- مالک، بخاری و ابوداود.

۳- بخاری، مسلم، احمد و در «الإرواء» (شماره ۳۰۷) نیز تخریج شده است.

۴- بخاری و مسلم تنها جملهٔ نخست را آورده و دارمی و حاکم و شافعی و احمد نیز روایت کرده‌اند.

بدنت در جای خود قرار گیرد.) و در روایتی آمده: «چون راست شدی پشتت را هم راست کن و سرت را بلند نگه دار تا استخوانها به مفاصلشان برگردند.» و به وی یادآور شد که «إِنّه لا تَتِمُّ صَلاةٌ لِأحدٍ مِنَ النَّاسِ إذا لَمْ يَفْعَلْ ذٰلِك». (نماز احدی از مردم کامل نیست، هرگاه آن را انجام دهد.) و می‌فرمود: «لا يَنظُرُ اللهُ - عَزّوجَلّ - إلى صَلاةِ عَبْدٍ لا يُقيمُ صُلْبَهُ بَيْنَ رُكوعِها و سُجودِها»[۱] (خدای بلند مرتبه به نماز بنده‌ای که پشتش را میان رکوع و سجود راست نکند، نمی‌نگرد.)

⇐ مراد از «عظام» در این روایت، ستون فقرات پشت است به طوری که در «اعتدال در رکوع» هم ذکر شد. و مفاصل جمع مفصِل است که ملتقای دو استخوان باهم است (ر.ک: المعجم الوسیط).

تنبیه: مراد از این حدیث واضح است و آن طمأنینه یافتن در قیام پس از رکوع است اما استدلال بعضی برادرانمان در حجاز و سایر جاها به این حدیث برای قرار دادن دست راست بر چپ در این قیام در هیچ یک از مجموعه روایات حدیثی پیش من و نزد فقها به «حدیث المسئ صلاته» شهرت دارد و استدلال باطلی است. چون در طرق حدیث و الفاظ آن چیزی دربارهٔ آن نیامده. حال چگونه است که با تفسیر آن پس از رکوع گرفتن است چپ با راست روا داشته می‌شود؟! براهین و دلایلی حدیثی برخلاف آن است و چنانکه ذکر شد و اصلاً در حدیث نیامده است. زیرا مقصود از عظام در آن استخوانهای پشت است چنانکه ذکر شد این کار پیامبر ﷺ نیز مؤید آن است که «استوی حتی یعود کل نقار مکانه» لذا با دیدهٔ انصاف باید در آن تأمل کرد! من شکی ندارم که قرار دادن دست بر سینه در این قیام، بدعت ضلاله است زیرا هیچ چیز در این باره در احادیث نماز و سایر احادیث نیامده و اگر اصلی می‌داشت به ما می‌رسید ولو آنکه خبر واحد می‌بود و تا جایی که می‌دانم احدی هم از سلف آن را انجام نداده‌اند و ائمه حدیث هم اشاره‌ای بدان نکرده‌اند.

و آنچه راکه توریجری در رساله‌اش (ص ۱۸ و ۱۹) از امام احمد ـ رحمه‌الله ـ نقل کرده مخالفتی با این بحث ما ندارد؛ وی گفته است «إن شاء أرسل یدیه بعد الرفع من الرکوع و إن شاء وضعها» (این مفهوم آن چیزی است که صالح ابن امام احمد در «مسائل» عفو ص ۹۰ از پدرش نقل کرده) وی این را به پیامبر نسبت نمی‌دهد بلکه تنها به عنوان اجتهاد و رأی خود ابراز می‌دارد و مسلم است که در اجتهاد هم گاهی اشتباه می‌شود. پس اگر دلیل صحیحی به بدعت بدون بدعت بودن آن ندارد ـ به طوری که شیخ الاسلام ابن تیمیه در یکی از آثارش بیان کرده و من از این سخن امام احمد چنین برداشت می‌کنم که سنت بودن نهادن است در این هنگام از نماز از نظر وی ثابت شده نبود و وی در عمل بدان یا ترک آن توصیه به تخییر کرده است. آیا شیخ فاضل گمان دارد که امام به همی شکل در وضع قبل از رکوع نیز تخییر می‌کند؟ پس ثابت شد که وضع مذکور جزو سنت نیست. آنچه بیان شد بیان مختصری بود پیرامون این مسأله که جای بسط و تفصیل دارد اما در اینجا محبان آن را نداریم و جای آن ردیه‌ای است که در مقدمه چاپ پنجم (ص ۳۰) از این چاپ جدید بدان اشاره کردم.

۱- احمد و طبرانی در «الکبیر» با سند صحیح.

سجود

سپس پیامبر تکبیر می‌گفت و سجده کنان پایین می‌رفت.[۱] به آن شخصی که نمازش را درست نمی‌گزارد فرمود: نماز کسی کامل نیست تا اینکه: بگوید: سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَه، بعد باید بایستد و سپس بگوید: الله اکبر و آن‌گاه به سجده رود به طوری که مفاصلش آرام و بی‌حرکت بمانند.[۲] پیامبر هرگاه می‌خواست به سجده رود، تکبیر می‌گفت و دو دست را از پهلوهایش دور نگه می‌داشت و آن‌گاه سجده می‌کرد.[۳] گاهی نیز چون به سجده می‌رفت دست‌ها را برمی‌افراشت.[۴]

سجده کردن با تکیه بر دو دست

پیامبر به هنگام سجده، دستها را پیش از زانوانش بر زمین می‌نهاد[۵] و در سفارش بدان می‌فرمود: «إذا سَجَدَ أحَدُكُم فَلا يَبْرَكْ كَما يَبْرَكُ الْبعيرُ و لْيَضَعْ يَدَيْهِ قَبْلَ رُكْبَتَيهِ»[۶] (وقتی یکی از

۱- بخاری و مسلم.
۲- ابوداود و حاکم آورده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی با وی موافق است.
۳- ابویعلی در «مسند» (ق ۲/۲۸۴) با سند درستی (جید) روایت نموده و نیز ابن خزیمه (۲/۷۹/۱) با سند صحیح دیگری روایت کرده است.
۴- نسائی و دارقطنی و نیز مخلص در «الفوائد» (۲/۲/۱) با دو سند صحیح. افراشتن دست از ده نفر از صحابه منقول است و گروهی هم از سلف به مشروعیت آن معتقد بوده‌اند که از جملهٔ آنهاست: ابن عمر، ابن عباس، حسن بصری، طاووس و پسرش عبدالله، نافع مولای ابن عمر و پسرش سالم، قاسم بن محمد، عبدالله بن دینار و عطا. عبدالرحمن بن مهدی گفته است: این کار سنت است. احمد بن حنبل بدان عمل می‌نمود و دیدگاه مالک و شافعی نیز همین است.
۵- ابن خزیمه (۱/۷۶/۱) و دار قطنی و حاکم روایت نموده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی نیز موافق است. حدیثی که با آن در تعارض باشد صحیح نیست. دیدگاه مالک همین است. احمد نیز دیدگاهی مانند این دارد، به طوری که در «التحقیق» ابن جوزی آمده (۲/۱۰۸). مروزی در «مسائل» (۱/۱۴۷/۱) با سند صحیح از امام اوزاعی روایت کرده که گفت: مردم را دیدم که (هنگام رفتن به سجده) دستهایشان را پیش از زانو می‌نهادند.
۶- ابوداود و تمام در «الفوائد» (ق ۱/۱۰۸) و نسائی در «الصغری» و «الکبری» (۱/۴۷ که مکیروفیلم آن در دانشگاه ملک عبدالعزیز مکه است) با سند صحیح روایت کرده‌اند. عبدالحق در «الأحکام» (۱/۵۴) صحیحش دانسته. وی در «کتاب التهجد» (۱/۵۶) می‌گوید: این حدیث از نظر سند بهتر و استوارتر از حدیث قبلی است؛

⇦

شما به سجده رفت چون شتر ننشیند بلکه دست‌ها را باید قبل از دو زانو بر زمین بگذارد.) و می‌فرمود: «إنّ الْيَدَيْنِ تَسْجُدانِ كَما يَسْجُدُ الْوجْهُ، فَإذا وَضَعَ أحَدُكُمْ وَجْهَهُ فَلْيَضَعْ يَدَيْهِ، و إذا رَفَعَ فَلْيَرْفَعْهُما»[۱] (دست‌ها نیز مانند صورت سجده می‌کنند. پس اگر یکی از شما صورت را بر زمین نهاد دست‌ها را نیز باید بر زمین بگذارد و هرگاه صورتش را از زمین بلندکرد دست‌ها را نیز بردارد.)

پیامبر بر کف دستهایش تکیه می‌کرد و پهنشان می‌نمود.[۲] در حالی که انگشتان دست را به هم چسبانده بود[۳] آنها را رو به قبله قرار می‌داد.[۴] و دست‌ها را در امتداد شانه[۵] وگاهی گوش قرار می‌داد[۶] بینی و پیشانی را نیز بر زمین می‌نهاد[۷] به آن شخصی که نمازش را درست نمی‌گزارد فرمود: هرگاه به سجده رفتی کامل به سجده برو[۸] و در روایتی آمده که

⇦ یعنی حدیث وائل که با آن تعارض دارد. علاوه بر تعارض با این حدیث صحیح از نظر اسناد دارای اشکال است که در «سلسلة الأحاديث الضعيفه» (شماره ۹۲۹) و «الارواء» (۳۵۷) بیان کرده‌ام.

باید دانست که به هنگام نشستن شتر نخست زانوهای را بر زمین می‌گذارد که در لسان‌العرب و سایر کتب لغت بیان شده و طحاوی هم این مطلب را در «مشکل الآثار» و «شرح معانی الآثار» ذکر کرده‌اند. امام قاسم سرقسطی نیز در غریب‌الحدیث (۲ و ۱/۷-۲) با سند صحیح از ابوهریره نقل کرده که: لايبركن احد بروك البعير الشارد؛ سپس امام می‌گوید: هذا فی السجود، یقول: لایرم بنفسه معاً ـ کما یفعل البعیر الشارد غیر المطمئن المواتر و لکن ینحط مطمئناً یضع یدیه حم رکبتیه و قدروی فی هذا حدیث مرفوع مفسر». سپس حدیث وارده را ذکر می‌کند و برجسته می‌سازد. ابن تیم اظهار تعجب کرده گفته است: انه کلام لا یعقل و لا یعرفه اهل اللغة و منابعی راکه ما بدان اشاره کردیم و نیز تعدادی منابع دیگر را ذکر می‌کند باید بدانها مراجعه کرد و به طور مفصل در این باره در رسالهٔ ردیه‌ام بر شیخ تویجری بحث کرده‌ام که ممکن است به زودی منتشر شود.

۱- ابن خزیمه (۲/۷۹/۱) و احمد و سراج نیز روایت کرده‌اند؛ حاکم صحیحش دانسته و ذهبی باآن موافق است. در «الارواء» نیز تخریج شده است. (۳۱۳)

۲- ابوداود و حاکم آورده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق است.

۳- ابن خزیمه، بیهقی و حاکم. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست.

۴- بیهقی با سندی صحیح آورده. ابن ابی شیبه (۲/۸۲/۱) و سراج به طریق دیگری برای متوجه کردنِ انگشتان به قبله حدیث نقل کرده‌اند.

۵- ابوداود و ترمذی، ترمذی علاوه بر آن صحیحش دانسته و نیز ابن ملقن (۲/۲۷) و در «الارواء» (۳۰۹) تخریج شده است.

۶- ابوداود و نسایی با سند صحیح.

۷- ابوداود و ترمذی. ترمذی علاوه بر آن صحیحش دانسته و نیز ابن ملقن (۲/۲۷) و در «الارواء» (۳۰۹) تخریج شده است.

۸- ابوداود و احمد با سند صحیح.

فرمود: «إذا أنتَ سَجَدتَ فأمكنتَ وَجْهَكَ و يَدَيْكَ حَتّى يَطْمَئنَّ كُلُّ عَظْمٍ مِنكَ إلى مَوْضِعِهِ»[1] (هرگاه سجده کردی صورت و دست‌هایت را به زمین بچسبان، تا هر یک از استخوانهایت در جای خود آرام گیرند.) و می‌فرمود: «لاصَلاةَ لِمَن لايُصيبُ أنفَهُ مِنَ الأرْضِ ما يُصيبُ الْجَبين»[2] (و کسی که پیشانی‌اش به زمین بخورد ولی بینی‌اش با زمین تماس نیابد نماز نگزارده است.) زانوان و کنارۀ پاها را به زمین می‌چسباند.[3] پشت پاها و سر انگشتان را به طرف قبله می‌کرد.[4] و پاشنه‌های پا را محکم می‌نمود.[5] و پاها را می‌ایستاند[6] و بدین شیوه امر می‌کرد[7] در حالی انگشتها باز می‌کرد.[8] این هفت اعضایی هستند که پیامبر بر آنها سجده می‌کرد یعنی: دو کف دست، دو زانو، دو پا، پیشانی و بینی. وی دو عضو آخر را یک عضو به حساب آورده، به طوری که فرمود: «أُمِرْتُ أنْ أسْجُدَ» (امر شده‌ام که سجده کنم) و در روایتی: «أُمِرْنا أَنْ نَسْجُدَ عَلى سَبْعَةِ أعْظُمٍ» (امر شده‌ایم تا با هفت عضو به سجده رویم.) که عبارتند از پیشانی (و اشاره می‌کرد به بینی) و دستها (در لفظی: کف دست) و زانوان و اطراف پاها. در نماز نباید لباس یا مو را مرتب کرد و می‌فرمود: إذا سَجَدَ الْعَبْدُ سَجَدَ مَعَهُ سبعةُ آرابٍ: وَجْهَهُ و كَفّاهُ، و و رُكْبَتاه و قَدَماهُ.[9] در مورد مردی که نماز می‌گزارد و موهای پشت سر را بافته بود فرمود: این مرد همچون کسی است که نماز را دست بسته می‌گزارد.[10] و فرمود:

۱- ابن خزیمه (۱/۱۰/۱) با سند حسن.

۲- دار قطنی و طبرانی (۱/۱۴۰/۳) و أبونعیم در «أخبار أصبهان».

۳- بیهقی با سند صحیح آورده. ابن أبی شیبه (۲/۸۲/۱) و سراج در مورد متوجه کردنِ سر انگشتان به قبله حدیث فوق را با سندی دیگر ذکر کرده‌اند (۳۶۳/۲). حاکم و هم‌چنین ذهبی حدیث مزبور را صحیح دانسته‌اند.

۴- بخاری و ابوداود. ابن سعد (۱۵۷/۴) از ابن عمر روایت نموده که وی دوست داشت در نماز هر عضوی از وی به سمت قبله باشد؛ حتی که انگشت ابهام را نیز به سمت قبله می‌کرد.

۵- طحاوی و ابن خزیمه (شماره ۶۵۴ چاپ المکتب الاسلامی) و حاکم روایت کرده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست.

۶- بیهقی با سند صحیح.

۷- ترمذی و سراج روایت نموده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی با وی موافق است.

۸- ابوداود و ترمذی آورده‌اند.

۹- مسلم، أبوعوانه و ابن حبان.

۱۰- ابن اثیر گوید: معنی حدیث این است که هرگاه موهای نمازگزار پخش باشد در سجده بر زمین می‌افتد و به نمازگزار ثواب سجدۀ با آن می‌رسد. اما اگر بافته باشد تشبیه شده است به کسی که نماز را با دستهای بسته می‌گزارد

⇦

موهای بافته شده نشیمنگاه شیطان است.[۱] همچنین به هنگام سجده، وی ساعدهایش را بر زمین نمی‌گستراند.[۲] بلکه بلندتر از زمین نگه می‌داشت و از پهلو دور می‌کرد، به گونه‌ای که از پشت سر سفیدی زیر بغلش پیدا بود[۳] حتی برّه‌ای به راحتی از زیر دستهایش رد می‌شد.[۴] پیامبر در این مسئله به حدی مبالغه می‌کرد که یکی از صحابه گفته است: ما برای رسول خدا نگران می‌شدیم که دستهایش را به هنگام سجده از پهلوهایش آنچنان دور می‌کرد.[۵] پیامبر بدان امر می‌کرد و می‌فرمود: إذا سَجَدْتَ فَضَعْ كَفَّيْكَ و ارْفَعْ مِرْفَقَيْكَ[۶] (چون سجده کردی دست‌هایت را بگذار و آرنجهایت را بلند کن) و نیز می‌فرمود: «اِعْتَدِلوا في السُّجودِ ولايَبْسُطْ أَحَدُكُمْ ذِراعَيْهِ انْبِساطَ (و در لفظی: كما يبسط) الْكَلْبِ»[۷] (در سجود اعتدال داشته باشید و ساعدهایتان را پهن نکنید) و در حدیث دیگری چنین آمده: «ولا يَفْتَرِشْ أَحَدُكُمْ ذِراعَيْهِ افْتِراشَ الْكَلْبِ»[۸] (هیچ یک از شما دستهایش را پهن نکند) و می‌گفت: «لا تَبْسُطْ ذِراعَيْك[۹] (بَسْطَ السَّبُع) و ادَّعَمْ على راحَتَيْك و تَجاف عَنْ ضِبْعَيْكَ فَإنّك إذا فَعلْتَ ذٰلِكَ سَجَدَ كُلُّ عُضْوٍ مِنكَ مَعَكَ»[۱۰] (ساعد یا دست‌ها را مانند چهار پایان باز مکن، بر کف دستهایت تکیه ده و از وسط بازوانت فاصله بگیر. چنانچه این را انجام دهی تمام اعضایت با تو سجده می‌کنند.)

وجوب طمأنینه و آرامش در سجود

پیامبر به اتمام رکوع و سجود امر می‌فرمود و کسی را که چنین نمی‌کرد به شخص گرسنه‌ای مثال می‌زد که یک یا دو عدد خرما می‌خورد ولی چیزی از گرسنگی‌اش نمی‌کاهد و

⇦ و بدین معنی است که موها به سجده نرفته است. می‌گویم: معلوم است که این حکم خاص مردان است نه زنان به طوری شوکانی از ابن عربی نقل کرده.

۱- ابوداود و ترمذی آورده‌اند. ترمذی آن را حسن دانسته و ابن خزیمه و ابن حبان آن را حَسَن و صحیح دانسته‌اند. صحیح ابوداود (۶۵۳).

۲- بخاری و ابوداود.

۳- بخاری و مسلم آورده‌اند و در «الارواء» (۳۵۹) نیز آمده است.

۴- مسلم، ابوعوانه و ابن حبان.

۵- ابوداود و ابن ماجه با سند حسن.

۶- مسلم و ابوعوانه.

۷- بخاری، مسلم، ابوداود و احمد.

۸- احمد و ترمذی روایت نموده‌اند. ترمذی صحیحش دانسته.

۹- ذراع از آرنج تا انگشت را گویند.

۱۰- ابن خزیمه (۲/۸۰/۱) و مقدسی در «المختاره» و حاکم آورده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی با وی موافق است.

درباره‌اش می‌فرمود: «إنّه مِنْ أسْوءِ النّاسِ سِرْقَةً» (او بدترین سارقان است.) و حکم به بطلان نماز کسی داده است که در رکوع و سجود، پشتش را راست نمی‌کند؛ (که تفصیل آن در مبحث رکوع آمد.) به آن کس هم که نمازش را خوب نمی‌گزارد سفارش به طمأنینه در سجده کرد.

اذکار سجود

پیامبر در این رکن از نماز انواع ذکر و دعاهایی را که در ذیل می‌آید گاه به گاه می‌خواند:

۱ - سُبْحانَ رَبِّيَ الْأعْلىٰ - سه بار -[۱] و برخی اوقات بیش از سه بار تکرار می‌فرمود.[۲] یکبار آن را در نماز شب آن قدر تکرار کرد که سجودش به اندازهٔ قیام در آن نماز -که سه سورهٔ طولانی بقره، نساء و آل‌عمران همراه با دعا و استغفار در آن خوانده بود - طول کشید؛ که در گفتار «نماز شب» ذکرش رفت.

۲ - سُبْحانَ رِبِّيَ الْأعلى و بِحَمْدِهِ - سه بار -[۳]

۳ - سُبُّوحٌ قُدّوسٌ رَبُّ الْملائكةِ و الرُّوحِ[۴]

۴ - سُبْحانَكَ اللّٰهُمَّ رَبَّنا و بِحَمْدِك اللّٰهُمَّ اغْفِرْلي[۵] و با برداشت از قرآن این دعا را در رکوع و سجودش زیاد می‌خواند.

۵ - اَللّٰهُمّ لَكَ سَجَدْتُ و بِكَ آمنتُ و لَكَ أسْلَمْتُ و أنتَ رَبِّي، سَجَدَ وَجْهي لِلَّذي خَلَقَهُ و صَوَّرَهُ فَأحْسَنَ صُوَرَهُ وشَقَّ سَمْعَهُ و بَصَرَهُ، فَتبارَكَ اللهُ أحْسَنُ الْخالِقِين[۶] (خداوندا! برای تو سجده کردم و به تو ایمان آوردم و تسلیمت شدم. تو پروردگار منی. صورتم بر کسی سجده برد که آن را آفرید و خلق کرد به بهترین صورت‌ها و برایش گوش و چشم قرار داد. پس مبارک است خدایی که بهترین آفرینندگان است.)

۱- احمد، ابوداود، ابن ماجه، دارقطنی، طحاوی، بزار و طبرانی در «الکبیر» از هفت صحابه روایت کرده‌اند. ر.ک. پاورقی رکوع.

۲- همان.

۳- حدیث صحیح است که ابوداود، دارقطنی، احمد، طبرانی و بیهقی آورده‌اند.

۴- مسلم و ابوعوانه.

۵- بخاری و مسلم. این از جمله انواع اذکار رکوع هم هست. و این بدان معناست که وی به آنچه در قرآن بدان امر شده عمل می‌کرد.

۶- مسلم، ابوعوانه، طحاوی و دارقطنی.

۶- اَللّٰهُمّ اغْفِرْلي ذَنْبي كُلَّهُ و دِقَّهُ و جِلَّهُ و أوَّلَهُ و آخِرَهُ و عَلانِيَتَهُ و سِرَّهُ[1] (خداوندا! تمامی گناهانم را از کوچک و بزرگ، اول و آخر و آشکار و پنهان آن بیامرز.)

۷- سَجَدَ لَكَ سَوادي و خِيالي، و آمَنَ بِكَ فُؤادي، أبوءُبِنعْمَتِكَ عَلَيَّ هذى يَدى و ما جَنَيْتُ على نَفْسي[2] (روح و خیالم برای تو سجده کرد و قلبم به تو ایمان آورد. به نعمتی که بر من نازل فرمودی اعتراف می‌کنم. این دستهای من است و جنایتی که بر خود کرده‌ام.)

۸- سُبْحانَ ذی الْجَبروتِ و الْمَلکوتِ و الْكِبْرِياءِ و الْعَظَمة[3] (پاک است و منزّه خدای صاحب جبروت و ملکوت و کبریا و بزرگی) گفتنی است که پیامبر این مورد و سایر موارد را در نماز شب می‌گفت.

۹- سُبْحانَكَ اللّٰهُمّ و بِحَمْدِك لاإلٰه إلّا أنتَ.[4]

۱۰- اَللّٰهُمّ اغْفِرْلي ما أسْرَرْتُ و ما أعْلَنْتُ[5] (خدایا! گناهانی را که پنهانی و آشکارا مرتکب شده‌ام بیامرز.)

۱۱- اَللّٰهُمّ اجْعَلْ في قَلْبي نوراً (و فی لِساني نوراً) و اجْعَلْ في سَمْعي نوراً و اجْعَلْ في بَصَري نوراً و اجْعَلْ مِنْ تَحْتي نوراً و اجْعَلْ مِنْ فَوْقي نوراً و عَن يَميني نوراً و عَن يساري نوراً و اجْعَلْ أمامي نوراً و اجْعَلْ خَلْفي نوراً (و اجْعَلْ في نَفْسي نوراً) و أعْظِمْ لي نوراً[6] (خدایا! در قلب و زبان و گوش و چشم و زیر و رو و راست و چپ و مقابل و پشت و نفسم نوری قرار ده و آن نور را برایم فروزان کن.)

۱۲- «اَللّٰهُمّ إنّي أعوذُ بِرضاك مِنْ سَخَطِكَ و أعوذُ بِمعافاتِك مِنْ عُقوبَتِك و أعوذُبك مِنكَ، لا أحْصي ثَناءً عَلَيك أنتَ كَما أثْنَيْتَ عَلى نَفْسِك»[7] (خداوندا! من از خشمت به رضای تو پناه می‌برم

۱- مسلم و ابوعوانه.

۲- ابن نصر، بزار و حاکم آورده‌اند و حاکم صحیحش دانسته. ذهبی آن را رد می‌کند امّا در اصلیت آن دلایل مذکوری هست.

۳- ابوداود و نسائی با سند صحیح روایت کرده‌اند که پیشتر هم در بخش رکوع یاد شد.

۴- مسلم، ابوعوانه، نسائی و ابن‌نصر.

۵- ابن ابی شیبه (۱/۱۱۲/۶۲) و نسائی روایت کرده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست.

۶- مسلم، ابوعوانه و ابن ابی شیبه در «المصنف» (۲/۱۰۶/۱۲ و ۱/۱۱۲) روایت کرده‌اند.

۷- همان.

و از عقوبتت به عفوت و از تو به تو پناه می‌برم، ستایشت در شمار نیاید، تو آن چنانی که خودت را ستوده‌ای.)

ممنوعیت قرائتِ قرآن در سجود

پیامبر اکرم از قرائتِ قرآن در رکوع و سجود نهی می‌فرمود و به زیاد خواندن دعا در این رکن - چنان‌که در رکوع ذکرش رفت - سفارش می‌کرد و می‌گفت: أقْرَبُ ما یکونُ الْعبدُ مِن رَّبِّهِ و هُو ساجِدٌ، فَأكْثِروا الدُّعاءَ (فیه)[۱] (نزدیک‌ترین حالت بنده به پروردگارش سجده است؛ پس در آن زیاد دعا کنید.)

طولانی کردن سجده

سجدهٔ پیامبر از نظر زمانی نزدیک به رکوعش بود. گاهی به خاطر امری عارضی آن را طولانی‌تر می‌کرد؛ یکی از صحابه گفته است: در یکی از نمازها (ظهر یا عصر) بود که رسول خدا حسن یا حسین را که در آغوش داشت پیش ما آمد. حضرتِ رسول جلو رفت و کودک را هم در کنار پای راستش گذاشت. بعد تکبیر نماز گفت و شروع به نماز کرد. سجده‌اش طولانی گشت. سر را بلند کردم دیدم کودک بر پشت رسول خدا سوار شده و پیامبر همچنان در سجده است. به حالت سجده برگشتم؛ چون پیامبر نماز را به پایان رساند، مردم گفتند: ای رسول خدا! در وسط نماز سجدهٔ طولانی داشتید؛ گمان بردیم اتفاقی افتاده یا وحی نازل شده. فرمود: هیچ یک از اینها نبود، بلکه پسرم سوار بر پشتم شده بود؛ دوست نداشتم عجله کنم تا خودش پایین آمد.[۲]

در روایتی دیگر چنین آمده: پیامبر نماز می‌گزارد، هنگام سجده حسن و حسین بر پشت وی پریدند؛ وقتی مردم خواستند مانع آنها شوند به آنان اشاره کرد که آن دو را به حال خود واگذارند. نماز که تمام شد آن دو را بغل گرفت و گفت: «مَنْ أحبّني فَلْيُحِبَّ هذَيْنِ»[۳] (کسی که

۱- مسلم، ابوعوانه و بیهقی. در «ارواء» نیز تخریج شده است (۴۵۶).

۲- نسائی، ابن عساکر (۴/۲۵۷/۱-۲) و حاکم روایت کرده‌اند، حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست.

۳- ابن خزیمه در «صحیحش» (۸۸۷) با سندی حسن از ابن مسعود و بیهقی بصورت مرسل روایت کرده‌اند.

⇦

مرا دوست دارد باید این دو را هم دوست داشته باشد.)

فضیلت سجود

حضرت رسول ﷺ فرمود: «ما مِنْ أُمّتي مِنْ أحَدٍ إلّا و أنا أعْرِفُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ. قالوا: و كَيفَ تَعْرِفُهُم يا رَسولَ اللهِ في كَثْرة الْخَلائق؟ قال: أرأيتَ لو دَخَلْتَ صيرةً فيها خَيلٌ دُهْمٌ بُهْمٌ و فيها فَرَسٌ أغرُّ مُحجَّلٌ؛ أما كُنتَ تَعْرِفُهُ مِنها؟ قال: بَلى. قال: فإنّ أُمَّتي يَوْمَئِذٍ غُرٌّ مِنَ السُّجودِ، مُحجّلون مِنَ الوُضوء»[1] (احدی از افراد امتم نیست که در روز قیامت وی را نشناسم. گفتند: ای رسول خدا، با این همه خلایق چگونه آنان را می‌شناسی؟ گفت: اگر به اصطبلی بروی که در آن اسبان سیاه خالص و نیز در آن میان اسبی با صورت و دست و پای سفید باشد آیا آن را نمی‌شناسی؟ گفتند: بله، خواهیم شناخت. پیامبر فرمود: امت من در آن روز صورت‌هایشان بر اثر سجده، چهره و پیشانی، و بر اثر وضو، و دستها و پاهایشان (مواضع وضو) سفید خواهد بود.) پیامبر فرمود: إذا أراد اللهُ رَحمةَ مَنْ أرادَ مِنْ أهْلِ النَّار، أمَرَ اللهُ الْملائكَةَ أنْ يُخْرِجوا مَنْ يَعْبُدُاللهَ فَيُخْرِجونَهُم و يَعْرِفونَهُم بِآثارِ السُّجودِ، و حَرّمَ اللهُ على النّار أن تَأكُلَ أثَرَ السُّجودِ، فَيُخْرَجُونَ مِنَ النّار، فَكُلُّ ابْنِ آدَمَ تَأكُلُهُ النّارُ إلّا أثرَ السُّجود»[2] (هنگامی که خداوند بخواهد به آن دسته از دوزخیان که می‌خواهد، رحمت کند، به فرشتگان فرمان می‌دهد کسانی را که خدا را عبادت می‌کردند خارج سازند. آنان را که به آثار سجود شناخته شده‌اند خارج می‌سازند. خداوند بر آتش حرام کرده که اثر سجده را بسوزاند. پس آنان از آتش خارج می‌شوند. آتش تمامی اعضای انسان را غیر از جای سجده می‌سوزاند.)

⇐ابن‌خزیمه عنوان باب را چنین گذاشته است: «باب در بیان دلیل اینکه اشاره در نماز برای فهماندن چیزی، نماز را باطل نمی‌کند.» گفتنی است که در صحیحین و غیره احادیث دیگری هم هست.

۱- احمد با سند صحیح و ترمذی قسمتی از آن را آورده و صحیحش دانسته است و در «الاحادیث الصحیحة» نیز تخریج شده است.

۲- بخاری و مسلم. بنابراین نمازگزاری که اهل عصیان باشد جاوید در دوزخ نخواهد بود. همچنین موحدی که تارک نماز و کسل باشد او هم جاوید نمی‌ماند. این حدیث صحیح است. ر.ک: الصحیحه (۲۰۵۴).

سجده بر زمین و حصیر

پیامبر بر زمین زیاد سجده می‌کرد.[۱] اصحابش در گرمای زیاد با وی نماز می‌گزاردند؛ چنانچه یکی از آنان نمی‌توانست که پیشانی بر زمین بنهد، لباسش را پهن می‌کرد و بر آن سجده می‌کرد.[۲] می‌فرمود: «وجُعِلَتِ الْأرْضُ كُلُّها لي و لِأُمّتي مَسْجِداً و طَهوراً، فَأيْنَما أدْرَكَتْ رَجُلاً مِنْ أُمّتي الصَّلاةُ فَعِندَهُ مَسْجِدَهُ، و عِندَهُ طَهورُه (و كان مَنْ قَبْلي يُعظِّمونَ ذٰلِك إنّما كانوا يُصَلّونَ في كَنائِسِهِم و بِيَعِهِم»[۳] (تمام زمین برای من و امتم سجده گاه و وسیله‌ی طهارت قرار داده شده است. در هر جا برای یکی از افراد امتم وقت نماز فرا برسد مسجد و وسیله‌ی طهارت وی همان جاست. کسانی که پیش از من بودند، این چیز را بزرگ (وگران) می‌دانستند، به طوری که فقط در کنیسه‌ها و کلیساها نماز می‌گزاردند.)

بر آب گِل نیز سجده می‌کرد؛ به طوری که در سپیده دم بیست و یکم رمضان باران بارید و از سقف مسجد که از چوب درخت خرما بود آب چکه کرد. وی در آب و گل سجده کرد. ابوسعید خدری گفته است: با چشمان خود پیامبر خدارا دیدم که بر پیشانی و بینی‌اش اثر آب و گل بود.[۴] گاهی هم بر چیز تمیزی چون شاخهٔ خرما[۵] یا حصیر نماز می‌گزارد[۶]. یک بار بر حصیری نماز گزارد که از بس پهن شده بود، سیاه شده بود.[۷]

برخاستن از سجده

پیامبر تکبیر گویان سرش را از سجده بلند می‌کرد.[۸] و به آن کسی که نمازش را درست نمی‌گزارد همین سفارش راکرد و فرمود: «لاتَتِمُّ صلاةٌ لِأحدٍ مِنَ النّاسِ حَتّي... يَسْجُدَ، حَتّي تَطْمَئنَّ

۱- چون مسجد پیامبر با حصیر و مانند آن مفروش نبود. احادیث فراوان دیگری هم دلالت بر این نکته دارد؛ مانند حدیث بعدی و حدیث دیگری به روایت ابوسعید که خواهد آمد.

۲- مسلم و ابوعوانه.

۳- احمد، سراج و بیهقی با سند صحیح.

۴- بخاری و مسلم.

۵- همان.

۶- مسلم و ابوعوانه.

۷- بخاری و مسلم. حدیث دلیل است بر آنکه نشستن بر روی چیزی به منزلهٔ پوشیدن آن است و دلالت دارد بر تحریم جلوس بر حریر به خاطر اثبات نهی از پوشیدن آن در صحیحین و سایر منابع، حتی از نشستن بر آن بطور صریح نهی شده است. نباید به خاطر اقدام بعضی از بزرگان به نشستن بر روی آن فریب خورد.

۸- بخاری و مسلم.

مَفاصِلُهُ، ثُمّ يقولَ: اللهأكبر، و يَرْفَعَ رأسَهُ حَتّى يَسْتوِيَ قاعِداً[1] (نماز احدی کامل نیست مگر اینکه .. سجده کند، طوری که مفاصلش آرام گیرد و سپس بگوید: اللهأکبر و سرش را بلند کند، تا صاف بنشیند.) گاهی دست‌هایش را با این تکبیر بلند می‌کرد.[2] بعد پای چپش را می‌گسترد و با طمأنینه بر آن می‌نشست[3] و بدان شخص که نمازش را درست نمی‌گزارد سفارش کرد که «إذا سَجَدتَ فَمَكِّنْ لِسُجودِك، فَإذا رَفَعْتَ فاقْعُدْ على فَخِذِكَ اليُسْرىٰ»[4] (چون سجده کردی اعضای سجده‌ات را بر زمین بنه و وقتی نشستی بر ران چپت بنشین.) پای راستش را نصب می‌کرد[5] و انگشتان را رو به قبله می‌کرد.[6]

نشستن بین دو سجده

وقتی که در این فاصله می‌نشست با تکیه بر پا بر نشیمنگاه می‌نشست.[7]

۱- ابوداود و حاکم روایت کرده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست.

۲- احمد و ابوداود با سند صحیح. احمد رفع دست را در اینجا و هر تکبیری می‌پذیرد. در «البدائع» ابن قیم (۸۹/۴) آمده که نقل است از ابن أثرم دربارهٔ افراشتن دستها سؤال شد گفت: در هر پایین رفتن و برخاستنی تکبیر بگویید. همچنین أثرم گفت: اباعبدالله (امام احمد) را دیدم که در هر فرود آمدن و برخاستنی از نماز دستها را بلند می‌کرد. ابن منذر و ابوعلی از بین شافعیه همین دیدگاه را دارند. آن گونه که در کتاب «طرح التثريب» آمده، یک روایت از مالک و شافعی همین دیدگاه را بیان می‌کند. انس، ابن عمر، نافع، طاووس، حسن بصری، ابن سیرین و ایوب سختیانی این دیدگاه به ثبوت رسیده است. ر.ک: «مصنف ابن أبی شیبه» (۱۰۶/۱) با اسناد صحیح از آنان.

۳- بخاری در جزء «رفع اليدين»، أبوداود با سند صحیح، مسلم و أبوعوانه. در «الارواء» (۳۱۶) نیز تخریج شده است.

۴- احمد و ابوداود با سند حسن روایت کرده‌اند.

۵- بخاری و بیهقی.

۶- نسائی با سند صحیح.

۷- مسلم، ابوعوانه و ابوالشیخ در «مارواه ابوالزبير عن غير جابر» (شماره ۱۰۴-۱۰۶) و بیهقی. ابن قیم در این خصوص دچار اشتباه شده. وی گفته است از پیامبر جز همین مورد، در این باره حدیثی روایت نشده است. در جواب وی باید گفت که چنین چیزی چگونه صحیح است، در حالی که این قضیه در حدیث ابن عباس در صحیح مسلم، ابوداود و ترمذی آمده است! ترمذی و دیگران نیز صحیحش دانسته‌اند. ر.ک: «الصحيحه» (۳۸۳) و نیز حدیث ابن عمر با سند حسن که بیهقی آورده و ابن حجر صحیحش دانسته. ابواسحاق حربی در «غريب الحديث» (ج ۱/۱۲/۵) از طاووس روایت کرده که او ابن عمر و ابن عباس را دید که بر نوک پای خود می‌نشستند و سند آن صحیح است. خدا رحمت کند امام مالک را که گفت: «ما مِنّا مِنْ أحدٍ الاّ رَدَّ و رُدَّ عَليهِ الاّ صاحِبَ هذا القبرِ و أشارَ إلى قَبْرِهِ ﷺ» جماعتی از صحابه و تابعین و غیره بدین سنت عمل می‌کردند که بحث

⇦

وجوب طمأنینه بین دو سجده

پیامبر در این حالت چنان اطمینان و آرامش به خرج می‌داد، که هر مفصل و استخوانی از بدن به جای خود برمی‌گشت.[۱] به آن شخص هم که نمازش را درست انجام نمی‌داد گفت: لا تَتِمُّ صَلاةُ أحَدِكُمْ حَتّى يَفْعَلَ ذٰلِك[۲] وی این حالت را تقریباً به اندازهٔ سجده‌اش، طول می‌داد[۳] و گاهی مکث می‌کرد به طوری که گمان می‌رفت گویی فراموش کرده است.[۴]

اذکار بین دو سجده

وی در این نشستن می‌گفت:

۱ - اَللّٰهُمّ (و در لفظی: رَبِّ) اغْفِرْلي، و ارْحَمْني و اجْبُرْني (و ارْفَعْني) و اهْدِني و (عافِني) و ارْزُقْني.[۵]

۲ - رَبِّ اغْفِرْلي اغْفِرْلي.[۶] این دو را در نماز شب می‌گفت.[۷] سپس تکبیر می‌گفت و به سجدهٔ دوم می‌رفت[۸] به آن شخص که نمازش را درست نمی‌گزارد پس از سفارش به اطمینان نشستن بین دو سجده فرمود: سپس می‌گویی: «اَللّٰهُ أكبر» بعد به سجده می‌روی تا مفاصلت

⇦مفصل آن در «الأصل» آمده. به نظر من این غیر از آن نشستن است که از آن نهی شده که در نشستن تشهد خواهد آمد.

۱- ابوداود و بیهقی با سند صحیح.

۲- ابوداود و حاکم آورده‌اند. حاکم علاوه بر آن صحیحش دانسته و ذهبی موافق است.

۳- بخاری و مسلم.

۴- بخاری و مسلم. ابن قیم گوید: این سنت را پس از انقراض عصر صحابه، مردم ترک کردند. کسی که به سنت حکم می‌کند و توجهی به خلاف آن ندارد در واقع اعتنایی به آنچه خلاف این هدایت است ندارد.

۵- ابوداود، ترمذی، ابن ماجه و حاکم آورده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست.

۶- ابن ماجه با سندی حسن آورده و این دعا را امام احمد برگزیده است. اسحاق بن راهویه گفته است: اگر شخص خواست این دعا را سه بار بگوید و اگر خواست بگوید: اَللّٰهُمّ اغْفِرْلي... زیرا هر دوی آنها از پیامبر روایت شده، همچنین در «مسائل امام احمد و اسحاق بن راهویه» روایت اسحاق مروزی (ص ۱۹) آمده است.

۷- این نکته مشروعیت اذکار مزبور را در نماز واجب نفی نمی‌کند، به خاطر عدم وجود فرق بین آن و نقل (مستحب)؛ شافعی، احمد و اسحاق نیز چنین گفته‌اند. بنابه رأی آنان این مسئله در نماز واجب و مستحب جایز است. به طوری که ترمذی روایت کرده. امام طحاوی نیز در «مشکل الآثار» آن را مشروع می‌داند و عقل سلیم همین را تأیید می‌کند. زیرا در نماز جایی نیست که ذکر، در آن مشروع نباشد. پس بجاست که قضیه در اینجا هم از همین قرار باشد. موضوع کاملاً روشن و واضح است.

۸- بخاری و مسلم.

آرام گیرند. پس این کارها را در همه‌ی نمازت انجام بده.[۱] گاهی دستها را با این تکبیر برمی‌افراشت.[۲] در سجده دوم همچون سجدهٔ اول عمل می‌کرد؛ سپس تکبیرگویان سر از سجده برمی‌داشت[۳] و بدان شخص سفارش فرمود که در هر رکعت و سجده‌ای این کار را انجام بده.[۴] هرگاه چنین کردی نمازت کامل است و اگر چیزی از آن کاستی، نماز ناقص خواهد بود[۵] گاهی دست‌ها را بلند می‌کرد.[۶]

جلوس استراحت

پیامبر پس از سجده با تکیه بر پای چپش راست می‌نشست؛ طوری که هر یک از استخوان‌هابه جای خود برمی‌گشت.[۷]

تکیه بر دو دست در برخاستن برای رکعت بعد

آنگاه پیامبر با تکیه بر زمین، برای رکعت دوم برمی‌خاست.[۸] در نماز دست‌ها را بر زمین می‌گذاشت و چون برمی‌خاست بر دست‌هایش تکیه می‌کرد.[۹] حدیثی روایت شده که (کان

۱- ابوداود و حاکم روایت کرده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست و بخش زایدِ آن را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.

۲- ابوعوانه و ابوداود با دو سند صحیح روایت کرده‌اند. احمد، مالک و شافعی در روایتی از آن‌ها، این رفع را پذیرفته‌اند. ر.ک: پاورقی ۲ از صفحه ۱۲۰.

۳- مسلم و بخاری.

۴- ابوداود و حاکم روایت کرده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست.

۵- احمد و ترمذی روایت کرده‌اند و ترمذی صحیحش دانسته.

۶- ابوعوانه و ابوداود با دو سند صحیح روایت کرده‌اند. احمد و مالک و شافعی در روایتی از آن یادکرده‌اند.

۷- بخاری و ابوداود. این جلوس نزد فقها به جلوس استراحت شناخته شده است. شافعی این نوع جلوس را پذیرفته. همچنین از احمد روایتی شبیه آن آمده که در «التحقیق» (۱/۱۱۱) ذکر شده و آن بهتر است چون وی به اتباع از سنت آزمندتر بوده. ابن هانئ در «مسائل عن الامام احمد» (ص ۴۲) گفته است: ابا عبدالله (امام احمد) را دیدم که چون در رکعت آخر برمی‌خاست؛ بر دو دستش تکیه می‌داد و بسا نیز کاملاً می‌نشست، سپس برمی‌خاست». این شیوه انتخاب امام اسحاق بن راهویه است که در «مسائل المروزی» (۲/۱۷۴/۱) گفته است: این سنت پیامبر را که بر دست‌هایش تکیه می‌داد چه پیر و چه جوان انجام می‌دادند. ر.ک: «الارواء» (۸۲/۲-۸۳).

۸- بخاری و شافعی.

۹- ابواسحاق حربی با سند حسن آن را روایت نموده و بیهقی با سند صحیح. و اما حدیث «کان یقوم کانه السهم

يَقومُ كَأنّه السَّهْمُ لا يَعْتمِدُ على يَدَيْهِ = او سریع برمی‌خاست گویی تیر بود و بر دستهایش تکیه نمی‌کرد.) که جعلی است و شرح بیشترِ آن را در «الضعیفه» (۵۶۲ و ۹۲۹ و ۹۶۸) آورده‌ام. و چون برای رکعت دوم می‌ایستاد با الحمدلله شروع می‌کرد و ساکت نمی‌ماند.[۱] این رکعت را همچون رکعت اول انجام می‌داد، جز آنکه این رکعت را کوتاهتر از اولی می‌گزارد.

وجوب قرائت فاتحه در هر رکعت

به کسی که نمازش را درست انجام نمی‌داد امر به قرائت فاتحه در هر رکعت نمود؛ پس از اینکه او را به قرائت آن در رکعت اول امر نمود فرمود[۲]: «ثُمّ افْعَلْ ذلِك في صَلاتك كُلِّها»[۳] (آن را در تمام نمازت بخوان) و در روایتی چنین آمده: «في كُلِّ رَكْعةٍ»[۴] و فرمود: «في كُلِّ رَكْعةٍ قَراءةٌ»[۵] (در هر رکعتی قرائتی است.)

تشهد اول

پس از فراغت از رکعت دوم، حضرت برای تشهد می‌نشست و چنانچه نماز دو رکعتی بود، مانند نماز صبح مفترش می‌نشست[۶] به همان صورت جلوس بین دو سجده؛ همچنین در

⇦لا یعتمد علی یدیه» موضوعه است و هرچه با این مضمون نقل شده باشد ضعیف و ناصحیح است که در «الضعیفه» (۵۶۲ و ۹۲۹ و ۹۶۸) بیان کرده‌ام. و اینکه إسناد حربی را تقویت کرده‌ام بر یکی از فضلاگران آمد و ایجاد اشکال کرد که آن را در کتاب دیگرم «تمام المنة فی التعلیق علی فقه السنة» توضیح داده‌ام که بدان مراجعه شود.

۱- مسلم و ابوعوانه. در مورد سکوت نفی شده در این حدیث، احتمال می‌رود که برای قرائت دعای استفتاح باشد و شامل سکوت قرائت استعاذه نیست و نیز احتمال می‌رود که اعم از این باشد، اما احتمال اول نزد من راجح‌تر است. علما در مورد استعاذه بجز رکعت اول دو نظر دارند. اما قول راجح نزد ما مشروعیت آن در هر رکعتی است. تفصیل این مطلب در «الأصل» آمده است.

۲- ابوداود و احمد با سند جیّد.

۳- بخاری و مسلم.

۴- احمد با سند حسن.

۵- ابن ماجه و ابن حبان در «صحیحش» و احمد در «مسائل ابن هانی» (۵۲/۱). جابر گفته است: هرکس رکعتی نماز بگزارد و ام الکتاب (فاتحه) را در آن نخواند، نماز نگزارده است؛ به استثنای قرار داشتن در پشت سر امام. مالک آن را در «الموطأ» روایت کرده.

۶- نسائی (۱۷۳/۱) با سند صحیح.

تشهد اول[1] از نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی. به آن شخص هم که نمازش را خوب نمی‌گزارد فرمود: «هرگاه در وسط نماز نشستی طمأنینه پیداکن و ران چپت را مفترش کن؛ یعنی آن را بگستران و بر آن بنشین و بعد تشهد را بخوان».[2]

هرگاه حضرت برای تشهد می‌نشست کف دست راست را بر روی ران یا زانوی راست می‌نهاد و نیز کف دست چپ را بر ران یا زانوی چپ[3] و انتهای آرنج راست را بر ران راستش می‌گذاشت.[4] پیامبر مردی راکه در نماز بر دست چپ تکیه‌کرده بود (از این کار) منع کرد و فرمود که این نماز یهود است.[5] در عبارتی آمده: «لاتَجْلِسْ هکذا إنّما هذهِ جَلْسَةُ الّذینَ یُعَذّبون»[6] (این گونه منشین چون این نوع نشستن از آن کسانی است که عذاب می‌شوند.) حدیث دیگری آمده که «هِیَ قَعْدَةُ الْمَغْضوبِ عَلَیْهِم»[7] (این نشستن مغضوبان است.)

حرکت دادن انگشت در تشهد

پیامبر در تشهد دست چپ را روی زانوی چپش باز می‌کرد و انگشتان دست راست را جمع و آن‌گاه انگشت اشاره را رو به قبله می‌کرد و نگاهش را بدان می‌دوخت.[8] وقتی می‌خواست اشاره کند انگشت ابهام را روی انگشت وسط می‌گذاشت[9] وگاهی با آن حلقه می‌کرد[10] و هرگاه انگشتش را بلند می‌کرد حرکت می‌داد و با آن دعا می‌کرد و می‌گفت: «لَهِیَ

۱- بخاری و ابوداود.
۲- ابوداود و بیهقی با سند حسن.
۳- مسلم و ابوعوانه.
۴- ابوداود و نسائی با سند صحیح.
۵- بیهقی و حاکم روایت کرده‌اند و حاکم صحیحش دانسته، ذهبی موافق اوست و این با حدیث بعدی در «الارواء» تخریج شده است.
۶- احمد و ابوداود با سند حسن.
۷- عبدالرزاق روایت کرده و عبدالحق در «أحکام» (۱۲۸۴- با تحقیق بنده) آن را صحیح دانسته است.
۸- مسلم، ابوعوانه و ابن خزیمه. حمیدی در مسند (۱/۱۳۱) و نیز ابویعلی (۲/۲۷۵) با اضافاتی و با سند صحیح از ابن عمر روایت کرده‌اند.
۹- مسلم و ابوعوانه.
۱۰- ابوداود، نسائی، ابن جارود در «المنتقی» (۲۰۸)، ابن خزیمه (۱/۸۶/۱-۲) و ابن حبان در «صحیح» (۴۸۵) با سند صحیح روایت کرده‌اند و ابن ملقن آن را صحیح دانسته (۲/۲۸) ابن عدی (۱/۲۸۷) برایش شاهدی آورده و دربارهٔ راویش عثمان‌بن مقسم گفته: در روایت حدیث ضعیف است، ولی حدیث او نوشته می‌شود. دربارهٔ این جمله حدیث که: «با آن دعا می‌کرد». امام طحاوی می‌گوید: «این دلیل آن است که در آخر نماز بوده است». به

⇦

أَشَدُّ عَلَى الشَّيْطانِ مِنَ الْحديدِ يَعْني السبابَة»[1] (انگشت اشاره در مقابله با شیطان محکمتر از آهن است.)

بعضی از یاران پیامبر در صورت عدم انجام آن به یکدیگر اعتراض می‌کردند که مقصود اشاره با انگشت در دعاست.[2] حضرت در هر دو تشهد با این انگشت اشاره می‌کرد.[3] پیامبر روزی مردی را دید که با انگشتانش دعا می‌کرد؛ به او گفت: «أَحِّدْ أَحِّدْ» (به یکتایی او اقرار کن) و به انگشت سبابه، اشاره می‌کرد.[4]

وجوب تشهد اول و مشروعیت دعا در آن

حضرت در هر دو رکعت یکبار تحیت را می‌خواند.[5] و اول چیزی که به هنگام نشستن

⇦نظر من این مطلب دلیل آن است که اشاره با انگشت و حرکت دادنش تا هنگام سلام ادامه یابد؛ چون دعا قبل از آن است. مذهب مالک و دیگران همین است. از امام احمد سؤال شد که آیا نمازگزار می‌تواند با انگشت در نماز اشاره کند؟گفت: آری، البته. ابن‌هانی این قول را در «مسائل عن الامام احمد» (۸۰/۱) آورده. به نظر من این مطلب روشن می‌سازد که حرکت دادن انگشت در تشهد سنت ثابتی است از رسول الله، و احمد و دیگر ائمهٔ اهل سنت بدان عمل می‌کرده‌اند. آنان که گمان دارند این کار بیهوده است و شایستهٔ نماز نیست باید از خدا بترسند. چون با اینکه علم به ثبوت این مطلب دارند، باز به تصور اینکه کاری عبث و بیهوده است، از حرکت دادنِ انگشت خودداری می‌کنند، و با تکلف دست به تأویل‌ها و توجیهاتی می‌زنند، که سبک زبان عرب آن‌ها را برنمی‌تابد و با برداشت امامان مخالف است. عجیب این است که آنان در مسایل دیگر از امام (احمد) دفاع می‌کنند، گرچه رأیش مخالف سنت باشد؛ چون تصور می‌کنند که تخطئهٔ امام لازمه‌اش طعن در وی و بی‌احترامی به اوست. باز این مسئله را فراموش می‌کنند و سنت ثابت را رد می‌کنند و عاملان بدان را هم سرزنش و دانسته یا ندانسته ائمه را به خاطر دفاع از باطل هتک حرمت می‌کنند با اینکه شیوهٔ زنان چنان است که به باطل از امامان دفاع کنند؛ در حالی از قضا در این مسئله آن امامان به سنت پیامبر رسیده‌اند (و این پیروان با امامانِ خویش مخالفت می‌کنند) گذشته از این هتکِ حرمتِ آنان دامن پیامبر ﷺ را نیز می‌گیرد؛ زیرا این سنت از وی است (**فما جزاء من يفعل ذلك منك الّا**...) اما نهادن انگشت بعد از اشاره یا مقیدکردنش به وقت نفی و اثبات (در **لااله‌الاالله** گفتن) اصلی و پایه‌ای در سنت ندارد و به دلیل این حدیث مخالف سنت است و حدیثی که می‌گوید نباید حرکتش داد از حیث اسناد ثابت نشده است –که در «ضعیف أبي داود» (۱۷۵) تحقیق نموده‌ام.

۱– احمد، بزار، ابوجعفر، بختری در «الأمالی» (۱/۶۰)، طبرانی در «الدعاء» (ق ۱/۷۳)، عبدالغنی مقدسی در «السنن» (۲/۱۲) با سند حسن، رویانی در «مسند» (۲/۲۴۹) و بیهقی.

۲– ابن ابی شیبه (۲/۱۲۳/۲) با سند حسن.

۳– نسائی و بیهقی با سند صحیح.

۴– ابن ابی شیبه (۱/۴۰/۱۲) و (۲/۱۲۳/۲) و نسائی و حاکم صحیحش دانسته‌اند و ذهبی با وی موافق است و ابن ابی شیبه هم شاهدی دارد.

۵– مسلم و ابوعوانه.

می‌گفت: «اَلتَّحیّاتُ لِلّهِ» بود[1] و چنانچه فراموشش می‌کرد سجدهٔ سهو می‌کرد[2] و امر می‌نمود که: «إذا قَعدتُمْ في كُلِّ رَكْعَتَيْنِ فَقولوا: اَلتَّحياتُ ... و لْيَتَخيَّرْ أحَدُكُم مِنَ الدُّعاءِ أعْجَبَهُ إليهِ فَلْيَدْعُ اللهَ عَزّوجَلّ بِهِ»[3] (هرگاه در هر دو رکعتی نشستید بگویید: التحیات... هر یک از شما مخیّر است تا هر دعایی پسندید بگوید و خدا را با آن بخواند.) و در روایتی آمده که: «قُولوا في كُلِّ جَلْسَةٍ التَّحِيّاتُ»[4] به آن شخص هم که نمازش را نادرست می‌گزارد همین چیز را سفارش فرمود. پیامبر همان طور که سوره‌ای از قرآن را به یارانش تعلیم می‌داد تشهد را هم تعلیم داد.[5] سنت، اخفاء (با صدای پایین خواندن) تشهد است.[6]

انواع و اشکال تشهد

پیامبر شکل‌هایی از تشهد را به یارانش آموخت:

۱ - ابن مسعود گفه است: دستم در دست پیامبر بود که پیامبر همان طور که سوره‌ای از قرآن را به من می‌آموخت تشهد را نیز به من آموخت: «اَلتَّحيّاتُ لِلّهِ و الصَّلواتُ و الطَّيِّباتُ، اَلسَّلامُ عَلَيكَ أيُّها النَّبِيُّ و رَحْمَةُ اللهِ و بَرَكاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَينا و عَلى عِبادِ اللهِ الصّالِحينَ أشْهَدُ أن لاإلهَ إلّااللهُ و أشْهَدُ أنَّ مُحمّداً عَبْدُهُ و رَسُولُه».

این را زمانی بدین گونه می‌خواندیم که ایشان در قید حیات بود، ولی زمانی که رحلت فرمود تنها می‌گفتیم: اَلسَّلامُ عَلَى النَّبِيِّ.[7]

۱- بیهقی از قول عایشه روایت کرده، با اسناد جیدی که ابن ملقن آورده است (۲/۲۸).

۲- بخاری و مسلم؛ در «ارواء الغلیل» نیز تخریج شده است (۳۳۸).

۳- نسائی، احمد و طبرانی در «الکبیر» (۱/۲۵/۳) با سند صحیح. به نظر من ظاهر حدیث دلالت دارد بر مشروعیت دعا در هر تشهدی ولو اینکه به دنبال آن سلام گفتن نباشد. این سخن ابن حزم(ره) است.

۴- نسائی با سند صحیح. ۵- بخاری و مسلم.

۶- ابوداود و حاکم روایت کرده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی با وی موافق است.

۷- بخاری، مسلم، ابن ابی شیبه (۱/۹۰/۲)، سراج و أبویعلی در «مسند» (۲/۲۵۸) روایت کرده‌اند. همچنین در «الإرواء» (۳۲۱) تخریج شده است. دربارهٔ سخن ابن مسعود که در زمان حیات حضرت رسول «اَلسَّلامُ عليك أيُّها النَّبيُّ» می‌گفتند و پس از رحلتش «اَلسَّلامُ عَلى النَّبيِّ» باید گفت، لابد این بنابه دستور حضرتش بوده است. عایشه نیز تشهد را به همین صورت - یعنی گفتن السلام علی النبی - به دیگران می‌آموخت. سراج در

⇦

۲ - ابن عباس گوید: رسول خدا تشهد را این گونه به ما تعلیم داد همان طور که قرآن را: اَلتَّحیّاتُ الْـمُبارَکاتُ الصَّلَواتُ الطَّیِّباتُ لِلّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكَ أَیُّها النَّبِيُّ و رَحْمَةُ اللهِ و بَرَکاتُهُ، اَلسَّـلامُ عَلَیْنا و عَلی عِبادِاللهِ الصّالِحِینَ، أَشْهَدُ أن لّاإلهَ‌إلّااللهُ و أَشْهَدُ أَنَّ مُحَـمَّداً رَسـولُ اللهِ (و در روایـتی دیگر: عَبْدُهُ و رَسولُه).[1]

۳ - ابن عمر گوید که پیامبر تشهد را چنین تعلیم می‌داد:
اَلتَّحیاتُ لِلّهِ و الصَّلواتُ و الطَّیِّبات، اَلسَّلامُ عَلَیْكَ أَیُّها النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ، اَلسّلام عَلَیْنا و عَلی عِبادِاللهِ الصّالِحِینَ أَشْهَدُ أن لّاإلهَ إلّا اللهُ وحده لا شریك له و اشهد أن محمداً عبده و رسوله.[2]

۴ - ابوموسیٰ اشعری گوید که رسول خدا تحیات را چنین تعلیم مـی‌داد: هـرگاه نشسـتید اولین سخنتان این باشد: اَلتَّحیَاتُ الطَّیِّباتُ الصَّلَواتُ لِلّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْكَ أَیُّهـا النَّـبِيُّ و رَحْـمَـةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْنا و عَلی عِباد الله الصَّالحِینَ أَشْهَدُ أن لّاإلهَ‌إلّااللهُ وَحْدَهُ لا شَریكَ لَه و أَشْهَدُ أَنَّ

⇐«مسندش» (ج ۲/۱/۹) و نیز مخلص در «الفوائد» (ج ۱/۵۴/۱۱) با دو سند صحیح این مطلب را از عایشه روایت کرده‌اند. حافظ گوید: اصحاب «اَلسَّلامُ عَلَیك أَیُّها النَّبی» را با کاف خطاب در زمـان حـیات پـیامبر می‌گفتند، ولی چون رحلت کرد خطاب را ترک کردند و او را با لفظ غائب یاد می‌کردند و می‌گفتند: «السـلام علی النبی». وی در جایی دیگر می‌گوید: سُبکی در «شرح المنهاج» بـعد از ذکـر ایـن روایت از ابی‌عوانـه، می‌گوید: این کار صحابه دلیل است بر اینکه خطاب در سلام کردن بر پیامبر غیر واجب است و باید چنین گفت: اَلسَّلام علی النَّبیّ.

به عقیدهٔ من هم همین صحیح است؛ چون در صحیح بخاری به ثبوت رسیده است. برای این روایت متابعی قوی یافتم. عبدالرزاق می‌گوید: ابن جریج به نقل از عطا به من خبر داد که صحابه زمانی که حضرت در قید حیات بود می‌گفتند: اَلسَّلام عَلَیك أَیُّها النَّبیّ و پس از آنکه رحلت فرمود می‌گفتند: اَلسَّلام علی النَّبیّ.

این روایت از حیث سند، صحیح است امّا سعید بن منصور از طریق ابی‌عبیده‌بن عبدالله بن مسعود از پـدرش روایت کرده که پیامبر تشهد را به آنان یاد داد و آن را ذکر کرده. می‌گوید: ابن عباس گفت: زمانی که حضرت در قید حیات بودند ما می‌گفتیم: السلام علیك ایها النبی.

ابن مسعود گفت: به ما چنین یاد داده شده، ما نیز چنین یاد می‌دهیم و پیداست که آنچه ابن‌عباس گفته از روی مباحثه گفته و ابن مسعود بدان رجوع نکرده، لیکن روایت بخاری قویتر است؛ چون اباعبیده آن را از پـدرش نشنیده. و سند تا ابوعبیده نیز ضعیف است. این سخن حافظ را که آوردیم مورد قبول گروهی از علمای محقق چون قسطلانی، زرقانی، لکنوی و غیره است.

۱- مسلم، ابوعوانه، شافعی و نسائی.

۲- ابوداود و دار قطنی روایت کرده‌اند. دار قطنی صحیحش دانسته.

مُحَمّداً عَبْدُهُ و رَسُولُه.[۱]

۵ - عمر بن خطاب مردم را در حالی که بر منبر بود چنین تشهد را آموزش می‌داد:

اَلتَّحيّاتُ لِلّهِ الزّاكِيّاتُ لِلّهِ الطَّيِّباتُ لِلّهِ اَلسَّلامُ عَلَيْك... الخ مانند تشهد روایت شده از ابن مسعود.[۲]

۶ـ قاسم بن محمد روایت کرده که عایشه تشهد را به ما یاد می‌داد در حالی که با دستش اشاره می‌کرد می‌گفت:

التحيات، الطيبات، الصلوات، الزكيات لله. السلام على النبي . . . تا آخر تشهد روایت شده از ابن مسعود.[۳]

صلوات بر پیامبر، زمان و اَشکال آن

پیامبر در تشهد اول و نیز سایر تشهدها بر خود صلوات می‌فرستاد[۴] و آن را برای امتش تشریع کرد[۵] و آنان را به فرستادن صلوات امر فرمود. او انواع و اشکالی از صلوات را به

۱- مسلم، ابوعوانه، ابوداود و ابن ماجه.

۲- مالک و بیهقی با سند صحیح. این حدیث اگرچه موقوف است (یعنی خبر به صحابی وصل شده) در حکم مرفوع است (یعنی خبری که به پیامبر وصل می‌شود) زیرا معلوم است که براساس رأی نیست و چنانچه رأی باشد این ذکر امتیازی بر دیگر اذکار ندارد هم چنانکه ابن عبدالبر گفته است.

۳- ابن ابی شیبه (۲۹۳/۱) آن را تخریج کرده همچنین سرّاح و مخلّص ـ به طوری که آمد ـ و بیهقی (۱۴۴/۲) عبارت از اوست.

۴- ابوعوانه در «صحیحش» (۳۲۴/۲) و نسائی.

۵- یاران رسول به وی گفتند: ای پیامبر، می‌دانیم که چگونه بر تو (در تشهد) سلام بفرستیم ولی صلوات را چگونه بفرستیم؟ فرمود: بگویید: اللهم صل علی محمد... این حدیث دلالت بر مشروعیت صلوات در هر دو تشهد دارد. همان طور که به صراحت در کتاب در «الأم» ذکر شده مذهب امام شافعی همین است. از نظر یارانش همچون نووی در «المجموع» (۴۶۰/۳) و «الروضه» (۲۶۳/۱) (چاپ المكتب الاسلامی) نیز همین صحیح است. وزیربن هبیره حنبلی در «الافصاح» بطوری که ابن‌رجب در «ذیل الطبقات» (۲۸۰/۱) نقل کرده است آن را اختیار کرده. احادیث فراوانی دربارۀ صلوات بر پیامبر آمده که شامل هر تشهدی است و مختص به تشهد اخیر نیست، و من در تعلیق «الأصل» آورده‌ام و چیزی از آن را در متن نیاورده‌ام، چون مطابق با شرایط ما نیست، هر چند از حیث معنی همدیگر را تقویت می‌کنند. مخالفان دلیل درستی ندارند که بدان احتجاج کنند و من بطور مفصل در «الأصل» آورده‌ام. هم‌چنان که مکروه دانستن خواندنِ افزون بر: «اللهم صل علی محمد» در تشهد

⇦

یارانش تعلیم فرموده که در زیر می آید:

۱ -اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ[1] و عَلى أهلِ بَيْتِهِ و عَلى أزْواجِهِ و ذُرِّيَّتِهِ، كَما صَلَّيْتَ عَلى آلِ إبراهيمَ إنَّكَ حَميدٌ مَجيدٌ، و بارِكْ عَلى مُحَمّدٍ، و عَلى آلِ بَيْتِهِ و عَلى أزْواجِهِ و ذُرِّيَّتِهِ كَما بارَكْتَ عَلى آلِ إبْراهيمَ إنَّكَ حَميدٌ مَجيدٌ. (خداوندا، بر محمد و اهل بیت و زنان و فرزندانش درود فرست، هم چنان که بر آل ابراهیم درود فرستادی؛ همانا تو ستوده و بزرگواری و محمد و اهل بیت و زنان و فرزندانش را مبارک گردان، هم چنان آل ابراهیم را مبارک گرداندی؛ تویی ستوده و بزرگوار.) حضرت خود در تشهد چنین دعا می‌کرد.[2]

۲ -اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ و عَلى آلِ مُحَمّدٍ كَما صَلَّيْتَ عَلى إبْراهيمَ و عَلى[ژ] آلِ إبْراهيمَ إنَّكَ حَميدٌ مَجيدٌ، اَللَّهُمَّ بارِكْ عَلى مُحَمّدٍ و عَلى آلِ مُحَمّدٍ كَما بارَكْتَ عَلى إبْراهيمَ و عَلى آلِ إبْراهيمَ إنَّكَ حَميدٌ مَجيدٌ.[3]

۳ -اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمّدٍ و عَلى آلِ مُحَمّدٍ كَما صَلَّيْتَ عَلى إبْراهيمَ و آلِ إبْراهيمَ إنَّكَ حَميدٌ مَجيدٌ، و بارِكْ عَلى مُحَمّدٍ و عَلى آلِ مُحَمّدٍ كَما بارَكْتَ عَلى إبْراهيمَ و آلِ إبراهيمَ إنَّكَ حَميدٌ مَجيدٌ.[4]

۴ -اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمّدٍ النَّبيِّ الْأُمّي و عَلى آلِ مُحَمّدٍ كَما صَلَّيتَ عَلى آلِ إبراهيمَ و بارِكْ عَلى مُحَمّدٍ النَّبيِّ الْأُمّي و عَلى آلِ مُحَمّدٍ كَما بارَكْتَ عَلى إبراهيمَ فى الْعالَمينَ إنَّكَ حَميدٌ مَجيدٌ.[5]

⇦نیست، در سنت هیچ بنیاد و دلیلی ندارد. وانگهی، به نظر ما هرکس چنین کند دستور پیش گفته‌ی پیامبر را پیروی نکرده که فرمود: بگویید: «اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد». برای تتمۀ این بحث ر.ک: «الأصل».

۱- بهترین چیزی که در معنای صلوات بر پیامبر گفته شد سخن ابوالعالیه است که می‌گوید: صلوات خداوند بر پیامبرش ثنا و ستایش و بزرگداشت او است. و صلوات ملائکه و غیرهم بروی طلب همین ثنا و تعظیم از خدای متعال است. و مراد طلب فراوان آن است نه اصل صلوات. حافظ آن را در «الفتح» ذکر کرده و این قول مشهور را که صلوات خداوند رحمت است رد کرده. ابن قیم در «جلاء الأفهام» آن را بطور مفصل بحث کرده و بهتر از او کسی بحث نکرده.

۲- احمد و طحاوی با سند صحیح.

ژ- این اضافات در روایت بخاری و طحاوی و بیهقی و احمد نیز نسائی آمده است. که به شکل‌های دیگری هم آمده (شماره ۳ و ۷). این سخن ابن قیم در «جلاء الأفهام» (ص ۱۹۸) حدیث صحیحی را که در آن فقط ابراهیم و آل ابراهیم با هم باشد که به تبعیت از استادش ابن تیمیه آورده - محل اعتبار نیست.

۳- نسائی (۴۷/۱۵۹)، بخاری، مسلم و حمیدی (۱/۱۳۸) آورده‌اند و ابن منده (۲/۶۸) می‌گوید: این حدیثی است که بر صحتش اجماع دارند.

۴- احمد، نسائی و ابویعلی در «مسندش» (ق ۲/۴۴) با سند صحیح.

۵- مسلم، ابوعوانه، ابن ابی شیبه در «المصنف» (۱/۱۳۲/۲)، ابوداود و نسایی (۱۵۹-۱۶۱) آن را آورده‌اند و حاکم صحیحش دانسته.

۵-اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ عَبْدِك و رَسولِك کَما صَلَّيتَ عَلى آلِ إبراهيمَ و بارِكْ عَلى مُحمّدٍ عَبْدِكَ و رَسولِك و عَلى آلِ مُحمّدٍ کَما بارَكْتَ عَلى إبراهيمَ و عَلى آلِ إبراهيمَ.[۱]

۶-اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحمّدٍ و عَلى أزْواجِهِ و ذُرِيَّتِهِ کَما صَلَّيتَ عَلى آلِ إبراهيمَ و بارِكْ عَلى مُحمّدٍ و عَلى أزْواجِهِ و ذُرِيَّتِهِ کَما بارَكْتَ عَلى آلِ إبراهيمَ إنّكَ حَميدٌ مَجيدٌ.[۲]

۷-اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحمّدٍ و عَلى آلِ مُحمّد و بارِكْ عَلى مُحمّدٍ و عَلى آلِ مُحمّدٍ کَما صَلَّيتَ و بارَكْتَ عَلى إبراهيمَ و آلِ إبراهيمَ إنّكَ حَميدٌ مَجيدٌ.[۳]

فوايد مهمّی که صلوات بر پيامبر در بر دارد

فايده اول: چنانکه ملاحظه شد در اغلب موارد صلوات، بر پيامبر، ابراهيم و خاندانش نيز ذکر شده است.

علت اين امر آن است که در زبان عربی هم خود شخص جزو آل و خاندان به حساب می‌آيد و هم افرادی که به وی منسوبند. چنانکه خداوند در سورۀ آل‌عمران آيۀ ۲۳ می‌فرمايد: ﴿إنّ اللهَ اصْطَفَى آدَمَ و نوحاً و آلَ إبراهيمَ و آلَ عِمرانَ عَلى الْعالَمين﴾ يا در سورۀ قمر آيۀ ۳۴ می‌فرمايد: ﴿إلاّ آل لُوط نَجَّيْناهُمْ بِسَحَر﴾. نقل است که پيامبر می‌گفت: «اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلى آلِ أبِي أوْفى» (خدايا بر آل ابی اوفیٰ درود فرست) همچنين در لفظ اهل بيت به طوری که در سورۀ هود آيۀ ۷۳ آمده ﴿رَحْمَةُ اللهِ و بَرَكاتُهُ عَلَيكُم أهْلَ الْبَيْت﴾ ابراهيم خود در آنان داخل است. شيخ الاسلام ابن تيميه می‌گويد: «و به همين خاطر است که در اکثر الفاظ چنين می آيد: «کَما صَلَّيتَ عَلى آلِ إبراهيمَ» و «کَما بارَكْتَ على آلِ إبراهيم» و در بعضی موارد خود لفظ «ابراهيم» می آيد؛ چون ابراهيم در صلاة و زکات اصل است و ساير اهل بيتش به خاطر تبعيت از وی آن برکت را به دست می‌آورند. در برخی از الفاظ اين و آن هر دو ذکر شده‌اند، تا اين دو

۱-بخاری، نسائی، طحاوی، احمد و اسماعيل قاضی در «فضل الصلاة على النبی» (ص ۲۸ چاپ اول و ص ۶۲ چاپ دوم المكتب الاسلامی با تصحيح نگارنده).

۲-بخاری و مسلم.

۳-طحاوی و ابوسعيد ابن اعرابی در «المعجم» (۲/۷۹) با سند صحيح آورده‌اند. ابن قيم در «الجلاء» (ص ۱۴-۱۵) آن را به محمد بن اسحاق سراج نسبت می‌دهد و آن‌گاه صحيحش می‌شمارد. نگارنده می‌گويد: در اين مورد جمع بين ابراهيم و آل ابراهيم با هم آمده، حال آن‌که ابن قيم و استادش چنانکه در صفحات قبل آمد آن را انکار می‌کنند.

مطلب را یادآور شوند».

علاوه بر این مطالب، این بحث مطرح بوده است که چراگفته شده: «کَما صَلَّیتَ عَلی إبراهیم...» علت و وجه شبه چیست؟ چون بدیهی است که مشبه فروتر از مشبه‌به است، و در اینجا عکس قضیه است؛ چون حضرت افضل و برتر از ابراهیم است. افضلیت حضرت نیز مقتضی آن است که صلاة خواسته شده از هر صلاتی دیگر که بدست آمده یا بدست خواهد آمد، بهتر و برتر باشد.

علما پاسخ‌های گوناگونی بدان داده‌اند که حدوداً ده‌تا است و همهٔ آنها در کتابهای «الفتح» و «الجلاء» آمده است که همه ضعیف و سست هستند، جز یک جواب که قوی‌تر است و شیخ‌الاسلام و ابن قیم آن را نیک شمرده‌اند و آن قول کسی است که می‌گوید: همانا در خاندان ابراهیم انبیا وجود دارد، ولی در خاندان محمد چنین کسانی نیست. پس چون عین همان درود ابراهیم و خاندان وی (که انبیا در آن قرار دارند) برای محمد و خاندانش درخواست شود آن مقدار که آل محمد سزاوار آن باشند، بدانان تعلق می‌گیرد ـ چون آنان به مقام پیامبران نمی‌رسند ـ و افزون بر آن‌که به پیامبران و از جمله تعلق داشت، به حضرت محمد ﷺ می‌رسد، و بدین‌سان آن حضرت امتیازی کسب می‌کند که شامل دیگران نمی‌شود. ابن‌قیم می‌گوید: این سخن بهتر از همهٔ آن اقوال است و بهتر از آن، سخنی است که گفته‌اند: محمد از خاندان ابراهیم است، بلکه بهترین آنان؛ به طوری که علی‌بن طلحه روایت کرده که ابن‌عباس دربارهٔ آیهٔ ۳۳ سورهٔ آل‌عمران ﴿إنّ اللهَ اصْطَفى و آدَمَ و نوحاً و آلَ إبراهیمَ و آلَ عِمرانَ عَلى العالَمین﴾ گفته است که محمد از خاندان ابراهیم است. که در آن وی داخل باشد. بنابراین اگر دیگر پیامبرانی که از ذریهٔ ابراهیم‌اند، در آن وی داخل می‌شوند، رسول‌الله برازنده‌تر است. پس اینکه می‌گوییم: (کَما صَلَّیتَ عَلی آلِ إبراهیم) شامل درود بر وی و سایر انبیایی خواهد شد که از ذریهٔ ابراهیم‌اند و آنگاه خداوند ما را امر کرده که ختصاصاً بر او و خاندانش درود بفرستیم؛ به همان اندازه‌ای که بطور عام بر وی همراه سایر آل ابراهیم -که او هم در زمرهٔ آنان است - درود می‌فرستیم و برای خاندانش نیز درودی فراخور حال آنان حاصل می‌شود و امتیاز بیشتری که می‌ماند از آنِ حضرت خواهد بود.

بی‌شک درود فرستادن بر آل ابراهیم و رسول الله با هم، کاملتر است از درود فرستادن

بدون ذکر ایشان. پس با این وصف فرستادن درود بر حضرت برتر از درودی است که بر ابراهیم فرستاده می‌شود. در این حالت است که فایدهٔ این تشبیه پدیدار می‌آید. صلوات با این لفظ بسی بزرگتر از سایر الفاظ است. پس با این تشبیه فضل و برتری وی بر ابراهیم و کل خاندانش که انبیا هم از زمره آنانند آشکار می‌شود. فَصلّی اللهُ عَلیه و عَلی آلِهِ و سَلَّمَ تَسْلیماً کَثیراً و جَزاهُ عَنّا أفْضَلَ ما جَزی نبیاً عَنْ أمّتِهِ اَللّٰهُمّ صَلِّ عَلی مُحمّدٍ و عَلی آلِ مُحمّدٍ کَما صَلَّیتَ عَلی إبراهیمَ إنّكَ حَمیدٌ مَجیدٌ و بارِكْ عَلی مُحمّدٍ و عَلی آلِ مُحمّدٍ کَما بارَکْتَ عَلی آلِ إبراهیمَ إنّكَ حَمیدٌ مَجیدٌ.

فایدهٔ دوم: خواننده گرامی ملاحظه می‌کند که در تمام این موارد، آل پیامبر و ازواج و خاندانش ذکر شده بود. اگر کسی تنها به «اَللّٰهُمّ صَلِّ عَلی مُحمّد» اکتفا کند نه این عمل سنّت خواهد بود، و نه آن شخص اجرا کنندهٔ دستور پیامبر. و ناگزیر باید یکی از این اشکال را کامل بگوید. و فرقی بین تشهد اول و دوم نیست. این سخن امام شافعی در الأم (۱۰۲/۱) است که: «تشهد اول و دوم به یک گونه است؛ فرقی میان آن دو نیست. مقصودم از تشهد، هم شامل تشهد است و هم صلوات بر پیامبر، یکی از آن دو جای دیگری را نمی‌گیرد». از عجایب و شگفتی‌های این زمانه و تشتّت‌های علمی در این دوره، اصرار برخی است از مردم در انکار صلوات بر آل پیامبر است مقصود استاد محمد اسعاف نشاشیبی در کتابش «الاسلام الصحیح» است؛ علی‌رغم وجود احادیثی در «صحیحین» و سایر منابع که از گروه زیادی از صحابه روایت گشته که از جملهٔ آنان می‌توان از کعب بن عجره، ابوحمید ساعدی، ابوسعید خدری، ابومسعود انصاری، ابوهریره و طلحه‌بن عبیدالله نام برد که از حضرت سؤال کردند چگونه بر تو صلوات بفرستیم؟ وی آنان را بدان گونه که ذکر شد تعلیم داد. دلیل استاد نشاشیبی در انکار فرستادن درود بر خاندان پیامبر این است که در آیهٔ ﴿صَلُّوا عَلَیْهِ و سَلِّموا تَسْلیماً﴾ ذکری از اَحَدی جز خود پیامبر نیامده. و به همین سبب آن را انکار می‌کند و در انکار این مطلب که صحابه از پیامبر سؤال کردند اصرار دارد که چنین نبوده، زیرا معنای صلوات نزد صحابه مشخص بود و آن دعاست. بعد می‌گوید که چگونه ممکن است چنین چیزی بوده باشد؟! حال آن که این مغالطه‌ای است آشکار. چون سؤال صحابه از پیامبر دربارهٔ معنای صلوات نبوده ـ که نشاشیبی می‌گوید ـ بلکه سؤال دربارهٔ کیفیت فرستادن صلوات می‌باشد کما اینکه در تمام روایاتی که آوردیم بدان اشاره رفت. بنابراین بی‌مورد نیست که آنان از وی

دربارهٔ کیفیت مشروعیت آنچه نمی‌دانستند پرسیده باشند، تا شارع حکیم و علیم بر ایشان روشن سازد؛ هم چنان‌که اطلاع آنان از معنای لغوی «صلاة»، ایشان را از سؤال کردن دربارهٔ کیفیت گزاردن نماز بنابه آیه‌ی «وأقیموا الصَّلاة» بی‌نیاز نمی‌ساخت و این چیزی است آشکار. دلیل وی نیز درست نیست، چون همهٔ مسلمانان می‌دانند که پیامبر مفسر کلام خداست به طوری که خداوند متعال در سورهٔ نحل آیهٔ ۴۴ می‌فرماید: ﴿و أنزلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِم﴾ (و قرآن را بر تو فرو فرستادیم تا آنچه را که برای مردم فرو فرستاده شد برایشان بیان کنی) وی نیز کیفیت صلوات بر خود را بیان کرده و در آن ذکر آل آمده. پس آن را باید پذیرفت، به مدلول آیهٔ ۷ از سورهٔ حشر ﴿و ما آتاكُمُ الرَّسولُ فَخُذُوهُ﴾ پیامبر در حدیث صحیح و مشهوری که در «تخریج المشکاة» (۱۶۳، ۴۲۴۷) تحقیق شده می‌فرماید: «ألا إِنّي أوتيتُ الْقُرآنَ و مِثْلَه مَعَه» (بدانید که قرآن به من داده شده و مانند آن نیز همراهش است) ای کاش می‌دانستم که نشاشیبی و دیگرانی که فریب این سخن باطل وی را خورده‌اند خودِ تشهد را در نماز انکار می‌کند و یا ترک نماز و روزه را بر زنان در ایام حیض انکار می‌ورزد چه می‌گویند؟! چون خداوند در قرآن ذکری از تشهد نکرده و تنها از قیام و رکوع و سجود سخن به میان آورده، همچنین قرآن نماز و روزه را از زن حائض ساقط نکرده بلکه تنها از وجوب آن سخن گفته است. آیا با چنین استدلالی باید روی موافقت نشان داد؟ مگر قرآن همه چیز راگفته است؟! پس قول و فعل پیامبر چه جایگاهی خواهد داشت؟ آنان باید به خود بیایند؛ چراکه با این شیوه ازگروه مسلمانان خارج می‌شوند؛ لذا باید راه درست را بیابند. مسلمانان باید آگاه باشند که فهم قرآن بدون سنت ممکن نیست. نباید از راه درست منحرف شد که به مقصود نخواهیم رسید، هر چند که سیبویه زمانه باشیم. نمونه‌اش همان بود که گذشت. نشاشیبی با آنکه از دانشمندان و زبان شناسان بزرگ است، ولی چنانکه دیدیم اسیر علم زبان گشته و به خطا رفته؛ چون در فهم قرآن از سنت یاری نجسته بلکه می‌توان نمونه‌های فراوانی ذکر کرد که در اینجا مجال آن نیست و به آنچه که گفتیم بسنده می‌کنیم و الله الموفق.

فایدهٔ سوم: خواننده گرامی ملاحظه کرد که در هیچ یک از موارد یاد شده واژه «سید» نبود. برخی از متأخران در این باره اختلاف نظر دارند که اکنون مجال بررسی کامل آن نیست. در اینجا عقیده حافظ ابن حجر عسقلانی را در این باره می‌آوریم - به اعتبار اینکه وی یکی از

علمای بزرگ شافعی و جامع علوم حدیث و فقه است - چون نزد متأخرانِ شافعی مذهب خلاف تعلیم پیامبر تداول یافته است. حافظ محمد بن محمد غرابیلی (۷۹۰-۸۳۵ ه) - خدایش رحمت کند - از ملازمان ابن حجر بود. وی می‌گوید:[1] از ابن حجر درباره کیفیت صلوات بر پیامبر در نماز یا غیر نماز (واجب یا مستحب) سؤال شد که آیا آوردن عنوان سیادت برای وی درست است یا نه؟ بطوری که بعضی می‌گویند: «اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی سَیِّدِنا مُحَمّد» یا «عَلی سَیِّد الْخَلْق» و یا «عَلی سَیِّدِ ولدِ آدم» یا اینکه مختصر و کوتاه باید گفت: «اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمّد»؟ کدامیک بهترند: آوردن لفظ سیادت به خاطر اینکه صفت پیامبر ﷺ است، یا نیاوردنش به سبب نبودن آن در روایات؟

ابن حجر چنین پاسخ داد: اتباع و پیروی از آنچه مأثور و روایت شده بهتر است. نباید گفت که شاید ترک آن به سبب تواضع از جانب پیامبر بوده است. چنانکه وقتی نام وی برده می‌شد عبارت (صَلَّی اللهُ علیه و سَلَّمَ) را بر زبان نمی‌آورد، در حالی که امت حضرت به گفتن صلوات به هنگام برده شدنِ نام وی، تشویق شده است. به نظر ما اگر این کار بهتر می‌بود صحابه و تابعین آن را انجام می‌دادند، ولی چیزی در این باره در متون نیافته‌ایم با آنکه بسیاری چیزها از آنان روایت گشته است. امام شافعی بیش از همه، پیامبر را بزرگ می‌داشت. در آغاز کتابش که اساس پیروان مذهب اوست می‌گوید: «اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمّد» و ادامه می‌دهد که «کُلَّما ذَکَره الذّکِرُونَ و کُلَّما غَفَلَ عَنْ ذِکْرِه الْغافِلون» که گویی وی ادامه دادنِ آن را از حدیث صحیحی استنباط کرده که می‌گوید: «سُبْحانَ اللهِ عَدَدَ خَلْقِه» در حدیث صحیحی آمده که حضرت رسول، ام‌المؤمنین را دید که تسبیح زیاد می‌کرد و آن را طول می‌داد، به وی فرمود: «بعد از تو کلماتی را در تسبیح گفته‌ام که اگر با تسبیحت مقایسه شود از آن سنگین‌تر خواهد بود.» حضرت دعاهایی این چنین جامع را دوست می‌داشت. قاضی عیاض در کتاب «الشفاء» بخشی را دربارهٔ چگونگی صلوات بر پیامبر نوشته است و در آن آثار مرفوعه‌ای را (آثاری که سلسله‌وار به شخص می‌رسند) از گروهی از صحابه و تابعین آورده که در هیچ یک از اقوال آنان کلمهٔ «سیدنا» نیامده است. از جمله این موارد سخن علی است که کیفیت صلوات را چنین تعلیم می‌داد: «اَللَّهُمَّ داحِیَ الْمَدحواتِ و بارِیَ الْمَسْموکاتِ، اِجْعَلْ سَوابِقَ صَلواتِكَ

۱- به نقل از نسخهٔ خطی نگه‌داری شده در المکتبة الظاهریه.

و نَوامِيَ بَرَكاتِكَ و زائِدَ تَحِيَّتِك عَلى مُحمّدٍ عَبْدِكَ و رَسولِكَ الْفاتِحِ لِما أُغْلِقَ» (خداوندا! ای گسترانندهٔ زمین‌ها! و ای آفرینندهٔ آسمانها! درودها و برکات فراوان و تحیات زیادت را بر محمد - بنده و رسولت که گشایندهٔ درهای بسته است - بفرست.)

از علی باز روایت شده که می‌گفت: «صَلواتُ اللهِ البَرِّ الرَّحیمِ و الْملائکةِ الْمُقَرَّبینَ و النَّبیّینَ و الصِّدِّقینَ و الشُّهداءِ الصّالِحینَ و ما سَبَّحَ لَكَ مِنْ شَيْءٍ یا ربَّ الْعالَمین، عَلى مُحمّدِ بنِ عَبْدِاللهِ خاتَمِ النَّبیّینَ و إمامِ الْمُتَّقین» (صلوات خدای بخشندهٔ مهربان و فرشتگان مقرب و انبیا و صدیقان و شهدای صالح و هر آنچه تو را تسبیح می‌کند، ای پروردگار جهانیان! بر محمد بن عبدالله، خاتم پیامبران و پیشوای پرهیزگاران باد.)

از عبدالله بن مسعود روایت شده که می‌گفت: «اَللّهُمَّ اجْعَلْ صَلَواتِكَ و بَرَكاتِكَ و رَحْمَتَكَ عَلى مُحمّدٍ عَبْدِكَ و رَسولِكَ إمامِ الْخَیْرِ و رَسولِ الرَّحْمَة» (خداوندا! صلوات و برکات و رحمتت را بر محمد بنده و فرستاده‌ات و امام خیر و رسول رحمت بفرست.)

از حسن بصری روایت شده که می‌گفت: هر آنکه می‌خواهد جامی سیراب از چشمه مصطفی بنوشد باید بگوید: «اَللّهُمّ صَلِّ عَلى مُحمّدٍ و عَلى آلِهِ و أصْحابِهِ و أزْواجِهِ و أولادِهِ و ذُرِيَّتِهِ و أهْلِ بَيْتِهِ و أصْهارِهِ و أنصارِهِ و أشْياعِهِ و مُحِبِّيهِ» (خداوندا! بر محمد و خاندان و یاران و همسران و فرزندان و ذریّه و اهل بیت و دامادها و یاران و پیروان و دوستدارانش درود فرست.) این آن چیزی است که من ترجیح می‌دهم و در کتاب «الشفاء» دربارهٔ چگونگی صلوات بر پیامبر آمده است. مواردی دیگر نیز در آن ذکر شده است. روایتی را ابن ماجه تخریج کرده است که ابن مسعود در صلوات بر پیامبر می‌گفت: «اَللّهُمّ اجْعَلْ فَضائِلَ صَلواتِكَ و رَحْمَتِكَ و بَرَكاتِكَ عَلى سَیِّدِالْمُرْسَلین» که اسنادش ضعیف است و حدیث علی را که بدان اشاره شد طبرانی ذکر کرده و از حیث اسناد بی‌اشکال است، اما در آن الفاظ غریب و ناآشنایی است که در شرح کتاب «فضل النبی» اثر حسن بن فارس آورده‌ام. شافعیه یادآور شده‌اند که اگر کسی سوگند یاد کند که بهترین صلوات را بر پیامبر ﷺ خواهد فرستاد، راه بیرون آمدن از سوگند آن است که بگوید: «اَللّهم صَلِّ عَلى مُحمّدٍ كُلّما ذَكَرَه الذّاكِرُون وسَها عَنْ ذِكْرِهِ الْغافِلُونَ» (خداوندا! بر محمد به اندازهٔ ذکر ذاکران و غفلت غافلان درود بفرست) نووی می‌گوید درست آن است که چنین گفته شود: «اَللّهُمّ صَلِّ عَلى مُحمّدٍ و عَلى آلِ مُحمّدٍ كَما صَلَّيْتَ على

إبراهیم...» گروهی از متأخران در مورد کیفیت این دو صلوات این ایراد را گرفته‌اند که در آن‌ها چیزی وجود ندارد که بتواند فضیلت یکی را بر دیگری از حیث نقل ثابت کند، اما از جهت معنی افضلیتِ مورد نخست آشکار است. نکتهٔ مسلّم در کتب فقهی این است که هر کس این مسئله را مطرح نموده هیچ یک لفظ «سیدنا» را نیاورده. اگر افزودنِ این کلمه شایسته می‌بود، چنان از همه پنهان نمی‌ماند که آن را مهمل بگذارند. در هر حال خیر در اتباع از سنت است، و الله اعلم. می‌گویم: این قایل نبودنِ حافظ ابن حجر - خدایش رحمت کند - به عدم مشروعیت گفتن «سید» در صلوات بر پیامبر، به خاطر تبعیت از امر پیامبر ﷺ می‌باشد. حنفیه نیز قایل به همین مسئله‌اند. چراکه اتباع از وی دلیل و نشانهٔ حب اوست: ﴿قُلْ إِنْ كُنتُم تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعوني يُحْبِبْكُمُ اللهُ﴾ (آل عمران - ۳۱) به همین جهت است که امام نووی در «الروضه» (۲۶۵/۱) گفته است: «کاملترین صلوات بر پیامبر «اَللَّـهُمّ صَلِّ عَلى مُحمّدٍ...» می‌باشد». مطابق نوع سوم که لفظ سیادت در آن نیست.

فایدهٔ چهارم: بدان که نوع اول و چهارم از این موارد تعلیم رسول خدایند که اصحابش از وی دربارهٔ کیفیت صلوات پرسیده بودند. بنابراین، این دو می‌توانند بهترین آنها باشند؛ چون وی برای خود و دیگران جز بهترین را برنمی‌گزید و به همین سبب بود که نووی در «الروضة» این را درست دانسته که اگر کسی سوگند یاد کرد که بهترین درود را برای پیامبر خواهد گفت، جز با همان الفاظ (که قبلاً ذکر شد.) از سوگند خود خارج نمی‌شود. سُبکی در تأیید سخن وی می‌گوید هر کس به این صورت بر پیامبر صلوات بفرستد یقیناً درست است ولی اگر عبارت دیگری را بیاورد بداند که از روی شک و گمان چنین کرده. چون اصحاب پرسیدند که ای رسول خدا، چگونه بر تو صلوات بفرستیم؟ وی فرمود: بگویید:... این بود که حضرت به اصحاب چنین آموخت که همان الفاظ را بر زبان بیاورند.

هیثمی در «الدر المنضود» (ق ۲/۲۵) آن را آورده، سپس در (ق ۱/۲۷/) می‌گوید: چنانچه نمازگزار به هر کدام از کیفیاتی که در احادیث صحیح آمده عمل نماید به مقصود می‌رسد.

فایده پنجم: بدان که تلفیق نوعی از صلوات با انواع دیگر جایز نیست؛ همان طوری که در تشهد ذکر شد، این کار بدعت در دین است. هم چنان که شیخ‌الاسلام ابن تیمیه در بحثِ تکبیرِ نماز عید فطر و قربان بیان کرده (مجموع ۱/۲۵۳/۶۹).

فایدهٔ ششم: علامه صدیق حسن خان در کتاب «**نزل الأبرار بالعلم المأثور من الأدعیة و الأذکار**» بعد از آوردن احادیث فراوانی در فضیلت صلوات بر پیامبر و زیاد گفتن آن، در صفحه ۱۶۱ می‌گوید: «بی‌شک بیشترین مسلمانانی که بر حضرت صلوات می‌فرستند اهل حدیث و روایان سنت پاک هستند. از وظایف آنان در این علم شریف این بوده که در آغاز هر حدیثی بر پیامبر صلوات بفرستند. بدین جهت پیوسته زبانشان به ذکر پیامبر مشغول است. هر کتابی از کتب سنت و دیوانی از دواوین حدیث (با وجود متنوع بودنشان از قبیل جوامع، مسانید، معاجم، اجزاء و غیره) شامل هزاران حدیث است. به طوری که کوچک‌ترین آنها از نظر حجم، «الجامع الصغیر» سیوطی است که شامل ده هزار حدیث است. دیگر کتاب‌ها را نیز می‌توان بر آن قیاس کرد. پس این گروه رستگار یعنی محدثانند که در روز قیامت نزدیک‌ترین مردم به رسول خدا و شفاعت اویند. در این فضیلت کسی را یارای برابری با آنان نیست. و جز آن، آب در هاون کوفتن است. پس ای جویای خیر و طالب نجات! یا محدث باش یا دامن آنان را بگیر چراکه غیر از این سودی نیست که به تو برسد.»

می‌گویم: از خداوند - تبارک و تعالی - می‌خواهم که مرا از زمرهٔ این محدثانی که نزدیکترین افراد به رسول هستند، قرار دهد و باشد که این کتاب دلیلی بر این آرزو باشد. خداوند، پیشوای سنت، امام احمد را رحمت کند که چنین سرود:

دِینُ النَّبِیّ مُحَمّدٍ أخْبار   نِعْمَ المطیةُ لِلْفَتی آثار
لا تَرْغَبَنَّ عَنِ الْحدیثِ و أهْلِهِ   فَالرَّأْیُ لَیلٌ و الْحَدیثُ نَهار
ولرُبَّما جَهَل الْفَتی أثَرَالْهُدی   والشَّمْسُ بازِغةٌ لَها أنْوار

- دین محمد اخبار و احادیث است. آثار و اخبار بهترین مرکب جوان است.

- از حدیث و اهل آن روی برمتاب؛ زیرا رأی چونان شب تاریک و حدیث همچون روز روشن است.

- چه بسا که انسان اثر هدایت را نشناسد؛ اما خورشید درخشان و دارای نورهاست.

هم‌چنین حضرت دعا گفتن را در تشهد مسنون کرده و فرموده است: «هرگاه در هر دو رکعت به قعده نشستید بگویید: التحیات. (حضرت آن را تا آخر برخواند و سپس فرمود: هر

دعایی راکه بیشتر پسند کرد، برگزیند.[۱]

قیام برای رکعت سوم و چهارم

پیامبر تکبیرگویان برای رکعت سوم برمی‌خاست[۲] و به کسی هم که نمازش را درست نمی‌گزارد امر کرد که در هر رکعت و سجده‌ای چنین کند - چنانکه بیان شد -.

و چون از نشستن برمی‌خاست تکبیر می‌گفت، بعد بلند می‌شد[۳] و گاهی با این تکبیر دست‌هایش را برمی‌افراشت[۴] و چون می‌خواست برای رکعت چهارم برخیزد «الله اکبر» می‌گفت و بدان شخص هم سفارش فرمود. همراه این تکبیر نیز احیاناً دستها را بلند می‌کرد[۵] بعد با تکیه بر پای چپ، راست و مستقیم می‌نشست تا هر استخوانی در موضع خود قرار گیرد؛ سپس با تکیهٔ دست‌ها بر زمین برمی‌خاست[۶] و در هر یک از رکعت‌های سوم و چهارم سورهٔ فاتحه را می‌خواند و بدان شخص مذکور نیز توصیه فرمود. گاهی در نماز ظهر چند آیه بدان می‌افزود که بیانش در بخش نماز ظهر آمد.

خواندن قنوت[۷] در نمازهای پنجگانه به هنگام نزول مصیبت

چنانچه پیامبر می‌خواست کسی را نفرین یا برای کسی طلب خیر و رحمت کند در رکعت آخر پس از رکوع و گفتنِ: سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَه اللَّهُمّ رِبَّنا لَكَ الْحَمْد، قنوت می‌خواند[۸]. دعای قنوت را با صدای بلند می‌خواند[۹] و دست‌ها را برمی‌افراشت.[۱۰] کسی که پشت سرش بود آمین

۱- روایت نسایی، احمد و طبرانی با چند سند از عبدالله‌بن مسعود. این حدیث در «سلسلة الاحادیث الصحیحة، شماره ۸۷۸» تخریج شده و درباره معنا و مفهوم سخن گفته شده است. این حدیث از طریق ابن‌زبیر، شاهدی در «مجمع‌الزوائد، ۱۴۲/۲» نیز دارد.

۲- بخاری و مسلم.

۳- ابویعلی در «مسند» (۲/۲۸۴) با سند جیّد روایت کرده و در الصحیحه (۶۰۴) نیز تخریج شده است.

۴- بخاری و ابوداود.

۵- ابوعوانه و نسائی با سند صحیح.

۶- حربی در «غریب الحدیث» آورده و مشابه آن نزد بخاری و ابوداود است. حدیثی روایت شده که «نهی أن یعتمد الرجل علی یده اذا نهض فی الصلاة» که صحیح نیست و در سلسلة الاحادیث الضعیفه (۹۶۷) بیان کرده‌ایم.

۷- قنوت در اینجا به معنی دعا کردن در نماز در قسمت خاصی از قیام است.

۸- بخاری و احمد.

۹- همان.

۱۰- احمد و طبرانی با سند صحیح آورده‌اند. بطوری که در «المسائل» مروزی (ص ۶۳) آمده است. اما مسح

می‌گفت.[۱] هرگاه برای کسی طلب خیر و رحمت می‌کرد یا کسی را نفرین می‌نمود، قنوت می‌خواند[۲]. در هر یک از نمازهای پنجگانه قنوت می‌خواند.[۳] چه بسا می‌گفت: اَللَّهُمَّ أَنجِ الْوَلیدَ بْنَ الْوَلیدَ و سَلَمةَ بْنَ هِشامَ و عیاشَ بْنَ ابي رَبیعه، اَللَّهُمّ اشْدُدْ وَ طْأَتَكَ عَلی مُضَرَ، و اجْعَلْها سنینَ كَسنی یُوسفَ، اللَّهُمّ الْعَنْ لحیانَ رُعْلاً و ذكوانَ و عَصیّةَ عَصَتِ اللهَ و رَسولَه.[۴]

(خداوندا! ولید بن ولید و سلمة بن هشام و عیاش بن ابی ربیعه را نجات بده و بر قبیلهٔ مُضَر خشم گیر. آنان را به قحطی مبتلا کن مانند زمان یوسف. خدایا! قبایل لحیان، رعل، ذکوان و عصیه را که خدا و رسولش را نافرمانی کرده‌اند نفرین کن.) پس از فراغت از قنوت، الله‌اکبر می‌گفت و به سجده می‌رفت.[۵]

خواندن قنوت در نماز وتر

پیامبر در رکعت وتر[۶] گاهی[۷] قنوت می‌خواند. این قنوت پیش از رکوع بود[۸]. به حسن ابن علی یاد داد که پس از فراغت از قرائت در وتر چنین بخواند: «اَللَّهُمّ اهْدِنی

⇦صورت با دو دست بدعت است و هر آنچه در این باره روایت شده کلاً ضعیف است. این مطلب را در «ضعیف أبی داود» (۲۶۲) و «الاحادیث الضعیفة» تحقیق کرده‌ام. بدین جهت است که عزبن عبدالسلام در یکی از فتاوایش گفته است: این کار را جز جاهلان انجام نمی‌دهند.

۱- ابوداود و سراج روایت کرده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی و دیگران موافقند.

۲- ابوداود، سراج و دارقطنی با دو سند حسن آورده‌اند.

۳- ابن خزیمه در «صحیحش» (۲/۷۸/۱) و خطیب در «کتاب القنوت» با سند صحیح آورده‌اند.

۴- بخاری و احمد آورده‌اند. قسمت زاید را مسلم آورده است.

۵- نسائی، احمد، سراج (۱/۱۰۹) و ابویعلی در «مسند» با سند جیّد آورده‌اند.

۶- ابن نصر و دارقطنی با سند صحیح.

۷- علت اینکه گفته‌ایم: «گاهی» این است که صحابه‌ای که راوی نماز وتر بوده‌اند قنوت را در آن ذکر نکرده‌اند. اگر پیامبر همیشه در وتر قنوت می‌خواند همگی روایت می‌کردند. تنها ابی ابن کعب این را روایت کرده است و این دلیل است بر اینکه وی گاهی آن را انجام می‌داده و باز دلیل است بر اینکه قنوت در وتر واجب نیست و این مذهب جمهور علماست. بدین جهت ابن همام در «فتح‌القدیر» (۱/۳۰۶، ۳۵۹، ۳۶۰) گفته است که قول وجوب آن ضعیف است و دلیلی برای اثباتش نیست. این سخن ناشی از انصاف و عدم تعصب اوست. چون این نظر وی خلاف مذهب اوست.

۸- ابن ابی شبیه (۱/۴۱/۱۲)، ابوداود، نسائی در «السنن الکبری» (ق ۱/۲۱۸-۲)، احمد، طبرانی، بیهقی و

فیمَنْ هَدَیْتَ، و عافِنِي فیمَنْ عافَیْتَ، و تَوَلَّنِي فیمَنْ تَوَلَّیْتَ، و بارِكْ لي فیما أعْطَیْتَ، وقِنِي شَرَّما قَضَیْتَ، فَإنَّكَ تَقْضِي و لا یُقْضیٰ عَلَیْكَ، و إنَّه لایَذِلُّ مَن والَیْتَ (و لا یَعِزُّمَنْ عادَیْتَ)[۱] تَبارَكْتَ رَبَّنا و تَعالَیْتَ (لامَنْجامِنكَ إلّا إلَیْك))»[۲] (خداوندا! هدایتم کن باکسانی که هدایتشان کردی، عافیتم ده همراه کسانی که عافیتشان دادی، سرپرستی‌ام کن با آنان که سرپرستیشان کرده‌ای و در آنچه به من عطاکرده‌ای برکت ده. مرا از بدی آنچه مقدر فرموده‌ای حفظ کن، چون تو داوری می‌کنی و علیه تو داوری نمی‌شود؛ کسی راکه دوست بداری خوار نمی‌شود وکسی که دشمنش شوی بزرگ و عزیز نمی‌گردد و تو مبارک و بزرگواری؛ گریزی از تو جز به سوی تو نیست.)

تشهد آخر

پیامبر بعد از تمام کردن رکعت چهارم برای تشهد آخر می‌نشست. به همان چیزی که دربارهٔ تشهد اول امر کرده بود سفارش کرده است و همان را انجام می‌دادکه در تشهد اول

⇦ابن عساکر (۲/۲۴۴/۴) با سند صحیح آورده‌اند. ابن منده در «التوحید» (۲/۷۰) با سندی دیگر که حسن است تنها دعا را تخریج کرده. این حدیث در «الارواء» (۴۲۶) تخریج شده است.

نکته: نسائی در آخر قنوت «و صلی الله علی النبی الأمی» را می‌افزاید که اسنادش ضعیف است این انتقاد را حافظ ابن حجر، قسطلانی، زرقانی و دیگران از وی گرفته‌اند لذا آنها را به خاطر شرطی که در مقدمه کتاب ذکر کردیم وارد نساختیم. عزبن عبدالسلام در «الفتاوی» (۱/۶۶ - سال ۱۹۶۲) می‌گوید: صلوات بر رسول الله در قنوت صحیح نیست و چیزی هم بر نماز او نباید افزود. در این سخن وی نکته‌ای است و آن اینکه نباید بدعت حسنه را هم توسعه داد، چنانکه بعضی از متأخران بدان عاملند.

جز اینکه در روایت مربوط به امامت ابی بن کعب آمده که در ماه رمضان وی در آخر قنوت بر پیامبر صلوات می‌فرستاد و این در زمان عمر بود که ابن خزیمه در «صحیحش» (۱۰۹۷) روایت کرده است؛ همچنین عین همین مطلب از ابی حلیمه معاذ انصاری که امامت مردم را می‌کرد نیز روایت گشته که اسماعیل قاضی (شماره ۱۰۷) و دیگران روایت کرده‌اند. پس آن قسمت زیادی مشروعیت دارد؛ چراکه سلف بدان عمل می‌کرده‌اند.

۱- این قسمت زاید در حدیث ثابت شده است؛ این نکته را حافظ در «التلخیص» گفته است. من نیز در «الاصل» تحقیق کرده‌ام. امام نووی به این نکته پی نبرده و در «روضة الطالبین» (۲۵۳/۲) تصریح کرده که آن را علما افزوده‌اند؛ همچون افزودنِ این قسمت: «فَلَكَ الْحَمْدُ عَلی ما قَضَیْتَ أستغفِرُكَ و أتوبُ إلیكَ» تعجب در این است که پس از این چند سطر می‌گوید: همگی بر اشتباه قاضی ابوطیب در انکار «لایَعِزُّ مَن عادَیْتَ» اتفاق نظر دارند. چون این قسمت در روایت بیهقی آمده. والله اعلم.

۲- ابن خزیمه (۲/۱۱۹/۱) همچنین ابن ابی شیبه و دیگران.

انجام می‌داد، جز آنکه در تشهد آخر متورّک می‌نشست[۱] (یعنی نشستن روی کفل) کفل چپ را روی زمین می‌گذاشت و هر دو پا را از یک جا بیرون می آورد[۲] و پای چپش را زیر ران و ساقش می‌گذاشت[۳] و پای راست را نصب می‌کرد[۴] و گاه آن را می‌گستراند[۵] و با کف دست چپش زانویش را می‌پوشاند و دست‌ها را روی آن می‌گذاشت[۶] در تشهد اخیر، مثل تشهد نخست، صلوات فرستادن بر پیامبر ﷺ واجب است. انواعش را پیشتر آوردیم.

وجوب صلوات بر پیامبر

پیامبر شنید که مردی در نمازش دعا می‌کرد و خدا را تمجید نمی‌کرد و بر حضرت نیز صلوات نمی‌فرستاد فرمود: عَجِلَ هذا (این مرد عجله می‌کند) آن‌گاه او را خواست و به او و دیگران متذکر شد که: «إذا صَلّی أحَدُکُم فَلْیَبْدَأْ بِتَحمِیدِ رَبِّهِ - جَلّ و عَزّ - و الثَّناءِ عَلیهِ، ثُمّ یُصلِّی (و فِي رِوایةٍ لِیُصلِّ) عَلَی النَّبِیِّ ثُمَّ یَدْعو بِما شاءَ»[۷] (هرگاه یکی از شما نماز می‌گزارد، با حمد و ثنای پروردگارش شروع کند؛ آن‌گاه حضرت بر پیامبر صلوات بفرستد و سپس هرچه می‌خواهد دعا کند.) حضرت مردی را دید که نماز می‌گزارد و خدا را تمجید و ستایش می‌کرد و بر پیامبر صلوات می‌فرستاد، پس گفت: «أُدْعُ تُجَبْ، و سَلْ تُعْطَ»[۸] (دعا کن اجابت می‌شوی، بخواه که به

۱- بخاری و اما در مورد نماز دو رکعتی همچون نماز صبح، افتراش نشستن سنت است چنانکه بیان شد (ص ۱۱۹) امام احمد نیز تفصیلش را آورده، به طوری که در «مسائل ابن هانی» (ص ۷۹) از وی بیان گشته است.

۲- ابوداود و بیهقی با سند صحیح.

۳- مسلم و ابوعوانه.

۴- همان.

۵- همان.

۶- بخاری، و در نماز دو رکعتی چون صبح سنت افتراش است. امام احمد مفصل آن را آورده (ص ۱۱۹) به طوری که در مسائل ابن هانی از وی (ص ۷۹) بیان گشته است.

۷- احمد، ابوداود، ابن خزیمه (۲/۸۳/۱) و حاکم روایت کرده‌اند؛ حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست. با عنایت به دستور پیامبر ﷺ باید دانست که این حدیث بیانگر وجوب درود فرستادن بر پیامبر ﷺ در این تشهد است. نظر امام شافعی و احمد، در آخرین روایتی که از وی شده، وجوب آن است. پیش از آنان گروهی از صحابه و غیره چنین گفته‌اند. بدین جهت آجری در «الشریعة» (ص ۴۱۵) می‌گوید: «هرکس در تشهد آخر بر پیامبر درود نفرستد اعادهٔ نماز بر وی واجب است». بدین جهت به خاطر قول به وجوب تشهد اخیر، امام شافعی را به شذوذ و تکروی متهم کند، انصاف به خرج نداده است. چنان‌که فقیه هیثمی در «الدرّ المنضود فی الصلاة و السلام علی صاحب المقام المحمود». (ق ۱۳-۱۶) بیان کرده است.

۸- نسائی با سند صحیح.

تو داده می‌شود.)

استعاذه از چهار چیز پیش از دعا در تشهد

پیامبر می‌فرمود: هرگاه کسی از شما از تشهد آخر فراغت یافت باید از این چهار چیز به خدا پناه ببرد و بگوید: «اَللَّهُمّ إنّي أعوذُبِكَ مِنْ عَذابِ جَهنَّمَ و مِنْ عذابِ الْقَبْرِ، و مِنْ فِتْنَةِ الْمحْيا و الْمَماتِ، و مِنْ شَرِّ (فِتْنَةِ) الْمَسيحِ الدَّجالِ» (خدایا! از عذاب دوزخ و از عذاب قبر، و از فتنه‌ی زندگی و مرگ و از شر فتنه‌ی مسیح دجال، به تو پناه می‌برم.) سپس هر آنچه به ذهنش خطور می‌کند، برای خود دعا کند[۱]؛ پیامبر در تشهد این دعا را می‌کرد[۲] و اصحابش را همان طور که قرآن را به ایشان یاد می‌داد، این دعا را نیز تعلیم می‌کرد.[۳]

دعای پیش از سلام و انواع آن

پیامبر در نماز[۴] دعاهای متنوعی می‌خواند؛ و گاهی این و گاهی دیگری را برمی‌گزید. دعاهایی را [که اصحاب بر زبان آورده‌اند] نیز تأیید کرده است. به نمازگزار سفارش کرده است که هر یک را می‌خواهد برگزیند[۵] این دعاها عبارتند از:

۱- مسلم، أبوعوانه، نسائی و ابن جارود در «المنتقی» (ص ۲۷) روایت کرده‌اند و در الارواء (۳۵۰) نیز تخرج شده.

۲- ابوداود و احمد با سند صحیح.

۳- مسلم و أبوعوانه.

۴- بدان جهت نگفتیم «در تشهد» که در متن حدیث، تقیدی به تشهد و غیره صورت نپذیرفته و از مطلق نماز سخن رفته است. این سخن شامل دعاگفتن در بخشی که مناسب باشد، مثل سجده و تشهد می‌باشد. هم چنان که گذشت در تشهد و سجده امر به دعا نشده است.

۵- بخاری و مسلم روایت کرده‌اند. أثرم می‌گوید: به احمد گفتم: پس از تشهد چه دعایی بخوانم؟ گفت: همان که در خبر آمده است. به وی گفتم: مگر رسول خدا نفرمود: **ثم لیتخیر من الدعاء ماشاء؟** گفت: از آنچه در خبر آمده انتخاب کند. دوباره پرسیدم. باز گفت: آنچه در خبر آمده است. این مطلب را ابن تیمیه نقل کرده و من از نسخه خطی‌اش (مجموع ۱/۲۱۸/۶۹) نقل کردم. او آن را نیکو پنداشته. وی می‌گوید: پس «ال» در «الدعاء» برای دعایی است که خدا دوست دارد و نه هر دعایی؛ سپس می‌گوید: بهتر است گفته شود که جز دعای مشروعی که در اخبار آمده و نافع است. به نظر من هم چنین است، ولی دعای نافع منوط به دانش صحیح افراد است که چنین ⇦

۱ - «اَللَّهُمّ إنّي أعوذُبِكَ مِنْ عَذابِ الْقَبْرِ و أعوذُبِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسيحِ الدَّجالِ و أعوذُبِكَ مِنْ فِتْنَةِ الـمَحْيا و الْـمَماتِ، اللَّهُمّ إنّي أعوذُبِكَ مِنَ الْمأثَمِ و الْمَغْرم»[1] (خداوندا! از عذاب قبر و فتنهٔ دجال و فتنهٔ زندگی و مرگ به تو پناه می‌برم. خداوندا! از گناه و وام به تو پناه می‌برم.)

۲ - اَللَّهُمّ إنّي أعوذُبِكَ مِنْ شَرِّ ما عَمِلْتُ و مِنْ شَرِّ مَالَمْ أعْمَلْ (بعدُ)[2] (خداوندا! از شر آنچه انجام داده‌ام و آنچه هنوز انجام نداده‌ام به تو پناه می‌برم.)

۳ - اَللَّهُمّ حاسِبْني حِساباً يَسيراً.[3] (خداوندا! در حساب‌کشی از من آسان‌گیر.)

۴ - اَللَّهُمّ بِعِلْمِكَ الْغَيْبَ و قُدْرَتِكَ عَلى الْخَلْقِ، أحْيِني ما عَلِمْتَ الْحياةَ خيراً لي و توفَّني إذا كانَتِ الْوفاةُ خَيراً لي، اَللَّهُمّ و أسْألُكَ خَشْيَتَك فى الْغَيْبِ و الشَّهادةِ، و أسْألُكَ كَلِمَةَ الْحَقّ. (و في روايـةٍ: الْحِكَم) و الْعَدلَ فى الْغَضبِ و الرِّضى، و أسْألُكَ الْقَصْدَ فى الْفَقْرِ و الْغِنى، و أسْألُكَ نَعيماً لا يَبيدُ، و أَسْألُكَ قُرَّةَ عَيْنٍ (لا تَنْفَدُ) و لا تَنْقَطِعُ، و أسْألُكَ الرِّضاء بَعْدَ الْقَضاءِ و أسْألُكَ بَرْدَالْعَيشِ بَعدَالْموتِ، و أسْألُكَ لَذَّةَ النَّظَرِ إلى وَجْهِكَ و أسْألُكَ الشَّوقَ إلى لِقائكَ فَي غيرِ ضَرّاء مُضرةٍ و لافِتْنةٍ مُضِلَّةٍ، اَللَّهُمّ زيِّنّا بِزينةِ الْإيمانِ و اجْعَلْنا هُداةً مُهْتدين»[4] (خداوندا! تو را به علمت بر نهان و قدرتت بر خلق سوگند می‌دهم، مادام که زندگی را برای من خیر می‌داری مرا زنده نگه دار و چون مرگ برایم بهتر باشد مرا بمیران. خداوندا! خشیت و ترس از تو را در نهان و آشکار می‌خواهم و سخن حق را از تو می‌خواهم. عدل را در خشم و خشنودی خواهانم. حد وسط را در فقر و غنی از تو می‌خواهم و نعمتی را خواستارم که فنا نیابد و نور چشمی را که تمام نشود. بعد از قضا رضایت و خوشنودی را می‌خواهم و خنکای زندگی را بعد از مرگ و لذت نگریستن بر تو و شوق

⇦افرادی هم قلیل‌اند. سزاوارتر این است که بگوییم باید دعایی کرد که در احادیث وارد شده باشد، بویژه دعایی که در آن خواسته‌های دعاکننده هم باشد. والله اعلم.

۱- بخاری و مسلم. مأثم یعنی عملی که آدم با آن گنهکاری شود؛ همچنین مقصود از معزم، وام و بدهی است. چون در پایان حدیث آمده است که عایشه (رض) گفت که شخصی گفت: «ای پیامبر خدا، چه زیاد از وام به خدا پناه می‌بری! فرمود: هنگامی که آدمی بدهکار شود و سخن بگوید، دروغ می‌گوید، و چون وعده کند، خلاف آن عمل می‌کند.»

۲- نسائی با سند صحیح و ابن ابی عاصم در کتاب «السنه» (شماره ۳۷۰ با تصحیح نگارنده و چاپ المکتب الاسلامی) قسمت زاید از اوست.

۳- احمد و حاکم روایت کرده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست.

۴- نسائی و حاکم روایت کرده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست.

لقایت را خواستارم. (مرا زنده بدار) بدون آن‌که زیانی تحمل‌ناپذیر و فتنه‌ای گمراه کننده متوجه می‌باشد. خداوندا! ما را با زینت ایمان بیارای و از هادیان و هدایت یافتگان قرار ده.)

۵- پیامبر، ابوبکر صدیق را تعلیم داد که بگوید: اَللَّهُمّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسي ظُلْماً كَثيراً، و لا يَغْفِرُ الذُّنوبَ إلّا أنتَ، فَاغْفِرْلي مَغْفِرةً مِنْ عِندِك و ارْحَمني إنّك أنتَ الْغَفورُ الرَّحيم.[1] (خداوندا! من بر خود ستم بسیار کردم، و جز تو کسی گناهانم را نمی‌آمرزد. با آمرزشی از جانب خودت ببخش و به من رحم کن، همانا تو آمرزندهٔ مهربانی.)

۶- و به عایشه امر کرد که بگوید: اَللَّهُمّ إِنّي أَسْأَلُكَ مِنَ الْخَيرِ كُلِّهِ (عاجِلِه و آجِلِه) ما عَلِمْتُ مِنهُ و مالَمْ أَعْلَمْ، و أعوذُبِكَ مِن الشَّرِّكُلِّهِ (عاجِلِه و آجِلِه) ما عَلِمتُ مِنهُ و مالَمْ أعْلَمْ، و أسْأَلُك (في رِوايةٍ: اَللَّهُمّ إِنّي أسْأَلُكَ) الْجنّةَ و ما قَرَّبَ إلَيْها مِنْ قَوْلٍ أوْ عَمَلٍ، و أعوذُبِكَ مِنَ النّارِ و ما قَرَّبَ إلَيْها مِنْ قَوْلٍ أو عَمَلٍ، و أسْأَلُكَ (و في رِوايةٍ: اَللَّهُمّ إِنّي أسْأَلُكَ) مِن (ال) خيرِ ما سَأَلَكَ عَبْدُك و رَسولُك مُحمّد، و أعوذُبِك مِنْ شَرِّما اسْتعاذَك مِنْه عَبْدُكَ و رسولُكَ مُحمّد) (و أسْأَلُكَ) ما قَضَيْت لي مِنْ أمرٍ أنْ تَجْعَلَ عاقِبَتَهُ (لي) رُشْداً[2] (خداوندا! تمامی خیر را در حال و آینده از تو می‌خواهم، آنچه را می‌دانم و آنچه را که از آن نمی‌دانم. از همهٔ شر و بدی به تو پناه می‌برم، در حال و آینده، چه آنچه را می‌دانم و چه آنچه را نمی‌دانم و بهشت را می‌خواهم و هر قول و عملی که بدان نزدیک می‌گرداند و از آتش دوزخ به تو پناه می‌برم و نیز از هر قول و عملی که انسان را بدان نزدیک گرداند. بهترین آنچه را بنده و رسولت محمد از تو خواسته می‌خواهم و به تو پناه می‌برم از شر آنچه بنده و رسولت محمد به تو پناه می‌برد و از تو می‌خواهم تا آنچه را بر من مقدر کرده‌ای انجامش را مایهٔ رشدم قرار دهی.)

۷- روزی حضرت محمد ﷺ از مردی پرسید که در نماز چه می‌گویی؟ وی گفت: تشهد را می‌خوانم؛ سپس از خداوند رفتن به بهشت را درخواست می‌کنم و از دوزخ به وی پناه می‌برم؛ اما به خدا سوگند، چه خوب است آنچه تو زمزمه می‌کنی، نه آنچه معاذ زمزمه

۱- بخاری و مسلم.

۲- احمد، طیالسی، بخاری در «الأدب المفرد»، ابن ماجه و حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق است. من آن را در «الصحیحة» (۱۵۴۲) تخریج کرده‌ام.

می‌کند. پیامبر فرمود: ما نیز چیزی شبیه سخنان تو زمزمه می‌کنیم.[۱]

۸- پیامبر شنید که مردی در تشهدش می‌گوید: اَللّٰهُمَّ إنِّي أسْأَلُكَ يا اللهُ (و في رِوايةٍ: بـالله) الْواحِدُ الْاَحَدُ الصَّمدُ الَّذي لَمْ يَلِدْ و لَمْ يُولَدْ و لَمْ يكن لَّهُ كُفُواً أحَدٌ، أنْ تَغْفِرَلي ذنوبي إنّكَ أنتَ الْغفورُ الرَّحيم: (خداوندا! ای خدای یکتا و اَحَد و بی‌نیازی که نزاده و زاده نشده و همتایی ندارد، از تو می‌خواهم که گناهانم را بیامرزی؛ تو آمرزندهٔ مهربانی.)

حضرت فرمود: قَدْ غُفِرَلَهُ، قَدْ غُفِرَلَه.[۲] (همانا وی آمرزیده شده است، آمرزیده شده است).

۹- از مرد دیگری شنید که در تشهدش می‌گفت: «اَللّٰهُمَّ إنّى أسْأَلُكَ بِأنّ لَكَ الْحَمْدُ، لاإلهإلّا أنتَ وَحْدَكَ لا شريكَ لك، المنّان، يا بديعَ السَّماواتِ و الْأرْضِ، يا ذاالجَلالِ و الْاكْرامِ، يا حيُّ يا قيّومُ إنّي أسْأَلُكَ الْجَنّةَ و أعوذُبِكَ مِنَ النّار» (خداوندا! از تو مسئلت دارم که ستایش تو راست. هیچ معبودی جز تو نیست. تو تنها و بی‌شریک هستی. ای بخشنده و ای آفرینندهٔ آسمانها و زمین! ای صاحب شوکت و بخشندگی! ای زنده! ای پایدار! من از تو بهشت را می‌خواهم و از دوزخ به تو پناه می‌برم.) حضرت از اصحابش پرسید: می‌دانید چه دعایی کرد؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند. گفت: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، وی خدا را با اسم اعظمش خواند؛ اسم اعظمی که هرگاه با آن خدا خوانده شود اجابت کند و هرگاه بدان درخواستی شود داده می‌شود.[۳]

۱۰- آخرین دعایی که بین تشهد و سلام می‌گفت، این بود: «اَللّٰهُمّ اغْفِرْلي ما قَدَّمْتُ و ما أخَّرْتُ و ما أسْرَرْتُ و ما أعْلَنتُ و ما أسْرَفْتُ و ما أنتَ أعْلَمُ بِه منّي، أنتَ الْمُقدِّمُ و أنتَ الْمُؤخِّرُ لاإلهإلّا أنتَ»[۴] (خداوندا! گناهان پیشترم و گناهانی را که بعد مرتکب می‌شوم و آنچه را پنهانی، انجام دادم و آنچه را آشکار، ببخشای و مرا بخاطر آنچه اسراف کرده‌ام و بخاطر آنچه تو بهتر از من می‌دانی بیامرز. تقدیم و تأخیر هر امری به دست توست؛ هیچ معبودی جز تو نیست.)

۱- ابوداود، ابن ماجه و ابن خزیمه (۱/۸۷/۱) با سند صحیح.

۲- ابوداود، نسائی، احمد و ابن خزیمه روایت کرده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست.

۳- ابوداود، نسائی، احمد و بخاری در «الأدب المفرد»، طبرانی و ابن منده در «التوحید» (۴۴/۲، ۶۷/۱، ۱/۷۰-۲) با اسنادهای صحیح. در اینجا توصیه به توسل به اسماء الله الحسنی و صفات خداوند در دعا شده است.

۴- مسلم و ابوعوانه.

سلام دادن

سپس پیامبر به طرف راست سلام می‌کرد و می‌گفت: «اَلسَّلامُ عَلَیکُم و رَحْمَةُ الله» به طوری که سفیدی گونهٔ راستش از پشت نمایان می‌شد. بعد به طرف چپ می‌گفت: «اَلسَّلامُ عَلَیکُم و رَحْمَةُ الله» به طوری که دوباره سفیدی گونهٔ چپ وی نمایان می‌گشت.[1] گاهی به سلام اول عبارت «و بَرکاتُه» را می‌افزود.[2] چون به طرف راست سلام می‌کرد می‌گفت: اَلسَّلام عَلَیکُم و رَحْمَةُ الله، اما به طرف چپ که سلام می‌کرد از آن می‌کاست و می‌گفت: اَلسَّلامُ عَلَیکُم[3] گاهی هم رو به جلو و اندکی متمایل به راست سلام می‌کرد و می‌گفت: «اَلسَّلامُ عَلَیکُم».[4] وقتی، بعضی از صحاب به سمت راست و چپ که سلام می‌کردند با دست نیز اشاره می‌کردند. پیامبر که آنان را این گونه دید گفت: چرا با دستان خویش اشاره می‌کنید که گویی‌ام اسبان رمیده است. وقتی یکی از شما سلام کند باید به کسی در کنارش هست رو برگرداند و اشاره به دست لزومی ندارد. در روایتی آمده که «إنّما یَکْفِي أحدَکُم أن یضَعَ یَدَهُ علی فَخِذِه، ثُمّ یُسلِّم علی أخیهِ مَنْ عَلی یَمِینِه و شِمالِه»[5] (نمازگزار کافی است که دست را روی ران بگذارد و بعد به برادرش به طرف راست و چپ سلام کند.)

۱-ابوداود، نسائی و ترمذی آورده‌اند. ترمذی صحیحش دانسته.

۲-ابوداود و ابن خزیمه (۲/۸۷/۱) با سند صحیح روایت کرده. عبدالحق در «احکامش» (۲/۵۶) آن را صحیح دانسته. همچنین نووی و حافظ ابن حجر. عبدالرزاق در «مصنف» (۲۱۹/۲) و ابویعلی در «مسند» (۱۲۵۳/۳) و طبرانی در «الکبیر» (۲/۶۷/۳) و «الأوسط» (شماره ۴۴۷۶) و دارقطنی از طریق دیگری روایت کرده‌اند.

۳-نسائی، احمد و سراج با سند صحیح.

۴-ابن‌خزیمه، بیهقی، ضیاء در «المختارة»، عبدالغنی مقدسی در السنن (۱/۲۴۳) با سند صحیح، احمد، طبرانی در الاوسط (۲/۳۲ از زوائد هر دو معجم)، بیهقی و حاکم؛ حاکم آن را صحیح دانسته. ذهبی و ابن ملقن (۱/۲۹) هم نظر حاکم را تأیید کرده‌اند. این حدیث در ارواء الغلیل (شماره ۳۲۷) تخریج شده است.

۵-مسلم، ابوعوانه، سراج، ابن خزیمه و طبرانی.

وجوب سلام

حضرت رسول ﷺ فرمود: «و تَحلیلُها (یعنی الصَّلاة) التَّسلیم».[1] (بیرون آمدن از نماز با سلام دادن است.)

سخن آخر

تمام آنچه که در خصوص شیوه نماز حضرت رسول ﷺ بیان شد مردان و زنان همگی در عمل به آنها مساوی‌اند. در جایی از سنت نیامده که زنان از بعضی از موارد آن استثنا شده باشند بلکه برای همه عمومیت ؟؟؟ چنانک قول نبی مکرم اسلام ﷺ «صلوا کما ایتمونی أصلی» شامل آنان هم هست. ابراهیم نخعی گفته است: «تفعل المرأة فی الصلاة کما یفعل الرجل» (نیز چون مرد در نماز عمل می‌کند) که ابن ابی‌شیبیه (۲/۷۵/۱) با سند صحیح از وی روایت کرده‌اند.

و حدیث انضمام زنان به هنگام سجده (یعنی جمع و جور شدن) برخلاف مردان حدیثی است مرسل و محبت ندارد. ابوداود آن را در «المراسیل» (۸۷/۱۲۷) از یزیدبن حبیب روایت کردن و همچنین در «الضعیفه» (۲۶۵۲) تخریج شده است.

۱- حاکم و ذهبی صحیحش دانسته‌اند.

کتابنامۀ مؤلف

الف) قرآن

۱ - قرآن کریم چاپ المکتب الاسلامی.

ب) تفسیر

۲ - ابن کثیر (۷۰۱-۷۷۴) تفسیر القرآن العظیم، چاپ مصطفی محمد / ۱۳۶۵ ه.

ج) سنت

۳ - مالک ابن أنس (۹۳-۱۷۹) «الموطأ» چاپ دار احیاء الکتب العربیة / ۱۳۴۳ ه.

۴ - ابن مبارک، عبدالله (۱۱۸-۱۸۱) «الزهد» نسخۀ خطی.

۵ - محمد بن حسن شیبانی (۱۳۱-۱۸۹) «الموطأ» چاپ المصطفایی / ۱۲۹۷ ه.

۶ - طیالسی (۱۲۴-۲۰۴) «المسند» چاپ دائرة المعارف حیدرآباد دکن / ۱۳۲۱ ه.

۷ - عبدالرزاق بن همام (۱۲۶-۲۱۱) «الأمالی» نسخۀ خطی.

۸ - حمیدی، عبدالله بن زبیر (...-۲۱۹) «المسند» نسخۀ خطی.

۹ - محمدبن سعد (۱۶۸-۲۳۰) «الطبقات الکبری» چاپ اروپا.

۱۰ - یحیی بن معین (...-۲۳۳) «تاریخ الرجال و العلل» نسخۀ خطی.

۱۱ - احمدبن حنبل (۱۶۴-۲۴۱) «المسند» المطبعة المیمنیة، به سال ۱۳۱۳ ه. و در مطبعة المعارف به سال ۱۳۶۵ ه.

۱۲ - ابن ابی شیبه عبدالله بن محمد ابوبکر (...-۲۳۵) «المصنف» نسخۀ خطی.

۱۳ - دارمی (۱۸۱-۲۵۵) «السنن» چاپ الاعتدال، دمشق / ۱۳۴۹ ه.

۱۴ - بخاری (۱۹۴-۲۵۶) «الجامع الصحیح» المطبعة البهیة المصریة با شرحش فتح الباری / ۱۳۴۸ ه.

۱۵ - بخاری (۱۹۴-۲۵۹) «الادب المفرد» چاپ الخلیلی در هند / ۱۳۰۶ ه.

۱۶ - بخاری (۱۹۴-۲۵۶) «خلق أفعال العباد» چاپ الانصار در هند.

۱۷ - بخاری (۱۹۴-۲۵۶) «التاریخ الصغیر» چاپ هند.

۱۸ - بخاری (۱۹۴-۲۵۶) «جزء القراءة».

۱۹ - ابوداود (۲۰۲-۲۷۵) «السنن» المطبعة التازیة / ۱۳۴۹ ه.

۲۰ - مسلم (۲۰۴-۲۶۱) «الصحیح» چاپ محمدعلی صبیح.

۲۱ - ابن ماجه (۲۰۹-۲۷۳) «السنن» المطبعة التازیه / ۱۳۴۹ ه.

۲۲ - ترمذی (۲۰۹-۲۷۹) «السنن» چاپ حلب با تعلیقات احمد شاکر / ۱۳۵۶ ه.

۲۳ - ترمذی (۲۰۹-۲۷۹) «الشمائل» با شرح علی قاری و عبدالرئوف مناوی مطبعة الادبیه در مصر ۱۳۱۷ ه.

۲۴ - حارث بن ابی اسامة (۱۷۶-۲۸۲) «المسند - زوائد آن» نسخهٔ خطی.

۲۵ - ابواسحاق حربی، ابراهیم بن اسحاق (۱۹۸-۲۸۵) «غریب الحدیث» نسخهٔ خطی.

۲۶ - بزار، ابوبکر احمد بن عمرو بصری (...-۲۹۲) «المسند - زوائد آن» نسخهٔ عکس برداری شده.

۲۷ - محمد بن نصر (۲۰۲-۲۹۴) «قیام اللیل» چاپ مطبعة رفاه عام لاهور / ۱۳۲۰ ه.

۲۸ - ابن خزیمه (۲۲۳-۳۱۱) «الصحیح» عکسبرداری شده و چاپ المکتب الاسلامی.

۲۹ - نسائی (۲۲۵-۳۰۳) «السنن - المجتبی» المطبعة المیمنیة.

۳۰ - نسائی (۲۲۵-۳۰۳) «السنن الکبری» نسخهٔ خطی.

۳۱ - قاسم سرقسطی (۲۵۵-۳۰۲) «غریب الحدیث» معروف به «الدلائل» / نسخهٔ خطی.

۳۲ - ابن جارود (...-۳۰۷) «المنتقی» چاپ مصر.

۳۳ - ابویعلی موصلی (..-۳۰۷) «المسند» نسخه‌ی خطی.

۳۴ - رویانی محمد بن هارون (...-۳۰۷) «المسند» نسخه‌ی خطی.

۳۵ - سراج ابوعباس محمد بن اسحاق (۲۱۶-۳۱۳) «المسند» نسخه‌ی خطی که بخشهایی از آن در کتابخانهٔ ظاهریه موجود است.

۳۶ - ابوعوانة (...-۳۱۶) «الصحیح» چاپ جمیعة دائرة المعارف حیدرآباد / ۱۲۶۳ هـ.
۳۷ - ابن ابی داود عبدالله بن سلیمان (۲۳۰-۳۱۶) «المصاحف» / نسخه‌ی خطی.
۳۸ - طحاوی (۲۳۹-۳۲۱) «شرح معانی الآثار» چاپ مصطفایی در هند / ۱۳۰۰ هـ.
۳۹ - طحاوی (۲۳۹-۳۲۱) «مشکل الآثار» دارالمعارف ۱۳۳۳ هـ.
۴۰ - عقیلی محمد بن عمرو (...-۳۲۲) «الضعفاء» نسخه‌ی خطی.
۴۱ - ابن ابی حاتم (۲۴۰-۳۲۷) «علل الحدیث» چاپ السلفیة در مصر / ۱۳۴۳ هـ.
۴۲ - ابن ابی حاتم (۲۴۰-۳۲۷) «الجرحُ و التعدیل» چاپ هند.
۴۳ - ابوجعفر بحتری محمد بن عمرو رزاز (...-۳۲۹) «الأمالی» / نسخه‌ی خطی.
۴۴ - ابوسعید بن اعرابی احمد بن زیاد (۲۴۶-۳۴۰) «المعجم» / نسخه‌ی خطی.
۴۵ - ابن سماک عثمان بن احمد (...-۳۴۴) «حدیث» / نسخهٔ خطی.
۴۶ - ابوعباس أصم محمد بن یعقوب (۲۴۷-۳۴۶) «حدیث» / نسخه‌ی خطی.
۴۷ - ابن حبان (...-۳۵۴) «الصحیح» دارالمعارف مصر.
۴۸ - طبرانی (۲۶۰-۳۶۰) «المعجم الصغیر» مطبعة الانصاری دهلی / ۱۳۱۱ هـ.
۴۹ - طبرانی (۲۶۰-۳۶۰) «المعجم الکبیر» / نسخه‌ی خطی که مجلداتی از آن در کتابخانه‌ی ظاهریه‌ی دمشق است.
۵۰ - طبرانی (۲۶۰-۳۶۰) «المعجم الأوسط من الجمع بینه و بین الصغیر» / نسخه‌ی خطی.
۵۱ - ابوبکر آجری (...-۳۶۰) «الاربعین» / نسخه‌ی خطی.
۵۲ - ابوبکر آجری (...-۳۶۰) «آداب حملة القرآن» / نسخه‌ی خطی.
۵۳ - ابن سنی (...-۳۶۴) «عمل الیوم و اللیلة» چاپ دائرة المعارف هند / ۱۳۱۵ هـ.
۵۴ - ابوشیخ بن حیان (۲۷۴-۳۶۹) «طبقات الاصبهانیین» / نسخه‌ی خطی.
۵۵ - ابوشیخ بن حیان (۲۷۴-۳۶۹) «ماروا‌ه أبو الزبیرعن غیر جابر» / نسخه‌ی خطی.
۵۶ - ابوشیخ بن حیان (۲۷۴-۳۶۹) «اخلاق النبی» / چاپ مصر.
۵۷ - دار قطنی (۳۰۶-۳۸۵) «السنن» چاپ هند.
۵۸ - خطابی (۳۱۷-۳۸۸) «معالم السنن» / چاپ انصار السنة مصر.
۵۹ - مخلص (۳۰۵-۳۹۳) «الفوائد» / نسخه‌ی خطی موجود در کتابخانه‌ی ظاهریه.

۶۰ - ابن منده ابوعبدالله محمد بن اسحاق (۳۱۶-۳۹۵) «التوحید و معرفة اسماء الله تعالی» / نسخه‌ی خطی.

۶۱ - حاکم (۳۲۰-۴۰۵) «المستدرک» دائرة المعارف / ۱۳۴۰ هـ.

۶۲ - تمام رازی (۳۳۰-۴۱۴) «الفوائد» / نسخه‌ی خطی که دو نسخه‌ی کامل از آن در کتابخانه‌ی ظاهریه است.

۶۳ - سهمی حمزه بن یوسف جرجانی (...-۴۲۷) «تاریخ جرجان» چاپ شده.

۶۴ - أبونعیم (۳۳۶-۴۳۰) «أخبار أصبهان» چاپ اروپا.

۶۵ - بیهقی (۳۸۴-۴۵۸) «السنن الکبری» دائرة المعارف / ۱۳۵۲ هـ.

۶۶ - ابن بشران (۳۳۹-۴۳۰) «الأمالی» / نسخه‌ی خطی که اکثر بخشهای آن در کتابخانه‌ی ظاهریه است.

۶۷ - بیهقی (۳۸۴-۴۵۸) «دلائل النبوة» / نسخه‌ی خطی که در کتابخانه‌ی احمدیه حلب است.

۶۸ - ابن عبدالبر (۳۶۸-۴۶۳) «جامع بیان العلم و فضله» چاپ المنیریة.

۶۹ - ابن منده أبوالقاسم (۳۸۱-۴۷۰) «الرد علی من ینفی الحرف من القرآن» / نسخه‌ی خطی موجود در کتابخانه‌ی ظاهریه‌ی دمشق.

۷۰ - باجی (۴۰۳-۴۷۷) «شرح الموطأ» / چاپ شده.

۷۱ - عبدالحق إشبیلی (۵۱۰-۵۸۱) «الأحکام الکبری» / نسخه‌ی خطی.

۷۲ - عبدالحق اشبیلی (۵۱۰-۵۸۱) «التهجد» / نسخه‌ی خطی.

۷۳ - ابن جوزی (۵۱۰-۵۹۷) «التحقیق علی مسائل التعلیق» / نسخه‌ی خطی.

۷۴ - ابوحفص المؤدب عمر بن محمد (۵۱۶-۶۰۷) «المنتقی من أمانی أبی القاسم السمرقندی» / نسخه‌ی خطی.

۷۵ - عبدالغنی بن عبدالواحد مقدسی (۵۴۱-۶۰۰) «السنن» / نسخه‌ی خطی.

۷۶ - ضیاء مقدسی (۵۶۹-۶۴۳) «الاحادیث المختارة» / نسخه‌ی خطی که در کتابخانه‌ی ظاهریه‌ی دمشق مجلداتی از آن موجود است.

۷۷ - ضیاء مقدسی (۵۶۹-۶۴۳) «المنتقی من الاحادیث الصحاح و الحسان» / نسخه‌ی خطی.

۷۸ - ضیاء مقدسی (۵۶۹-۶۴۳) «جزء فی فضل الحدیث و أهله» / نسخه‌ی خطی.

۷۹ - منذری (۵۸۱-۶۵۶) «الترغیب و الترهیب» چاپ المطبعة المنیریة مصر.

۸۰ - زیلعی (...-۷۶۲) «نصب الرایة» دار المأمون مصر / ۱۳۵۷ هـ.

۸۱ - ابن کثیر (۷۰۱-۷۷۴) «جامع المسانید» / نسخه‌ی خطی.

۸۲ - ابن ملقن: ابوحفص عمر بن ابی الحسن (۷۲۳-۸۰۴) «خلاصة البدر المنیر» / نسخه‌ی خطی.

۸۳ - عراقی (۷۲۵-۸۰۶) «تخریج الاحیاء» چاپ حلبی در مصر / ۱۳۴۶ هـ.

۸۴ - عراقی (۷۲۵-۸۰۶) «طرح التثریب» چاپ جمیعة النشر و التألیف الأزهریة / ۱۳۵۳ هـ.

۸۵ - هیثمی (۷۳۵-۸۰۷) «مجمع الزوائد» چاپ قدسی / ۱۲۵۳ هـ.

۸۶ - هیثمی (۷۳۵-۸۰۷) «موارد الظمآن فی زوائد ابن حبان» چاپ محب الدین الخطیب.

۸۷ - هیثمی (۷۳۵-۸۰۷) «زوائد المعجم الصغیر و الأوسط للطبرانی» / نسخه‌ی خطی.

۸۸ - ابن حجر عسقلانی (۷۷۳-۸۵۲) «تخریج أحادیث الهدایة» چاپ هند.

۸۹ - ابن حجر عسقلانی (۷۷۳-۸۵۲) «تلخیص الحبیر» چاپ منیریه.

۹۰ - ابن حجر عسقلانی (۷۷۳-۸۵۲) «فتح الباری» المطبعة البهیة.

۹۱ - ابن حجر عسقلانی (۷۷۳-۸۵۲) «الأحادیث العالیات» / نسخه‌ی خطی.

۹۲ - سیوطی (۸۸۹-۹۱۱) «الجامع الکبیر» / نسخه‌ی خطی.

۹۳ - علی قاری (...-۱۰۴۱) «الاحادیث الموضوعة» چاپ استانبول.

۹۴ - مناوی (۹۵۲-۱۰۳۱) «فیض القدیر شرح الجامع الصغیر» چاپ مصطفی محمد.

۹۵ - زرقانی (۱۰۵۵-۱۱۲۲) «شرح المواهب اللدنیة» چاپ مصر.

۹۶ - شوکانی (۱۱۷۱-۱۲۵۰) «الفوائد المجموعة فی الاحادیث الموضوعة» چاپ هند.

۹۷ - عبدالحی لکنوی (۱۲۶۴-۱۳۰۴) «التعلیق الممجد علی موطأ محمد» چاپ مصطفائی / ۱۲۹۷ هـ.

۹۸ - عبدالحی لکنوی (۱۲۶۴-۱۳۰۴) «الآثار المرفوعة فی الأخبار الموضوعة» چاپ هند.

۹۹ - محمدبن سعید حلبی (...-...) «مسلسلات» / نسخه‌ی خطی.

۱۰۰ - ناصرالدین ألبانی، «تخریج صفة الصلاة»، (پاورقیهای همین کتاب).

۱۰۱ - ناصرالدین ألبانی، «ارواء الغلیل فی تخریج منار السلبیل» المکتب الاسلامی.

۱۰۲ - ناصرالدین ألبانی، «صحیح أبی داود.»

۱۰۳ - ناصرالدین ألبانی، «التعلیق علی أحکام عبدالحق».
۱۰۴ - ناصرالدین ألبانی، «اتخریج أحادیث شرح العقیدة الطحاویة» چاپ المکتب الاسلامی.
۱۰۵ - ناصرالدین ألبانی، «سلسله الأحادیث الضعیفة»، جلد اول، چاپ المکتب الاسلامی.

( ) فقه

۱۰۶ - مالک بن أنس (۹۳-۱۷۹) «المدونة» چاپ السعادة / ۱۳۲۳ هـ.
۱۰۷ - شافعی (۱۵۰-۲۰۴) «الأم» چاپ الأمیریة / ۱۳۲۱ هـ.
۱۰۸ - مروزی، اسحاق بن منصور (...-۲۵۱) «مسائل الإمام احمد و اسحاق بن راهویه» / نسخه‌ی خطی.
۱۰۹ - ابن هانی، ابراهیم نیشابوری (...-۲۶۵) «مسائل الامام أحمد» چاپ المکتب الاسلامی.
۱۱۰ - مزنی (۱۷۵-۲۶۴) «مختصر فقه الشافعی» حاشیة الأم.
۱۱۱ - أبوداود (۲۰۲-۲۷۵) «مسائل الإمام احمد» چاپ المنار / ۱۳۵۳ هـ. به‌کوشش زهیر شاویش.
۱۱۲ - عبدالله بن امام احمد (۲۰۳-۲۹۰) «مسائل الامام احمد» چاپ المکتب الاسلامی به کوشش زهیر شاویش.
۱۱۳ - ابن حزم (۳۸۴-۴۵۶) «المحلی» چاپ المنیریه (فقه ظاهری).
۱۱۴ - عزبن عبدالسلام (۵۷۸-۶۶۰) «الفتاوی» / نسخه‌ی خطی.
۱۱۵ - نووی (۶۳۱-۶۷۶) «المجموع شرح المهذب» چاپ المنیریه (فقه شافعی).
۱۱۶ - نووی (۶۳۱-۶۷۶) «روضة الطالبین» چاپ المکتب الاسلامی (فقه شافعی).
۱۱۷ - ابن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸) «الفتاوی» چاپ مطبعة فرج الدین کردی (مستقل).
۱۱۸ - ابن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸) «من کلام له فی التکبیر فی العیدین و غیره» / نسخه‌ی خطی.
۱۱۹ - ابن قیم (۶۹۱-۷۵۱) «اعلام الموقعین» (مستقل).
۱۲۰ - سبکی (۶۸۳-۷۵۶) «الفتاوی» (فقه شافعی).
۱۲۱ - ابن عبدالهادی یوسف (۸۴۰-۹۰۹) «ارشاد السالک» / نسخه‌ی خطی (فقه حنبلی).
۱۲۲ - ابن عبدالهادی یوسف (۸۴۰-۹۰۹) «الفروع» (فقه حنبلی).

۱۲۳ - ابن همام (۷۹۰-۸۶۹) «فتح القدیر» چاپ بولاق (فقه حنفی).
۱۲۴ - سیوطی (۸۸۹-۹۱۱) «الحاوی للفتاوی» چاپ قدسی (فقه شافعی).
۱۲۵ - ابن نجیم مصری (...-۹۷۰) «البحر الرائق» چاپ العلمیه (فقه حنفی).
۱۲۶ - شعرانی (۸۹۸-۹۷۳) «المیزان» (مذاهب اربعه).
۱۲۷ - هیثمی (۹۰۹-۹۷۳) «الدر المنضود فی الصلاة و السلام علی صاحب المقام المحمود» / نسخه‌ی خطی.
۱۲۸ - هیثمی (۹۰۹-۹۷۳) «أسمی المطالب» / نسخه‌ی خطی.
۱۲۹ - ولی الله دهلی (۱۱۱۰-۱۱۷۶) «حجة الله البالغة» چاپ المنیریة (مستقل).
۱۳۰ - ابن عابدین (۱۱۵۱-۱۲۰۳) «الحاشیة علی الدر المختار» چاپ استانبول (فقه حنفی).
۱۳۱ - ابن عابدین (۱۱۵۱-۱۲۰۳) «حاشیة علی البحر الرائق» (فقه حنفی).
۱۳۲ - ابن عابدین (۱۱۵۱-۲۰۳) «رسم المفتی» (حنفی).
۱۳۳ - عبدالحی لکنوی (۱۲۶۴-۱۳۰۴) «امام الکلام فیما تیعلق بالقراءة خلف الامام» چاپ البلدی هند (مستقل).
۱۳۴ - عبدالحی لکنوی (۱۲۶۴-۱۳۰۴) «النافع الکبیر لمن یطالع الجامع الصغیر» چاپ الیوسفی در هند ۱۳۴۹ ه.

سیره و شرح حال

۱۳۵ - ابن أبی حاتم، عبدالرحمن (۲۴۰-۳۲۷) «تقدمة المعرفة لکتاب الجرح و التعدیل چاپ هند.
۱۳۶ - ابن حبان (...-۳۵۴) «الثقات» / نسخه‌ی خطی.
۱۳۷ - ابن عدی (۲۷۷-۳۶۵) «الکامل» / نسخه‌ی خطی.
۱۳۸ - أبونعیم (۳۳۶-۴۳۰) «حلیة الأولیاء» چاپ السعادة در مصر ۱۳۴۹.
۱۳۹ - خطیب بغدادی (۳۹۲-۴۶۳) «تاریخ بغداد» چاپ السعادة.
۱۴۰ - ابن عبدالبر (۳۶۸-۴۶۳) «الانتقاء فی فضائل الفقهاء».
۱۴۱ - ابن عساکر (۴۹۹-۵۷۱) «تاریخ دمشق» / نسخه‌ی خطی.

۱۴۲ - ابن جوزی (۵۰۸-۵۹۷) «مناقب الإمام احمد».
۱۴۳ - ابن قیم (۶۹۱-۷۵۱) «زادالمعاد» چاپ صبیح / ۱۳۵۳ هـ.
۱۴۴ - عبدالقادر قرشی (۶۹۶-۷۷۵) «الجواهر المضیئه» چاپ هند.
۱۴۵ - ابن رجب حنبلی (۷۳۶-۷۹۵) «ذیل الطبقات» چاپ مصر.
۱۴۶ - عبدالحی لکنوی (۱۲۶۴-۱۳۰۴) «الفوائد البهیه فی تراجم الحنیفه» چاپ السعادة / ۱۳۲۴ هـ.

و) فرهنگ لغات

۱۴۷ - ابن اثیر (۵۴۴-۶۰۶) «النهایة فی غریب الحدیث و الأثر» چاپ العثمانیة در مصر ۱۳۱۱ هـ.
۱۴۸ - ابن منظور (۶۳۰-۷۱۱) «لسان العرب» چاپ دار صادر بیروت / ۱۹۵۵ م.
۱۴۹ - فیروزآبادی (۷۲۹-۸۱۷) «القاموس المحیط» چاپ سوم ۱۳۵۳ هـ.

ز) اصول فقه

۱۵۰ - ابن حزم (۳۸۴-۴۵۶) «الإحکام فی أصول الأحکام» چاپ السعادة / ۱۳۴۵ هـ.
۱۵۱ - سبکی (۶۸۳-۷۵۶) «معنی قول الشافعی المطلبی اذاصح الحدیث فهو مذهبی» از مجموعة الرسائل، چاپ المنیریة.
۱۵۲ - ابن قیم (۶۹۱-۷۵۱) «بدائع الفوائد» چاپ المنیریة.
۱۵۳ - ولی الله دهلوی (۱۱۱۰-۱۱۷۶) «عقد الجید فی أحکام الاجتهاد و التقلید» چاپ هند.
۱۵۴ - فلانی (۱۱۶۶-۱۲۱۸) «ایقاظ الهمم» چاپ المنیریة.
۱۵۵ - زرقاء، شیخ مصطفی (معاصر) «المدخل الی علم أصول الفقه».

ح) اذکار

۱۵۶ - اسماعیل قاضی جهضمی (۱۹۹-۲۸۲) «فضل الصلاة علی النبی» به کوشش

ناصرالدین ألبانی چاپ المکتب الاسلامی.
۱۵۷ - ابن قیم (۶۹۱-۷۵۱) «جلاء الأفهام فی الصلاة علی خیر الأنام» چاپ المنیریة.
۱۵۸ - صدیق حسن خان (۱۲۴۸-۱۳۰۷) «نزل الأبرار» چاپ الجوائب.

ط - کتاب‌های متنوع

۱۵۹ - ابن بطه، عبدالله بن محمد (۳۰۴-۳۸۷) «الإبانه عن شریعة الفرقة الناجیة...» نسخهٔ خطی.
۱۶۰ - أبوعمرو دانی، عثمان بن سعید (۳۷۱-۴۴۴) «المکتفی فی معرفة الوقف التام» نسخهٔ خطی.
۱۶۱ - خطیب بغدادی (۳۹۲-۴۶۳) «الاحتجاج بالشافعی فیما أسندإلیه» نسخهٔ خطی.
۱۶۲ - هروی، عبدالله بن محمد انصاری (۳۹۶-۴۸۱) «زم الکلام و اهله» / نسخهٔ خطی.
۱۶۳ - ابن قیم (۶۹۱-۷۵۱) «شفاء العلیل فی مسائل القضاء والقدر و التعلیل».
۱۶۴ - فیروزآبادی (۷۲۹-۸۱۷) «الرد علی المعترض علی ابن عربی» نسخهٔ خطی.

فهرست موضوعی کتاب

۱ـ مقدمه چاپ جدید. کثرت اشتباهات وارد شده در چاپ‌های المکتب اسلامی که بعضاً اشتباهاتی است فاحش. و ذکر نمونه‌ای از آن با بیان سبب آن و تأثیر آن قطع در همکاری با ناشر پیشین.

۲ـ شکوای مؤلّف از تقلب‌کاری‌های المکتب الاسلامی در بعضی از آثار چاپ شدهٔ وی و ذکر نمونه‌هایی از آن.

۳ـ جواب ادعا و دروغ ناشر در خصوص صحیح ابوداود و صحیح سنن ابوداود.

۴ـ ادعای المکتب الاسلامی در ذیل کتاب الحلال و الحرام قرضاوی: تخریج المحدث الشیخ محمد ناصرالدین الالبانی! که دروغ محض است و اینکه با نیرنگ در بعضی از چاپ‌های صفةالصلاة نوشته است که «حق چاپ برای ناشر محفوظ است» حال آنکه این حق از آن مؤلف است. و عذرخواهی مضحک ناشر و سپس تکرار همین کار در خصوص دو کتاب «آداب الزفاق» و صحیح القلم الطیب!!

۵ـ بازی با تاریخ، چاپ‌های کتاب و مقدمات مؤلف.

۶ـ شکایت ناشر (المکتب الاسلامی) و تهدید وی با ارسال اظهارنامه و ادعاهای باطل وی.

۷ـ تکرار ادعای دروغین ناشر مبنی بر آنکه کتاب صحیح ابوداود جزو سلسله صحاح السنن الاربعه است بعد از چاپ کتابی که تحت عنوان «صحیح ابی‌داود باختصار السنه» چاپ‌کرده بود که دروغش را آشکار می‌کند که این غیر از صحیح ابی‌داود است و از جمله کارهای دیگر وی حذف ده صفحه از مقدمهٔ مؤلف در چاپ به خاطر عدم مراعات امانتداری و بیان دلیل آن.

۸ـ بعضی از نمونه‌های تصرفات ناشر در کتابهای مؤلف و تجاوز وی به علم و دانش و انتساب ناروا به «صحیح مسلم» و از روی عمد یا جهل افزودن مطلبی زیادی بی‌اساس به حدیث صحیح متفق

علیه و گمراه کردن خواننده با این ادعا که این کار از مؤلف است!

۹ـ رد نظر یکی از متعصبین حنفی که تخصصی در حدیث ندارد که در نقد کتب مؤلف خوانندگان را به اشتباه انداخته که گویا حدیث «وضع الیدین علی الصدر» صحیح و ثابت نیست. در حالی که خود وی حدیث امام احمد را که به این مطلب تصریح دارد تقویت می‌کند و احادیث دیگری هم در این باب ذکر می‌کند! که دیدگاه ناقدم بود بدور از انصاف و روش علمی است.

۱۰ـ گمان ناقد در خصوص اینکه جز ابن حبان کسی عاصم حجدری را موثق نمی‌دارد اینکه می‌داند ابن معین او را ثقه دانسته و رد کردن گمان وی در اینکه حدیث عاصم دارای اشکال است و میان اشکالی که علّت ضعیف شمردن حدیث بوده.

۱۱ـ حدیث دیگری از وائل و تجاهل آن متعصب از صحت آن و نیز حدیث بخاری از سهل بن سعد.

۱۲ـ ردیه بر شیخ غماری که قول ابن مسعود در صیغه تشهد را (فلما قُبض قضا السلام علی النبی) اجتهادی از وی برشمرده و بیان اینکه این مسأله امری توقیفی از پیامبر ﷺ بوده و نیز به این دلیل که صحابه آن را بعد از رحلت رسول‌الله ﷺ انجام می‌دادند.

۱۳ـ نقد ضعیف برشمردن خبر عبدالرزاق و اینکه صحابه پس از رحلت پیامبر ﷺ می‌گفتند: السلام علی النبی (با روایت از ابن جریج) و جواب وی با فرض ثبوت، عنعه ولی تجاهل از تصریح روایت حدیث از سوی وی کما اینکه از تصحیح حافظ نیز تجاهل کرده است. و شیخ اعظمی نیز از تصریح مزبور تجاهل کرده و اشاره به جمع بین آن دو یعنی (السلام علیك ایها النبی و السلام علی النبی).

۱۴ـ غرور و حق‌ستیزی غماری در تجاهل‌اش از حدیث عایشه که موافق عمل صحابه بوده و طعن وی در باب مؤلف.

۱۵ـ رد سخنان غماری به شش دلیل که استدلال کرده که ابن مسعود بنا به اجتهاد خود صیغه را از خطاب به غایب تغییر داده و در تشهد «السلام علینا من ربنا» را افزوده!

۱۶ـ مناقشه با وی در عبارت «فهذه الجملة زادها» و نظر اهل بلاغت در بیان مقصود.

۱۷ـ اثبات اینکه انتساب این عبارت زیادی به ابن مسعود جایز نیست. و در دلیل ششم بیان آنچه از حدیث عایشه نزد بیهقی ذکر کرده و از تجاهل وی به خاطر جهات یکی از راویان آن و فریب دادن خوانندگان در خصوص آنچه از نووی نقل کرده در حالیکه خلاف مقصود نووی است!!

۱۸ـ استدلال به عمل ابن مسعود و صحابه پس از پیامبر ﷺ اینکه در تشخیص راه درست و پیش از آمدن اختلافات راهی جز مراجعه به سلف صالح نیست و اینکه امروزه این روش بهترین راه

است برای تشخیص دعوت حق از سایر دعوت‌ها چراکه همه به زعم و به ادعا خود به کتاب و سنت دعوت می‌کنند!

۱۹ـ نمونه‌ای دیگر از تحریفات یکی از اباصیه که رساله‌ای تألیف کرده و در آن حکم کرده که تمام احادیثی که دال بر رفع یدین و قرار دادن آنها در نمازند ضعیف یا موضوعه‌اند. با اینکه علم به تواتر آن احادیث و وجود بعضی‌شان در صحیحین دارد. جز ذکر نمونه‌ای از طعن وی به ائمه حدیث و دروغ گفتن وی در نقل.

۲۰ـ مقدمهٔ چاپ دهم و شکوه از کسی که کتاب را برای طمع و سود مادی به شرکت می‌برد و ذکر احادیثی در این باب و بیان‌اند حق تألیف و نشر درکشورهای اسلامی پایمال می‌شود ولی درکشورهای غیراسلامی حفظ می‌شود!! و اشاره به بعضی افزوده‌ها و فوائد این چاپ.

۲۱ـ مقدمه چاپ پنجم.

۲۲ـ رسالهٔ شیخ تویجری در رد بر این کتاب و جواب وی و مناقشه با وی در یک مسأله‌ی نمونه که دلالت دارد بر میزان ارزش سایر انتقادات وی و ردکردن گمان و زعم وی در این باره که زیادت سوره در نماز جنازه باطل و شاذ است. و بیان بطلان نظر تویجری با اثبات اتفاق نظر پنج تن از ثقاها.

۲۳ـ تشکر و سپاسگزاری از انتقادهای تویجری و اعتراف به اینکه در برخی مسائل مربوط به حواشی نظرات وی صائب بوده است.

۲۴ـ اشاره به اینکه نسبت دادن «رسالة الصلاة» به احمد امام صحیح نیست و بیان نظر ذهبی در این باره.

۲۵ـ مقدمه نخستین کتاب.

۲۶ـ تصریح علامه لکنوی در اینکه بسیاری از کتب فقهی مملو از احادیث موضوعه‌اند و ذکر نمونه‌ای از این دست احادیث.

۲۷ـ نظر امام نووی در خصوص کاربرد مخصوص صیغه‌های مختلف اقوال (أمر، قال رسول‌الله، فعل، نهی، روی عنه، قیل . . .) بنا به نوع حدیث صحیح یا حدیث و بی‌توجهی علما به این نکتهٔ مهم.

۲۸ـ سبب تألیف کتاب و شرط مؤلف در استفاده از احادیث و خودداری وی از احادیث ضعیف و شناساندن حدیث ثابت و بیان حدیث «ایاکم و الفن . . .» و تخریج آن.

۲۹ـ حدیث «اتقوا الحدیث عنی . . .» و بیان مسائل آن و نیز بیان روش تألیف کتاب.

۳۰ـ توضیح اینکه وی مذهب محدثین را دارد و تصریح علامه لکنوی به اینکه مذهب محدثین قوی‌تر از مذهب فقها در مسائل فرعی و اصلی و بیان نظر سبکی باب نماز. و بیان نظر مؤلف در تأیید و

أصح دانستن نظر سبکی.

۳۱ـ اقوال ائمه مذاهب فقهی در پیروزی از سنت و ترک سخنانشان در صورت مباینت با سنت.

۳۲ـ نظر ابوحنیفه ـ رحمه‌الله ـ که حاوی سه نقل قول از وی و تخریج آنها و سخن ابن شحنه حنفی در وجوب عمل کردن به حدیث در صورت اصطکاک با مذهب و اینکه مذهب خود طالب همین روش است.

۳۳ـ نهی ابوحنیفه ـ رحمه‌الله ـ از ابایوسف در نوشتن هرآنچه از وی می‌شنود و ذکر نظر شعرابی به اینکه اگر وی زنده می‌ماند تا شریعت پس از نوحافظان برای تدوین و دستیابی بدان به کشورها و بلاد مختلف جمع می‌شد وی آنها را همه می‌پذیرفت و قیامهایش را ترک می‌کرد و قیاس مذهب او کم است. تأیید لکنوی و تأکید بر اینکه جای نیست بر وی طعن زده شود به خاطر اینکه اگر نظری فقهی از وی با حدیث در اصطکاک باشد آنگونه که بعضی از جهال انجام می‌دهند واجب است که مقلدان وی بدان عنایت داشته باشند.

۳۴ـ مالک‌بن انس ـ رحمه‌الله ـ و نقل سه سخن از وی که هرسه دال بر این‌اند که در صورت مخالف با حدیث باید از فتوی رجوع کرد و جواب شعرانی به مقلدی که پس از فوت امامش به احادیثها دست یافت که صحیح بودند.

۳۵ـ شافعی ـ رحمه‌الله ـ و نقل نه سخن از وی و تخریج آنها و قول ابن حزم در ابطال تقلید ائمه و اینکه در این خصوص شافعی از همه تندتر بود.

۳۶ـ معنی این سخن ائمه فقه که «اذا صحّ الحدیث . . .».

۳۷ـ شهادت امام شافعی در این خصوص که امام احمد عالم‌ترین مردان به علم حدیث است و اینکه از وی خواست که به او حدیث صحیح بیاموزد چه کوفی باشد چه غیر کوفی و این دلیل آن شد که وی حدیث فراوان فرانگیرد برخلاف ائمه پیش از وی!

۳۸ـ احمدبن حنبل ـ رحمه‌الله ـ و نهی وی از تقلید مالک و غیره از ائمه در آرائشان و اینکه حجت در احادیث است و اینکه هرکس حدیث را نپذیرد بر درهٔ هلاکت است.

۳۹ـ بیان اینکه هرکس به لغت تمسک کند مخالف منهج ائمه نیست بلکه درواقع پیروی آنها کرده اما برخلاف تقلید!

۴۰ـ سخن حافظ ابن رجب در وجوب تبلیغ و رساندن امر رسول‌الله به امت گرچه رأی بسیاری از ائمه با آن مخالف باشد و ذکر نمونه‌هایی از سلف در این باب.

۴۱ـ ترک تبعیت از بعضی اقوال ائمه به خاطر تبعیت از سنت و مخالفت محمدبن حسن و ابو یوسف با استادشان ابوحنیفه در یک‌سوم مذهبشان.

۴۲ـ نمونه‌ای از کتاب «موطأ محمد» که در آن با امامش مخالفت کرده و اینکه در آن مسائل دیگری است که در آنها با وی مخالفت کرده و فتوای عصام بن یوسف بلخی برخلاف نظر امام و رفع یدین در نماز برای تبعیت از سنت و آنچه لکنوی از وی استنباط کرده و شکوای وی از جاهلان زمانش به خاطر طعن زدن در کسانی که تقلید امام را در یک مسأله به خاطر قوی بودن دلیل‌شان ترک می‌کنند!

۴۳ـ خوات مؤلف از اینکه احدی از مقلدها مبادرت به طعن در شیوه این کتاب به خاطر مخالفت با مذهب نکنند.

۴۴ـ شبهات و جواب آنها. اول آنکه روش این کتاب درست است لکن مشایخ اقرار به اختلاف دارند و به حدیث اختلاف امتی رحمة حجمت می‌کنند و بیان بطلان آن و مخالفت آن با قرآن.

۴۵ـ اینک صحابه اختلاف داشتند و بیان بین اختلاف آنان و اختلاف خلف از حیث سبب و اثر آن اختلاف.

۴۶ـ ردیه امام مالک بر قول آنان: فی الخلاف توسعة و اینکه حق یکی است و تعددپذیر نیست و سخن امام مزنی در این باب.

۴۷ـ انکار مزنی بر کسی که قائل به اختلاف است. و ذکر داستان تلاش ابوجعفر منصور در تحمیل مذهب مالک بر مردم و نهی مالک از این کار وی و اینکه به وی گفت که: «**ان الناس اطلعوا علی أشیاء لم یطلع علیها**» و بیان آنچه در «المدخل الفقهی» به نسبت داد و اینکه وی گفته است: «**اختلفوا فی الفزوع و کلٌ مصیب**» صحیح نیست و ذکر بهترین اقوال مالک در سبب نهی وی از آن.

۴۸ـ استدلال ابن عبدالبر در اینکه راه درست یکی است و تعددپذیر نیست.

۴۹ـ از آثار اختلاف خلف، اباکردن آنان است از گزاردن نماز در پشت سر یک امام و احداث چهار محراب در یک مسجد و فتوای بعضی از آنان در منع ازدواج بین حنفی‌ها و شافعی‌ها و اجازه بعضی از آنان با این توجیه که: «آنها به منزلهٔ اهل کتاب‌اند».

۵۰ـ از آثار اختلاف گشودن راه تشکیک مستشرقین بر اسلام و در انداختن مسلمانها در حیرت حتی دعوتگرانی چون محمد غزالی. به طوری که کتابها و نوشته‌های اخیرش به این حیرت و سرگشتگی وی اذعان دارند. بیان نمونه‌ای از انحراف وی از سنت و اتباعش از هوی در تصحیح و تضعیف احادیث و ناچیز شمردن تلاش محدثان و فقها و اصول آنان و بیان اینکه این اختلافات

امروزه به سدی بزرگ میان کفار و مأله اسلام آوردنشان شده است به طوری که براساس نقل علامه معصومی ـ رحمه‌الله ـ در ژاپن پیش آمده بود.

۵۱ـ سوم در بطلان که دعوت به اتباع سنت و ترک اقوال ائمه به معنای ترک مطلق آراء آنان است و بیان اینکه تمام آنچه راکه ما بدان دعوت می‌کنیم در ترک اتخاذ مذاهب به عنوان دین و جایگزینی آن به جای کتاب و سنت خلاصه می‌شود و انتقاد از متفقین در این زمان و وضع احکام جدید و پیش گرفتن طریقهٔ نرمی و رحض است و بیان نظر سلیمان تیمی در این باره و نظر ابن عبدالله در وصف طالب تابع سنت و راه هدایت صحابه.

۵۲ـ بطلان این گمان که اتباع سنت مستلزم طعن در امامی است که با آن مخالف است.

۵۳ـ استقبال کعبه با ذکر تعدادی احادیث در یافتن قبله چه در سفر چه در حضر و سفارش پیامبر به کسی که نمازش را درست نمی‌گزارد و کیفیت گزاردن نماز نافله بر روی مرکب.

۵۴ـ کیفیت نماز به هنگام ترس شدید و نیز کسی که قبله را پیدا نمی‌کند و حدیث جابر در خصوص نماز در روزی ابری و اینکه اگر کسی در این شرایط در استقبال (پیداکردن قبله) اجتهاد کرد و به خطا رفت نمازش صحیح است. و حدیث رو کردن پیامبر به کعبه هنگامی که رو به بیت‌المقدس نماز می‌گزارد و نزول آیهٔ «قد تری تقلّب وجهك فی السماء . . .» و داستان رو کردن نمازگزاردن در مسجد قبا به سوی کعبه در نماز صبح و اینکه صحابه رأی به بطلان نماز کسی که امر به وی شده که نمازش را اصلاح کند نمی‌دادند.

۵۵ـ قیام ـ در این بخش وصف نماز خوف و نماز شخص مریض و نیز اینکه پیامبر در بیماریی ـ که منجر به رحلتشان شد ـ با مردم نشسته نماز گزارد و اینکه آنان را هم امر کرد که بنشینند تا با این کار، عمل ایرانیان و رومیان را در برابر ملوکشان مرتکب شوند!

۵۶ـ نماز مریض در حالت نشسته که حدیث عمران در آن آمده: «صل قائماً...» و «صلاة القاعد علی النصف» . . . و مراد از آن و اگر کسی توانایی گذاشتن سر بر روی زمین را نداشت نباید چیزی بین سرش و زمین حائل قرار دهد و بر آن سجده کند.

۵۷ـ نماز گذشتن.

۵۸ـ قیام و قعود در نماز شب.

۵۹ـ نماز باکفش و دستور به آن و شیوهٔ درآوردن آنها به هنگام نماز.

۶۰ـ نماز بر منبر و اینکه منبر پیش از سه پله داشته باشد بدعت است.

۷۶ـ قرائت آیه به آیه و بیان اینکه بر سر هر آیه باید ایستاد گرچه به آیهٔ قبلی تعلق داشته باشند و بیان اینکه آن مذهب گروهی از ائمه و قاریان است.

۷۷ـ رکن بودن خواندن فاتحه و فضائل آن و دو حدیث دربارهٔ کسانی که توان حفظ آن را ندارند.

۷۸ـ نسخ و ابطال قرائت پشت سر امام در نماز جهری و احادیث وارده در این خصوص و بیان مقصود پیامبر ﷺ از «مالی أنازع» و ذکر حافظانی که آن را صحیح دانسته‌اند و تقویت حدیث: «**من کان له امام . . .**»

۷۹ـ وجوب قرائت در نماز سری و نهی از تشویق و ایجاد مزاحمت با قرائت و حدیث «**خلّطتم علیّ القرآن**» و فضیلت کسی که حرفی از کتاب خدا را بخواند. و بیان نظر ائمه حنفی که به جایز بودن قرائت در نماز سری فتوا داده‌اند و بیان موضوع بودن حدیث «**من قرأ خلف الإمام مُلحئ فوه ناراً**».

۸۰ـ گفتن «آمین» و اینکه امام هم باید آن را بلند بگوید و نیز سفارش مقتدیان به گفتن آمین و فضیلت آن و اینکه باید آن را بهنگام و همراه با امام بگویند و از وی پیشی نگیرند.

۸۱ـ قرائت پیامبر ﷺ پس از فاتحه. بیان تفاوت آنها در سوره‌های طولانی و کوتاه برحسب احوال از جملهٔ آنها شنیدن گریهٔ کودکی و حدیث «**انی لأدخل فی الصلاة . . .** و **بیان اینکه حدیث «جنّبوا مساجدکم صبیانکم ...»** ضعیف و مخالف سنت است.

۸۲ـ داستان مردی انصاری که امامت می‌کرد و در هر رکعتی سورهٔ توحید (**قل هو الله احد**) را می‌خواند و حدیث و قول پیامبر ﷺ دربارهٔ وی: «**و حبك إیاها أدخلك الجنة**».

۸۳ـ جمع کردن بین سوره‌های نظیر هم و دیگر سوره‌ها در یک رکعت. و جواز قرائت سوره برخلاف ترتیب مصحف و فضیلت طول قیام و عبارت «**سبحانك قَبَلی . . .**».

۸۴ـ جواز اکتفا به فاتحه و داستان جوانی که از اقتدای به معاذ کناره کشید وقتی که معاذ قرائت را طول داد و درگوشه‌ای از مسجد نمازگزارد و سخن پیامبر ﷺ در این باره که: أفتان أنت یا معاذ! و خطاب پیامبر به آن جوان و شهادت آن جوان در جنگ. و حذف حدیثی در این باره که برایم روشن شد که ضعیف است.

۸۵ـ قرائت و با صدای بلند و آرام در نمازهای پنجگانه و غیره و اینکه یاران پیامبر چگونه قرائت او را در نماز سرّی می‌دانستند.

۸۶ـ داستان ابوبکر و عمر در قرائت نماز شب‌شان و امر به اعتدال در بلندکردن صدا نماز و فضیلت آرام خواندن.

۱۰۱ـ نماز عید قربان و عید فطر.

۱۰۲ـ نماز جنازه و قرائت سوره‌ها بعد از فاتحه در آن (نیز رجوع شود به رد نظر تویجری در مقدمه).

۱۰۳ـ قرائت با ترتیل و صوت زیبا و بعضی احادیث قولی و فعلی در این باره و تذکر تغییر حدیث «**زینوا القران بأصواتکم**» از روی بعضی راویان آن و اینکه کسی که آن را صحیح دانسته اشتباه کرده است.

۱۰۴ـ رد نظر کسانی که بر جامع الأصول تعلیق نوشته و تحقیق در حدیث بخاری: «**لیس منامن لم یتغن بالقرآن**» و اینکه یکی از راویان در استناد این متن به ابوهریره اشتباه کرده و تحقیق در اینجا روایت کردن مجرد از بخاری و نسبت دادن به او نیست!

۱۰۵ـ تجاهل بعضی از محققین کتاب شرح الغة در تحقیق مذکور و سبب آن.

۱۰۶ـ یاری رساندن به امام (فتح) که در اینجا گلهٔ پیامبر ﷺ از «أبی» به خاطر عدم یاری رساندن وی به پیامبر به هنگام اشتباه در قرائت آمده است.

۱۰۷ـ استعاذه و دفع وسوسه در نماز.

۱۰۸ـ رکوع و سفارش پیامبر به مردی که نمازش را درست نمی‌گزارد به آن و گفتن تکبیر به هنگام رکوع و اینکه پیامبر دستش را برافراشت و بیان اینکه این حدیث متواتر و مذهب جماهیر محدثین و فقهای است از جمله مالک و بعضی از حنفیه. (نیز رجوع کنید به ردبر اباضی در مقدمه).

۱۰۹ـ شیوهٔ رکوع و اینکه باید دو کف را روی زانوها گذاشت و گشودن انگشتان و کشیدن پشت.

۱۱۰ـ وجوب طمأنینه در رکوع و امر بدان و انذار کسی که در آن طمأنینه نمی‌یابد و بیان اینکه چنین کسی بدترین سارقان است. و نمازش درست نیست و معجزهٔ رؤیت پیامبر ﷺ افرادی را که در پشت سرش قرار داشتند.

۱۱۱ـ اذکار رکوع و انواع هفتگانه آن و تفسیر سبوح قدوس و بیان حکم جمع بین اذکار در رکوع.

۱۱۲ـ اطالهٔ رکوع تا حدی که زمانی نزدیک به طول قیام را دربر می‌گرفت.

۱۱۳ـ نهی از قرائت قرآن در رکوع.

۱۱۴ـ اعتدال در رکوع و آنچه که انسان باید گفت. حدیث: «**اذ قال (الامام) سمع الله لمن حمده فقولوا: ربنا و لك الحمد . . .**» و بیان اینکه این کار منافاتی با آنچه امام نیز می‌گوید ندارد. و ذکر انواع تحمید در آن و افراشتن دستها و اینکه متواتر است. (نیز ر.ک: رد بر اباضی در مقدمه).

۱۲۸ـ نشستن بین دو سجده و رد نظر ابن قیم در نفی ثبوت آن.

۱۲۹ـ وجوب طمأنینه در بین دو سجده.

۱۳۰ـ اذکار بین دو سجده و افراشتن دستها.

۱۳۱ـ جلوس استراحت. وکسانی از ائمه که قائل بدان بوده‌اند.

۱۳۲ـ تکیه بر دو دست در برخاستن برای رکعت بعد. که بیان حدیث آن و اسناد آن برخلاف رأی همهٔ نویسندگان است. و نیز بیان موضوع بودن حدیث «**کان یقوم کالسهم لایعتمد علی یدیه**» و ردّ این نظر که پیامبر وقتی برای رکعت دوم برمی‌خاست ساکت بود.

۱۳۳ـ وجوب قرائت فاتحه در هر رکعت و خبر جابر در این باره.

۱۳۴ـ تشهد اول.

۱۳۵ـ نشستن بر تشهد و امر به خواندن تشهد و افترایش در آن در وسط نماز (به فردی که نمازش را درست نمی‌گزارد) و نهی از تکیه کردن بر دست چپ در تشهد و تفسیر آن.

۱۳۶ـ حرکت دادن انگشت در تشهد و ذکر روایتی نادر از امام احمد در تند حرکت دادن انگشت و ردّ نظر کسی که آن را بیهوده می‌داند و شایسته نمی‌داند. یا کسی که از حدیث ضعیف برای مخالفت با آن دلیل می‌آورد.

۱۳۷ـ وجوب تشهد اول و سجده سهو بردن به خاطر فراموش کردن آن و مشروعیت دعا پس از آن.

۱۳۸ـ انواع تشهد که پنج نوع است و اینکه صحابه پس از رحلت پیامبر ﷺ می‌گفتند: السلام علی النبی (تغییر صیغه از مخاطب به غائب).

۱۳۹ـ تعلیق سبکی در صحیح بودن این حدیث وجوب جزم و قاطع حافظ نیز در صحت آن.

۱۴۰ـ افزودهٔ ابن عمر در تشهد: «و برکاته» که از او نیست.

۱۴۱ـ انکار بعضی از سلف در مورد زیادی «و مغفرته» در تشهد و ادب آنان از اتباع و پیروی از سنت.

۱۴۲ـ صلاة بر پیامبر ﷺ محل و انواع آن، که هفت شکل دارد و بیان اینکه در هر دو تشهد جایز است و بیان اینکه قول به کراهت اتمام صلوات ابراهیمی در تشهد اول بی‌پایه است همچون قول به عدم مشروعیت آن.

۱۴۳ـ بهترین چیزی که در صلوات بر پیامبر ﷺ باید گفت و اینکه افزودهٔ «ابراهیم و علی» از نظر بخاری و دیگران ثابت است برخلاف ابن تیمیه و ابن قیم.

آنها انتخاب کند و «**معنی مأثم و معزم**».

۱۵۸ـ توسل پیامبر ﷺ به الله تعالی به علم خدا و قدرتش در دعا.

۱۵۹ـ حدیث «خولها ندندن»

۱۶۰ـ دو حدیث در توسل به الماء الیه تعالی در دعا و اینکه توسل به مقام و مانند آن جایز نیست و آخرین چیزی که قبل سلام دادن باید گفت.